فلسفۀ

بسم الله الرّحمن الرّحیم

(تفسیر و تأویل و تعیّن و تأخیر و تصدیق)

استاد علی اکبر خانجانی

بسم اللّٰه الرّحمن الرّحیم

عنوان کتاب :فلسفۀ«بسم الله الرحمن الرحیم»

مؤلف : استاد علی اکبر خانجانی

تاریخ تألیف :۱۳۸۹ شمسی

تعداد صفحه : ۶۴

بسم الله الرحمن الرحیم

۱-اسم هر کس یا چیزی ، سمت و سوی آنست و انسان از طریق بر زبان راندن اسم کسی ، سمت و سوی آنرا می جوید و نیز آن کس را به سمت و سوی خود می خواند . پس اسم هر کس یا چیزی ، انسان را به دیدار با آن چیز می کشاند . همانطور که واژه «اسم» در عربی به معنای سمت و سو است . زیرا اگر در حضور خود چیزی باشیم دیگر اسمش را بر زبان نمی رانیم مگر آنکه آن چیز یا کس متوجه ما نباشد تا او را متوجه خود سازیم . پس اسم هر کس یا چیزی سمت و سوی آن است نه خود وجود آن . همانطور که بطور واقع هم اسم هیچ کس و چیزی خود موجودیت آن نیست . در حقیقت انسان بواسطه اسم چیزی آن چیز را به لحاظ وجودی طلب می کند یعنی آنرا احضار می نماید . و لذا آنگاه که آن کس یا چیز حاضر شد اسمش منتفی می شود و خاصیتی ندارد و دیگر بر زبان رانده نمی شود . پس اسم هر چیزی دلالت می کند بر غیبت و فراق و عدم آن چیز و نه وجودش . یعنی وجود بی اسم است و بی نیاز از هر اسمی . همانطور که هیچکس خودش را به نام خود صدا نمی کند چون وجودش برای خودش موجود و حاضر است . یعنی اسم هر کسی برای خودش بی مسمّا و منتفی و مهمل است و بیگانه و بی خاصیت . اسم برای خویشتن نیست بلکه برای غیر است . اسم نشانه بیگانگی و غربت و غیریت و عدمیت است که به وجود و حضور و خویشی می خواند . یعنی از طریق اسم ، کسی یا چیزی را از عدم به وجود می خوانیم . پس اسم هر چیزی یابنده و آفریننده آن چیز است بواسطه غیر . پس اسماء خلاقند . و اصولاً همه کلمات چنین هستند چه اسم و چه غیر اسم . و می دانیم که همه کلمات بر اساس اسماء پدید آمده اند و بدون اسم موجودات هیچ کلمه اعم از صفات و افعال و ضمایر پدید نمی آیند . و لذا سخن گفتن به معنای فراخواندن و حاضر نمودن و به وجود آوردن موجودات است که دارای اسم هستند . و هیچ چیز بدون اسمی دارای صفت و فعلی نیست . پس همه افعال و صفات و ضمائر دارای منشأ اسمی هستند . پس سخن گفتن همانا خلق کردن و آفریدن و حاضر نمودن است . پس کلمات عناصر و اتم های آفرینش هستند که بر محور هسته مرکزی سخن یعنی اسماء در گردش می باشند .

۲- پس الله ، رحمن و رحیم ، خود خدا نیستند بلکه همچون محمل یا مرکبی و یا جاده ای هستند که ما را به خدا و خدا را به ما می رسانند . بنابراین بسم الله الرحمن الرحیم راه و روش خدایابی است . همچون دربی است که بسوی غیب الغیوب باز می شود و یا دربی که از غیب الغیوب بسوی ما گشوده می گردد زیرا این اسم از آن سوی غیب به ما رسیده است . پس یک درب یا جاده دو طرفه است .

۳- بیهوده نیست که قرآن کریم با بسم الله الرحمن الرحیم آغاز می شود و این کلیدی است که درب قرآن را می گشاید و قرآن علم خداست و علم او ، وجود اوست . و اینست که ائمه اطهار ع فرموده اند که مؤمنان در قرآن با خداوند دیدار می کنند و اهل قرآن اهل قیامت است . همانطور که قیامت محوری ترین موضوع قرآن است .

۴- بسم الله الرحمن الرحیم فقط اسمی نیست که ما خداوند را فرا می خوانیم و حضورش را تقاضا می کنیم بلکه بواسطه این اسم او نیز ما را فرا خوانده است . نخست او ما را بواسطه این اسم خوانده است و بما آموخته که او را هم بهمین طریق بخوانیم .

۵- همانطور که خود خداوند بما آموخته است الله برترین و نزدیکترین اسم اوست و اسم احدی و صمدی و بی تا و بی علت اوست در سوره توحید . یعنی بواسطه این اسم به نزدیکترین حد حضور و وجودش می رسیم در کوتاهترین مدت . یعنی این اسم صراط المستقیمی اوست . ولی هر کسی قادر نیست که بواسطه این اسمش به او برسد مگر اینکه به هویت و نور معرفت احدی و صمدی و بی تائی و فوق علیتی دست یافته باشد تا بتواند به این اسم دست یابد و به آن مربوط شود زیرا آدمی اسیر کثرت ها و علت ها و سبب ها و نیازها و شباهت ها و قیاس است و الله اسمی مطلق است . اینست که به انسان رحم کرده و الله را بواسطه رحمان و رحیم قابل دسترس نموده است .

۶- بواسطه رحمن و رحیم است که اسم الله که مطلق است نسبی می شود و وجود در دسترس عدم (آدم) قرار می گیرد و یافتنی می شود . زیرا الله ، اسم وجود است و آدم هم اسم عدم است و حلقه ارتباط بین وجود و عدم نیز رحمت است : رحم وجود به عدم !

۷- اینست که بسم الله الرحمن الرحیم پلی است بین وجود و عدم . و یا کارخانه آفرینش عدم است از وجود . دستی که از سوی وجود به نزد عدم آمده است و نیز از سوی عدم به نزد وجود آمده است .

۸- بسم الله الرحمن الرحیم هم صدائی متقابل بین خدا و انسان است و وجود و عدم . همانطور که این اسم را خدا بر زبان بشر نهاده است . همانطور که مادری لفظ «مادر» را بر زبان کودکش می نهد تا کودک بدین وسیله با مادر ارتباط بر قرار کند و از او طلب رزق نماید .

۹- علی ع می فرماید که : کل قرآن فشرده شده در سوره حمد است و سوره حمد فشرده شده در بسم الله الرحمن الرحیم است و بسم الله الرحمن الرحیم هم فشرده شده در نقطه بای بسم الله است و آن نقطه منم .

۱۰- درک می کنیم که سوره حمد خطاب انسان است به خدا . ولی این سوره کلام خود خداست که از زبان انسان جاری شده است و عصاره کل قرآن و وحی است . پس واضح است که چرا بسم الله الرحمن الرحیم هم زبان متقابل بین انسان و خداست که خدا بجای انسان سخن می گوید و انسان به جای خدا . و این معنای خلافت انسان است که مقصود و اصل خلقت است یعنی جانشینی وجود و عدم بر جای یکدیگر . و این واقعه وجود یابی انسان است وجودی الهی . پس واضح است که بسم الله الرحمن الرحیم کارگاه آفرینش است یعنی آنکه می گوید بسم الله الرحمن الرحیم ، وجود می یابد بشرط آنکه بداند چه می گوید و چه می خواهد .

۱۱-پس واضح است که چرا الله را بدون رحمان و رحیم نمی توان فراخواند . زیرا واقعه خلافت انسان بر جای خدا عین وقوع رحمت مطلقه خدا تا سرحد عشق و ایثار او نسبت به عدمی بنام آدم است که وجود خود را به عدم می بخشد .

۱۲- پس واضح است که رحمن ، بخشنده وجود است . یعنی این رحمان است که عدم را بر جای وجود می نشاند یعنی انسان را اللّهی می کند و الله را در انسان مقیم و مستقر می سازد و این عرش رحمان است . یعنی انسان ، عرش رحمانی حق است .

۱۳- و اما رحیم چیست ؟ آیا عدم می تواند وجودی را که یافته نگاه دارد و در آن قرار گیرد و این وجود را خودی و جاوید نماید و دوباره میل عدم نکند ؟ رحیم آن نور و قدرت عشقی از الله است که وجود را در انسان جاوید و خودی می سازد . پس واضح است که رحیم ، اقتدار قهارانه رحمان است یعنی عشق است که اجازه نمی دهد عدم دوباره معدوم گردد و وجود ناپذیر شود و وجود را انکار نماید و کافر گردد .

۱۴-پس رحمان ، بخشنده است و رحیم ، عاشق است . پس بسم الله الرحمن الرحیم یعنی بسوی خدائی که بخشنده و عاشق است : بخشنده وجود و ابقاء کننده وجود در انسان ! پس بدون خواندن رحمان و رحیم ، الله مطلقاً محال و دست نایافتنی است .

۱۵-پیامبر اکرم ص می فرماید که « کل کائنات قادر نیست که خداوند را فرا گیرد ولی دل مؤمن او را در بر می گیرد» . و این از بابت رحمان و رحیم است که الله در دل عدم جای می گیرد و به عدم ، وجود می بخشد .

۱۶- پس بسم الله الرحمن الرحیم واقعه خلقت و وجود انسان است . یعنی انسان و خاصّه انسان مؤمن عارف ، تجسم و تعیّن و تأخیر بسم الله الرحمن الرحیم است . و بسم الله الرحمن الرحیم هم تأویل وجود انسان عارف است .

۱۷-پس بسم الله الرحمن الرحیم که درب قرآن و عصاره قرآن است آیه عشق و واقعه عشق است . یعنی آیه خلقت جهان هستی و واقعه آن است که انسان مقصود این خلقت است پس انسان کارگاه بسم الله الرحمن الرحیم است و بسم الله الرحمن الرحیم آیه انسان است .

۱۸-در احادیث آمده است که بر ستون عرش خدا نوشته شده است : بسم الله الرحمن الرحیم . و نیز خداوند با همین اسم کار خلقت را آغاز نمود . و نیز می دانیم که همه سوره های قرآن با همین عنوان آغاز می شود الا سوره توبه که سوره توبه از شرک است که شرک هم طبق کلام قرآن بزرگترین و نابخشودنی ترین گناهان است و جز بواسطه عذاب پاک نمی شود و ظلم عظیم است . و شرک طبق تعریف قرآنی اینست که آدمی خودش را خدا قرار دهد و خودپرستی اش را خدا پرستی فرض کند و پیروی از خود را بنام پیروی از خدا قلمداد نماید . چنین ماهیتی از بشر شرک است و مشمول رحمت خدا نمی شود و جز با غضب رفع نمی گردد . نه اینکه انسان علناً خود را خدا بداند بلکه پیروی از خود را عین پیروی از خدا پندارد و در حالیکه نام خدا را بر زبان دارد و عبادت خدا می کند عملاً مشغول پرستش نفس خویش است . زیرا خود آدمی عدم اوست و لذا خودپرستی اش عین عدم پرستی است و تا این خود نابود نشود ذات وجود از انهدام این خود آشکار نمی شود که علی ع آنرا «خودِ خود» نامیده است . پس شرک بمعنای عدم را وجود پنداشتن است و از عدم توقع وجود داشتن . و اینست که خداوند در قرآن کریم اعمال مشرکانه را محکوم به ابطال و نابودی خوانده است . و این امری بر حق و طبیعی است . ولی از آنجا که آدمی در عین عدم پرستی اش خدا را می خواند موجب شرک و شراکت و التقاط بین وجود و عدم می شود . و این مفهوم منطقی شرک بمعنای شراکت است بین خود و خدا یا وجود و عدم . و این گناهی نابخشودنی است و لذا سوره توبه که سوره برائت از شرک و مشرکین است فاقد بسم الله الرحمن الرحیم می باشد . و نخستین آیه این سوره نیز اعلان بیزاری خدا از شرک مشرکین است . و این آیه غضب است . و در قرآن می خوانیم که اکثر مردمان به محض ایمان آوردن مشرک می شوند . پس شرک ماجرای کسانی است که بسم الله الرحمن الرحیم می گویند و این اسم در آنان ایجاد عذاب و ابطال می کند یعنی عدمشان را بر سرشان می شکند که البته این نعمت خداست که اکثر مردم اکراهش می دارند . زیرا انسان مشرک اگر دچار ابطال و عذاب نشود نابود می شود . پس در حقیقت نعمت خدا نیز حاصل اسم الرحیم است که وجود را ابقا و مستمر می سازد و اجازه نمی دهد که عدم در وجود رخنه کند . عدمی که نامش «من» بشری است . و آدمی بواسطه من پرستی اش امکان واقعه خلافت اللهی در خویشتن را نمی دهد یعنی نمی گذارد که وجود بر جای عدم بنشیند و خود به مقام خود-آنی برسد .

۱۹- ادای بسم الله الرحمن الرحیم یا بایستی متکی به ذات باشد و یا متکی و متوسل و متصل به وجود کسی که به ذات رسیده است (عارف واصل) تا این اسم موجب وجودیابی فرد ادا کننده شود و به شرک نگراید . و از اینجاست که حقیقت معنای آن کلام حیرت آور علی ع روشن می شود که خودش را نقطه بای بسم الله نامید . یعنی اینکه انسانی که هنوز ملحق به ذات نشده و یا لااقل لمسی از ذات نیافته است نمی تواند بر درب بسم الله الرحمن الرحیم وارد شود الا به یاری روحانی یک علی وار ، یک امام ، یک عارف اهل ذات که به مثابه نقطه بای بسم الله است که بدون ادای «ب» نمی توان این اسم را بیان و جاری ساخت .

۲۰-کسی می تواند از درب بسم الله الرحمن الرحیم که درب ورود به قرآن و شهر علم محمدی و وادی وجود است وارد شود که بی من باشد و این مستلزم آنست که یا مجذوب و فنای ذات باشد و یا در عشق و ارادت عرفانی نسبت به انسان واصل باشد زیرا شهر بسم الله شهر عشق و رحمت مطلقه خداوند است و بی عشق (بی من) نمی تواند بر این شهر وارد شود . و این مصداق این آیه است که تا چون موی باریک نشوید و از سوراخ سوزنی عبور نکنید بر جنت خدا وارد نمی شوید . و درب جنت همان بسم الله الرحمن الرحیم است که شهر وجود است . زیرا جنت وادی وجود یابی است همانطور که جهنم وادی رسیدن به طلب وجود است از شر عدم .

۲۱- باریک شدن شتر همچون موی همان ذوب و باریک شدن منیت است تا بتواند از نقطه بای بسم الله وارد وادی وجود شود .

۲۲- حدیثی از رسول اکرم می فرماید که اگر آدمی همه گناهان کبیره چون زنا و ربا و خمر را بدون شرک بخدا مرتکب شود یعنی این اعمال را به اسم خدا و با توجیه دینی انجام ندهد با توبه ای بدون عذاب بخشوده می شود . زیرا انسان وقتی گناهان را با فخر انجام می دهد دچار اشد منیت عدم گرا می شود . زیرا گناهان آن اعمالی هستند که انسان را اسیر و برده مادیت عدمی دنیا و اهلش می سازند زیرا موجودات بیرونی جمله دارای وجود بی خود و فاقد ذات هستند و لذا دائماً در حال تغییر و فسادند و جز انسان کامل و امام اینگونه اند .

۲۳- وادی وجودیابی انسان یعنی وادی رحمن و رحیم ، وادی از خودگذشتگی الله در عالم ارض است که می خواهد انسان را جانشین خود سازد . پس انسان خودپرست را بر این وادی راهی نیست . زیرا انسان خودپرست قادر به درک عشق نیست و وجود همان عشق است و بسم الله الرحمن الرحیم شهر عشق خدا بر عدم است .

۲۴-از آنجا که وجود بی منت و منیت است انسان من پرست و خودخواه قادر به درک و حفظ و حراست از آن نیست و از اینجا الرحیم است که به داد انسان می رسد تا منیت عدمی انسان را ذوب کند و وجود که عشق است در او قرار گیرد و اهل وجود گردد . زیرا بی وجودی انسان همان بی عشقی اوست و خودپرستی عدمی اش . یعنی خودپرستی مادی و محدود و حقیر اوست که مانع وجود یابی او می شود .

۲۵- پس الرحمن ، انسان را وجود می بخشد و الرحیم او را هستی مند و اهل وجود می سازد . پس الرحمن هستی اهدائی است و الرحیم هستی خودی و ذاتی است .

۲۶- اینست که گفته شده که بی امام را صلوة نیست . صلوة در لغت بمعنای تقرب و ورود است . و بسم الله الرحمن الرحیم درب ورود به نماز نیز هست . زیرا کسی که امام و مرادی دارد مرید است یعنی من خود را به امامش محول کرده است و بی من است که می تواند از درب بسم الله بر نماز (سوره حمد) وارد شود . و اینست معنای نقطه بای بسم الله .

۲۷-من عدمی انسان حاصل مالکیت های مادی و معنوی و عاطفی او در دنیای بیرون است یعنی حاصل وجود دزدیهایش . دزدیهائی تحت عنوان مالکیت ، عشق ، ریاست ، شهرت و غیره است که یک من کذائی و دزدی پدید آورده است که براستی عدم است و عدم پرستی . و انسان عدم پرست نمی تواند طالب وجود باشد . انسان دزد نمی تواند طالب عشق و رحمت وجود خدا باشد و سریع مشرک می شود که آنهم نوعی دگر و برتر از دزدی است آنهم دزدی از خدا . و اینست ظلم عظیم که هرگز بخشوده نمی شود الا به عذاب و ابطال و رسوائی .

۲۸- «مالک» از اسمای خداست و خداوند کسی را شریک خود نمی سازد و لذا مالکیت و احساس تصاحب یک عمل و حس مشرکانه است و عین وجود دزدی است و مال دزدی هم از گلوی صاحبش فرو نمی رود همانطور که همه مالکیت های مادی و معنوی آدمی وبال گردن و موجب عذاب اوست تا این احساس نابود شود و آدمی حقیقتاً طالب وجود گردد و به رحمت خدا روی نماید و وجودی الهی بخواهد که ابدی و عزیز است . و خداوند در وجودش با انسان شریک نیست زیرا وجودش را تماماً در عالم ارض به آدمی بخشیده و او را جانشین خود ساخته است . و درک این حقیقت است که انسان را لایق وجود می سازد یعنی درک عشق خدا به بشر که دربش همان بسم الله الرحمن الرحیم است و کلید این درب هم امام است الا اینکه کسی مشمول ربوبیت مستقیم خداوند شده باشد و از جانب او صاحب روحی ویژه گردیده باشد که بواسطه این روح بر بسم الله لرحمن الرحیم و قرآن که شهر وجود است وارد می شود که این ویژه اولیای الهی است که امامان مؤمنین بر روی زمین هستند و کلید بسم الله .

۲۹- می دانیم که نخستین لفظ طبیعی در زبان آدمی لفظ «با» است . زیرا با از هم گشوده شدن لبان این صوت بطور طبیعی تولید می شود . و اینست که امام محمد باقر ع در رساله «امّ الکتاب» حرف «با» را نخستین حرف الفباء می داند و نه حرف الف (آ) را . و بلکه حرف الف(آ) را حرف دوم می داند که باز بطور طبیعی بهمراه «ب» و چسبیده به آن (با) است . در همین رساله مذکور از امام آمده است که «ب» تأویل علی ع یعنی امام و ولایت وجودی حق است و «آ» که پس از ب و بهمراه آن است محمد ص می باشد که مقام رسالت این ولایت است . و نیز خود علی ع هم خود را نقطه بای بسم الله می خواند که بی وجود او نمی توان بر شهر محمدی که قرآن است وارد شد . و خود محمد ص هم می فرماید که : من شهر علم هستم و علی درب آن ! و همه این معارف در تصدیق و تکمیل همدیگرند .

۳۰- پس زبان و نطق بشری با لفظ و حرف «با» شروع می شود که با اندکی جمع کردن لب ها تبدیل به «ما» می شود و لذا بابا و ماما نخستین کلماتی هستند که هر کودکی بر زبان می آورد و خداوند هم خلقتش را با «بسم الله الرحمن الرحیم» آغاز کرده است همانطور که کتاب علمش را که از روی آن جهان را آفریده است . پس او هم با لفظ «با» سخن آغازیده است . پس بسم الله الرحمن الرحیم در ذات همه

مخلوقات عالم است و ذات هر سخن است و روح هر کلمه و اسمی . پس ذات نفس ناطقه انسان هم هست . و امام باقر می فرماید که نفس ناطقه آدمی حضور الوهیت پروردگار در بشر است . و این همان واقعه خلافت آدم است که بهمراه آن همه اسماء و کلماتش را نیز در انسان نهاده است تا بواسطه کشف و درک و استخراج این اسماء و کلمات ، وجود یابد و خلافتش را که عین وجود انسان است دریابد . زیرا این خلافت مقصود خلقت جهان است پس کل کائنات هم بواسطه این واقعه خلافت موجودیت یافته است و لذا مسخّر وجود انسان شده است و امام مبین (انسان کامل) را تسبیح و سجده می کند بنا بقول قرآن کریم .

۳۱- این گوهره و روح بسم الله الرحمن الرحیم در ذات نخستین الفاظ کودک است که مهر والدین را صد چندان نموده و به او رزق و هستی می بخشند . این روح در کل نفس ناطقه بشری حضور دارد و بمیزانی که آدمی بری از منیت نطق می کند هم هستی می یابد و هم به دیگران هستی می بخشد زیرا از درب بسم الله الرحمن الرحیم وارد می شود که درب حق کلمات و اسماء است و سخن را وجود آفرین می کند . چون بسم الله الرحمن الرحیم درب ورود به قرآن و علم و اسمای الهی است و انسان از طریق نوری ساختن این اسماء و کلمات است که مقام خلافت اللهی را در خود می یابد و اینست وجود ویژه انسان . زیرا همه این اسماء در انسان در ازل نهاده شده است که کلید نور این اسماء همان بسم الله الرحمن الرحیم می باشد .

۳۲- از این منظر بهتر می توان درک نمود که چگونه کل قرآن یعنی علم خدا در بسم الله الرحمن الرحیم متمرکز است و آن در حرف بای آغازش متمرکز است . زیرا «با» نخستین حرف و لفظ طبیعی بشر است و درب ورود به نفس ناطقه که الوهیت خدا در بشر است یعنی علم او که عین وجود اوست . یعنی انسان در کلامش خلق می شود به موجودیت الهی بعنوان خلیفه او . از این منظر معنای قرآن ناطق (علی ع – امام – انسان کامل) نیز بهتر درک می شود .

۳۳- کلمه ، وجود است و وجود ، کلمه است . و بسم الله الرحمن الرحیم هم کلمه وجود است . درست است که انسان بواسطه اعمال و رفتارش خلق و کامل می شود ولی در لحظه به لحظه این اعمال و رفتار و در تار و پود و ماهیت آنها کلمات و معانی حضور دارند و عامل انسانی اعمال و خلقت روحانی بشر از این بابت است وگرنه آدمی حیوانی بیش نمی بود . به بیان دیگر تفسیر اعمال ما بما احساس وجود یا عدم می دهند و نه خود اعمال بخودی خود .

۳۴- بسیار تأکید شده است که در سرآغاز هر عملی بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان آوریم و درب ورود به هر عملی را با این عبارت باز کنیم تا اعمال خلّاق و وجود آفرین شوند . زیرا بسیاری از اعمال ما براستی نابودی آفرین هستند . در آیات و احادیث آمده است که هر رزقی که نام خدا بر آن نباشد فسق است یعنی باطل است .

۳۵- اهل ذکر شدن و ذاکر بودن مقام خلاقیت و وجود است . و اسمای الهی که بستر ذکر هستند جمله برخاسته از اسم رحمان و رحیم هستند همانطور که همه سوره های قرآن با این دو اسم آغاز می شوند .

۳۶-انسان ذاکر که در قرآن کریم انسانی است که حامل علم وحی می باشد کسی است که بسم الله الرحمن الرحیم در نفس های او جاریست و همه ذرات احوال و افکارش با اسمای الهی مشغول وجودیابی و درک و دریافت مقام خلافت اللهی خویش است . یعنی کلمات در روانش تبدیل به نور وجود می شوند و جانش چون رآکتور اتمی مشغول تبدیل عدم به وجود است در انفجارات نوری کلمات و اسمای الهی که جملگی در کارگاه بسم الله الرحمن الرحیم ممکن می شوند .

۳۷-حال بهتر درمی یابیم که چرا انسان ذاکر دارای علم وحی است زیرا وحی کلام خدا به انسان است و خداوند بواسطه اسمای خود در انسان ذاکر سخن می گوید و لذا انسان ذاکر محدث می شود و تا آنجا که لسان حق می گردد و قرآن ناطق .

۳۸- آنچه که قوه تفکر نامیده می شود دیالوگ انسان و خداست و این دیالوگ جز از درب بسم الله الرحمن الرحیم درک و دریافت نمی شود .

۳۹- بسم الله الرحمن الرحیم درب ورود انسان بخویشتن خویش است پس درب معرفت نفس و حدیث نفس و عرفان نفس است . زیرا فقط به یاری و اذن هستی بخش می توان بر هستی خود وارد شد و آنرا شناخت

. زیرا رحمان هستی بخشی خداست و رحیم هستی یابی و هستی پذیری انسان به یاری اوست که تماماً جریان خودشناسی و عرفان است .

۴۰- اگر عرفان همواره قرین عشق است بدان دلیل است که متوسل به رحیم است . و اینست که انسان صاحب وجود یعنی عارف ، انسانی رحیم است و به همه مهر می ورزد . زیرا مهر از ویژگی وجودپذیری است . و انسان بمیزانی که وجود می پذیرد وجود می بخشد . آنکه مقام خلافت وجودی خود را یافت جایگاه رحمان و رحیم است در درجات .

۴۱- بسم الله محال است یعنی سمت و سوی خداوند حاصل نمی آید الا با توسل به رحمان و رحیم . ولی آیا این توسل همان بیان آن است که بسم الله الرحمن و الرحیم را بر زبان آوریم ؟ آری و نه ! آدمی یا بایستی خود دارای قلبی رحیم باشد و یا در ارادت انسانی رحیم باشد تا بر اسم الله وارد شود . همانطور که در قرآن کریم می خوانیم که خداوند پیامبر اسلام را رحیم می نامد .

۴۲- انسان رحیم کیست ؟ انسانی است که بین خود و دیگری همواره دیگری را بر خود می گزیند . یعنی انسانی که خلافت پذیر است و دیگران را بر جای خود قرار می دهد و خود را بر جای دیگران . و این همان خلاقیت و اللهیت است که در ذاتش حامل نور رحمانی و رحیمی است .

۴۳- الله در ذاتش رحمان و رحیم است یعنی وجود ذاتاً بخشنده است ، یعنی هستی بخش است یعنی خلاق است . بنابراین امر خلقت امری نیست که به لحاظ زمانی دارای مبدأ و آغازی باشد و نیز دارای پایانی . هر چند که هر موجودی دارای مبدأ و معادی هست ولی وجود چنین نیست و این سرمدیت آن است .

۴۴- یعنی عشق و ایثار و خلاقیت عناصر ذاتی وجودند همانطور که علم هم چنین است و همه اسمای الهی ذاتی اند و اضافه بر ذات نیستند . درک این مسئله در وجودشناسی و معرفت شناسی و خداشناسی و خودشناسی امری حیاتی و واجب است .

۴۵- سوره حمد اساسی ترین و واضح ترین شرح بسم الله الرحمن الرحیم است . چرا که نخستین آیه پس از بسم الله الرحمن الرحیم ، الحمدلله رب العالمین است که نشان می دهد رحمان و رحیم مربوط به امر آفرینش انسان است و تربیت انسان جهت وجودپذیری . و این در اسم «رب» متمرکز است و ربوبیت الله . به همین دلیل پس از حمد ربّ بلافاصله توسل به رحمان و رحیم است . و سپس توسل به مالک یوم الدین است چرا که دین همان آداب و آئین و رسم وجود پذیری بواسطه انسان است و سپس عبودیت و استعانت از خدا در جهت طی طریق صراط المستقیم که کوتاهترین راه رسیدن به وجود است که براستی بقول علی ع همان راه خودشناسی است زیرا انسان جانشین خداست پس خدا در انسان مقیم است پس راهی کوتاهتر از خود به خدا نیست . یعنی انسان برای وجود یافتن بایستی بخودش رجوع کند که وجود در او به انتظار است همانطور که در جای دیگری از قرآن آمده است که خداوند بر صراط المستقیم در انتظار من است . و این راه نعمانی رسیدن به وجود است که راه و رسم تقوا و گذشتن از خودهای بیرونی و دنیوی است که مکتب الفقر فخری می باشد . و در غیر اینصورت انسان به غضب و قهر وجود و یا به ظلمت و تاریکی مبتلا می شود و از گروه مغضوبین یا ظالین می شود .

۴۶- به تجربه درک می کنیم که آدمی در مسیر رسیدن به وجود از طریق غیر خویشتن است که به غضب و قهر و عذاب و ضلالت و هلاکت و نابود شدگی مبتلا می شود . همانطور که همه عذابهای آدمی در غیر و بواسطه غیر است .

۴۷- و رهائی از غیر جز به یاری نزول روحی از جانب خدا و یا عارفی واصل ممکن نیست .

۴۸- بسم الله که بمعنای سمت خداست در تعیّن وجودی همان امام معصوم یا عارفی واصل است که وجه الله هم نامیده می شود و نعمت الله و روح الله هم خوانده شده است که اسم الله است همانطور که در قرآن می خوانیم که مسیح ع یعنی روح الله کلمه خداست .

۴۹- پس بسم الله به معنای «به سمت خدا» است و «سمت خدا» یکی از اولیای اوست . پس بسم الله یعنی بسوی یک انسان علی وار که رحمان و رحیم است در درجات .

۵۰- پس بسم الله الرحمن الرحیم همان مکتب و مذهب امامیه و تشیع است . و بیهوده نیست که پیامبر اسلام ص حضرت علی ع را شأن نزول قرآن خوانده است همچنین مخزن وحی . و همچنین خود علی ع خودش را نقطه بای بسم الله یعنی درب ورود به قرآن نامیده است که کتاب وجودیابی است همانطور که در این کتاب آمده است که :« و اینک بخوان کتاب وجودت را که خود برای خواندن آن کافی هستی!» این آیه خطاب به مؤمنی است که از درب وجود امامش بر قرآن وارد شده است و مشغول وجود یابی است که عین وجود خوانی می باشد .

۵۱- در قرآن کریم می خوانیم که :« این کتاب مؤمنان را هدایت می کند و کافران را گمراه می سازد و منافقان را هم رسوا می نماید .» که مؤمنان اهل امامت و تحت ارادت امامی زنده اند که بر نور قرآن وارد شده و لذا راه وجود را می یابند . ولی افراد فاقد امام یعنی کافران و منافقان در این کتاب جز تاریکی و رسوائی نمی یابند زیرا از درب رحمان و رحیم وارد نشده اند و فاقد اسم الله هستند و گوئی بسم الله الرحمن الرحیم نگفته اند .

۵۲- حال بهتر درک می کنیم تعیّن این آیه حیرت آور در قرآن کریم را که : کلمة الله هی العلیا ! به ترجمه تحت لفظی و ساده معنایش اینست : کلمه خدا همانا علی ها هستند ! همانطور که یکی از این کلمة الله یا اسم الله در قرآن آشکارا عیسی مسیح ع است .

۵۳- پس واضح شد که علی واران تعیّن و تأخیر بسم الله الرحمن الرحیم هستند و یا بسم الله الرحمن الرحیم تأویل علی و امامان است .

۵۴- پس معنای وجودی بسم الله الرحمن الرحیم اینست : بسوی امام که رحمان و رحیم است ! یعنی امام زمان عج تعیّن و تجسم و شأن نزول مطلق بسم الله الرحمن الرحیم است .

۵۵- در قرآن کریم آیه دیگری است که بیان دیگری از همین حقیقت مذکور است که : علیین کتابی نوشته شده هستند . یعنی علی واران (علی ها) قرآن ناطق و کتاب زنده اند . همانطور که در حدیث مذکور از علی ع عین همین حقیقت اقرار شده است که : کل قرآن در سوره حمد و آن در بسم الله الرحمن الرحیم و آن در بای بسم الله متمرکز است و من نقطه بای بسم الله هستم .

۵۶- در قاموس قرآن و لغت عرب ، «کتاب» بمعنای نامه است . یعنی قرآن یک نامه است همانطور که هر سوره ای از آن هم به مثابه یک نامه جزئی از یک نامه کلی است . اصلاً کاتب در عربی بمعنای نویسنده نیست بلکه بمعنای نامه نویس است . حال این نامه یعنی قرآن و سوره هایش به چه کسی نوشته شده و برای چه کسی فرستاده شده است . البته نامه رسانش شخص رسول است ولی آیا برای چه کسی بطور اخص این نامه فرستاده شده است . این همان معنای شأن نزول کلی قرآن است که علی ع است . که البته علی ع هم این کتاب و پیامش را به مؤمنانش می رساند تا کتاب وجودشان را بخوانند و وجود یابند . همانطور که خود علی نخستین وجود یافته از این نامه است و لذا«موجود» یکی از القاب علی ع بوده است : مولای موجود !

۵۷- و اما این نامه آدرس هم دارد ! به چه کسی برسد ؟ به اسم الله الرحمن الرحیم برسد . و لذا هر سوره ای دارای این آدرس و نام گیرنده اش می باشد : بسم الله الرحمن الرحیم . که «به» چسبیده به نام گیرنده اش که اسم الله الرحمن الرحیم است که همو در درجه اول علی ع است و علیین دورانها و امامان . چه امامانی که دارای نص امامت و عصمت ذاتی و مادرزادی هستند و چه آنانکه بواسطه عرفان نفس و جهاد اکبر به امامت و عصمت اکتسابی رسیده اند که خلاء غیبت امام را قبل از ظهورش جبران می کنند . اینان همان «به» بسم اللهی هستند . آیا نه اینست !

۵۸- اینک بهتر می توان این دعوی پیامبر اسلام ص را تصدیق کرد که می فرمود :« علی ع را جز من و خدا نمی شناسد » در جائی دگر می فرماید :«اگر علی ع را آنگونه که هست معرفی کنیم او را همچون مسیح ع بعنوان خدا یا پسر خدا می پرستند .» و یا این کلام امام سجاد ع که فرمود :« اگر آن رازی که در نزد ماست آشکار کنیم ما را بعنوان بت پرست سنگسار می کنند .» آن بت همین بت اسم الله و کلمةالله است ، تجسم بسم الله الرحمن الرحیم !

۵۹- اینک بوضوح باور کنیم معنای بای بسم الله را که همان علی است و علی واران که مجذوبان در ولایت علی هستند همچون سلمانها . که خود فرمود : ای مؤمنان از من اطاعت کنید تا چون من شوید همانطور که سلمان شد ! یعنی یکی از علیین شد و «ب» بسم الله گردید یعنی مخاطب و شأن نزول قرآن شد و وجود یافت . و هر که وجود یافت قرآنی می شود زیرا قرآن کتاب وجود است و همچون وجود دارای صفات ذاتی وجود است یعنی کریم و حکیم و مجید و عزیز و علی و عظیم . همانطور که علی هم در قرآن دارای این صفات است : علی العظیم ، کبیر ، علیم ، حکیم ، عزیز و ... و آنگاه می گویند پس چرا نام علی ع در قرآن نیامده است ؟! آری نام نژادی او در قرآن نیامده است ولی نام نزادی او آمده است .

۶۰- این نژادپرستی عربی و قریشی و هاشمی نیست بلکه انسان پرستی است . نه انسان پرستی انسان که انسان پرستی خداوند . مگر نه اینست که خداوند بهمراه ملائک بر انسان صلوة می کند و بخودش تبریک می گوید و می گوید که خدا بواسطه خلقت انسان، افزون آمده است : فتبارک الله ! و اینست عشق که فقط از آن اوست . خداپرستی انسان یک تجارت است و نه عشق . زیرا بدین طریق هستی جاوید می یابد .

۶۱- پس در حقیقت قرآن نامه ای از جانب خداست که به نامه رسانش محمد ص داده تا آنرا برساند بدست علیین . یعنی معنای فارسی بسم الله الرحمن الرحیم در تعیّن و مصداقش اینست : برسد به علی !

۶۲- و این نامه هم فقط به دست علی ها می رسد و آنها قادر به گشودن این نامه هستند و لاغیر . و اینها می دانند که این نامه مختص خود آنهاست زیرا اسم الهی خود را می دانند .

۶۳- خود علی ع می گوید که «ب» بسم الله منم . امام باقر ع که شکافنده علوم قرآنی است نیز اصلاً می گوید که «ب» در الفبا علی است که حرف اول الفبا می باشد . و اینکه چرا بر جای حرف دوم نشسته است اینست که «آ» در الفبا وجود محمد ص یعنی نامه رسان است . یعنی این نامه اول بدست محمد رسیده و سپس بدست علی ع که «ب» است .

۶۴- ممکن است گفته شود که :« بسم الله یعنی بنام خدا . پس «ب» بسم الله ربطی به این حرفها ندارد و این حرفها سفسطه است و ...» ولی اگر اندکی دقت کنیم درک می کنیم که این یک استفاده سهوی است . اگر ذکر نام خدا منظور باشد در بالای هر نامه و یا در آغاز هر کاری بایستی بگوئیم یا بنویسیم : الله! یا الله الرحمن و الرحیم . و همین . نه بسم الله و نه حتی اسم الله و غیره . آیا متوجه می شوید ! نکته بسیار ساده ایست که سهو گردیده است از فرط بی معرفتی در حق معنای این سخن .

۶۵- پس واضح شد که بسم الله یعنی به کسی که اسم الله است یا به کسی که سمت الله است یا به کسی که کلمة الله است : کلمة الله هی العلیا ! آیا نه اینست !

۶۶- علی ، کلمه خداست . این یعنی چه ؟ و یا مسیح کلمه خداست یعنی چه ؟ این هر دو در قرآن است .

۶۷- علی ع یا مسیح ع ، خدا نیستند بلکه کلمه الله هستند . اینست هزار نکته باریکتر ز مو که برخی در مسیحیت و برخی هم در اسلام بدلیل عدم درک این حقیقت بغایت لطیف و عالی دچار گمراهی شده و مسیح و علی را خدا پنداشتند . که البته خیلی هم مقصر نیستند زیرا این رازی بغایت دقیق و عارفانه و عاشقانه و ظریف است . همانطور که در قرآن کریم آمده است که :« آنهائی که کسی را همچون خدا قرار دادند خداوند ناظر و حاکم بر احوال آنهاست .» پس می بینیم که خود خدا هم از این سوء تفاهم بشری خیلی غضبناک نیست و مشکل معرفتی بشر را درک می کند زیراخدای بشر است و سختی درک راز کلمة الله را برای بشر می داند و ارحم الراحمین است .

۶۸- درک کلمة الله به مثابه درک مغز و قلب و روح توحید و مکتب متعالی وحدت وجود در عرفان اسلامی و عرفان همه مذاهب توحیدی است . که عدم درک این راز در طول تاریخ فتنه ها آفریده و خونهای ناحقی را بر زمین ریخته است که در رأس این خونها همانا خون امامان و عارفان واصل است که خود مظاهر کلمةالله هستند و بای بسم الله و قرآن ناطق و محل ظهور الوهیت پروردگار و ربوبیت اویند .

۶۹- آیا هر کسی همان اسمی است که بر اوست و بواسطه آن خوانده می شود که والدینش بر او نهاده اند ؟ هرگز!

۷۰- ولی طبق قول قرآن کریم ، مسیح یعنی روح الله ، همان اسمی است که بر اوست که البته این اسم را خدا بر او نهاده است مثل یحیی و مثل احمد . همچنین مثل علی ع. اینها به لحاظ وجودی مسمای اسم خود هستند . یعنی مسیح ، مسیح است ، یحیی ، یحیی است و علی هم علی است . همانطور که نخستین انسان هم مسما و مصداق اسم خودش بود یعنی حضرت آدم هم آدم بود .

۷۱- اسم انسانها عموماً اسم وجودی آنها نیست بلکه یک آدرس است یک علامت اختصاری است یک نشانه و سمبل است . یعنی اسمی جعلی و مستعار است همانطور که موجودیت عامه انسانها هم جعلی و فرضی است الا اینکه به وجود حقیقی برسند که خداست و آنگاه اسم حقیقی و وجودی خود را هم می یابند و مسمای اسم خود می شوند . همانطور که درباره خلقت جهان و جهانیان در قرآن کریم از واژه «جعل» استفاده شده است و نه واژه وجود و موجود . یکی از نشانه های معرفت نفس اینست که عارف به اسم حقیقی خود می رسد که اسم وجود اوست .

۷۲- همانطور که در قرآن کریم درباره حضرت مسیح ع آمده است که : مسیح کلمه ای از او بود . و همه علی واران و انسانهای کامل در درجات کمال به اسم وجودی خود می رسند زیرا به وجود خود می رسند یعنی به وجود خودی می رسند که یکی از اسمای الهی است زیرا جز خدا وجود ندارد و انسان کامل هم شعاعی از نور وجود اوست یعنی اسم الله است و چون وجود یافته است رحمان و رحیم است در درجات . یعنی هستی بخش دیگران می شود و در دیگران هستی پذیر می شود تا هستی پذیرشان کند . و این مقام خلافت است در مردم از جانب خدا .

۷۳- پس فلسفه بسم الله الرحمن الرحیم ، فلسفه علیین و انسان کامل است . یعنی فلسفه وجود یافتگان وادی معرفت و عشق ! یعنی کسانی که کل کائنات برای آنها آفریده شده است . و اینک بهتر درک می کنیم که چرا بر بالای عرش نوشته شده است : بسم الله الرحمن الرحیم ! همانطور که قرآن نامه ایست «به» اسم الله الرحمن الرحیم (انسان کامل) ، عرش هم محل جلوس انسان کامل است که خلیفه اوست . زیرا خداوند بر جای انسان نشسته است و انسان هم بر جای خدا یعنی بر عرش . و این جانشینی متقابل است وگرنه اصلاً به لحاظ منطقی و وجودی امکان پذیر نیست . زیرا وقتی دو نفر جای یکدیگر را تعویض می کنند بایستی هر یک در جایگاه و منزل دیگری باشد . بهمین دلیل است که عارف کامل محی الدین عربی می گوید که هر کسی که خدا را دیدار کرده خودش را دیدار کرده است . همانطور که محمد مصطفی ص در معراجش به جمال باطن خود یعنی علی ع دیدار کرد خدا را . خود اینجانب نیز این حقیقت را دریافته است به شهود بیداری . پس در حقیقت بسم الله الرحمن الرحیم نوشته شده بر عرش به این معناست : تقدیم به اسم الله الرحمن الرحیم : تقدیم به انسان کامل ! به کسی که اسم الله است . و این بیان دیگری از کمال رحمت مطلقه و عشق خدا به انسان است ، عشق وجود به عدم !

۷۴- پس واضح شد که بسم الله الرحمن الرحیم ، کلمه عشق است ، کلمه وجود است ، فلسفه عشق خدا به انسان است . آنچنان عشقی که بایزید بسطامی را به آن حد از غرور و جذبه و شطح می کشاند که می گوید :«من خدا هستم ، در قبای من کسی جز خدا نیست» و بلکه از این هم فراتر می رود و می گوید :«من از خدا برترم!» این برتری انسان نسبت به خدا در نزد خداست نه در نزد خود انسان که هر آن نابود است . این سخن عشق ورزی متقابل انسان و خداست که غایت عشق خدا به انسان را معرفی و بر ملا می کند . و از این منظر آن حکایت معروف قابل تأمل است که روزی خداوند در عوالم الهام و مکاشفه به عارفی گفت : آیا می خواهی تو را در میان مردم رسوا کنم که فردا بجای تکریم و تعظیم تو را لعنت و سنگسار کنند ؟ عارف گفت : آیا می خواهی کمال رحمت تو را بر مردم آشکار کنم تا از فردا هیچکس تو را عبادت نکند؟ آنگاه خداوند گفت : نه از من نه از تو !

۷۵- هر چند که در اینجا ثنویتی در کار نیست عاشق و معشوق هر دو خداست . خالق و مخلوق هر دو خداست . واجد و موجود هر دو خداست. زیرا وجود امر واحدی است . پس اصولاً کسی غیر خدا نیست که بخواهد همچون خدا و یا برتر از خدا و یا اصلاً کمتر از خدا باشد .

۷۶- محمد ص نیز کلمةالله و اسم الله است (احمد) . فاطمه ع نیز چنین است (فاطره) . و حسن ع و حسین ع نیز چنین اند و سائر ائمه اطهار ع. و لذا عشق آنها یعنی رحمانیت و رحیمیت آنها به شیعیان مخلص و عارف موجب خلق علی ها و فاطمه ها در تاریخ است در درجات . همانهائی که بقول رسول اکرم ص در نزد خدا از مقام انبیای سلف برترند و این بقدرت بسم الله الرحمن الرحیم است .

۷۷- پس بسم الله الرحمن الرحیم آن جادوی قدرت کن فیکون الهی در انسان است که از عدم ، وجود می جهاند و این وجود را بر عرش رحمان می نشاند که عرش عشق است .

۷۸- همانطور که علی ع می فرماید که تن من کرسی خداست و سینه ام عرش اوست و خدا جز در وجود من شناخته و پرستیده نمی شود . پس حاملان عرش حاملان وجودند که حاملان اسماء الله هستند . و خداوند عرش های فراوان دارد و حاملان فراوان عرش که انسانهای صاحب اسماء هستند که درجات ظهور بسم الله الرحمن الرحیم می باشند .

۷۹- حاملان وجود و عرش وجود کسانی اند که در میان مردمان بیاد آورنده بسم الله الرحمن الرحیم هستند یعنی مردم با دیدن آنها به یاد خدا می افتند . یعنی وجود را همه می شناسند منتهی کافران آگاهانه و به عمد انکار می کنند و مؤمنان طالب وجود می شوند و خداوند در وجود این انسانها خوانده و پرستیده می شود و غیر از این هوای نفس است که بنام خدا خوانده و پرستیده می شود که این مذهب ظالمان و مشرکان است .

۸۰-پس علیین ستونهای عرش خدایند که بر آنها نوشته شده است : بسم الله الرحمن الرحیم! و اهل بصیرت آنرا می خوانند و بسویشان می گرایند و رحمانیت حق را طلب می کنند . و سینه آنها عرش رحمان است که مؤمنان به آن پناه می جویند .

۸۱- بسم الله الرحمن الرحیم درب ربوبیت حق و علم وجود است و جز از این درب علمی حاصل نمی آید همانطور که علی ع می فرماید : «علمی نیست الا آنکه من گشاینده آنم و فرزندم مهدی تکمیل کننده آن .» و آن علم فیزیک و شیمی و تجزیه و تحلیل ماده نیست که این علم انهدام و تباهی و عدم گرائی است .

۸۲- علم وجود علم توحید است . و علم عدم ، علم تجزیه و تحلیل و تکثیر و تبدیل است جهت تصاحب غیر به قصد کسب وجود که نهایتاً به تخریب و تباهی و رسوائی و هلاکت می انجامد و این علم بغی است که علم ضد علم است و این راه و روش وجود یابی کافران می باشد که تحت تعلیم و تربیت شیطان هستند که علمشان به قصد وجود دزدی است .

۸۳- هر یک از اسمای الهی قلمرو یکی از علوم حقیقی و هستی بخش است که جمله اینها از درب الرحمن الرحیم گشوده می شوند . بنابراین عالم حقیقی آنست که لااقل یکی از اسمای الهی را در خود به لحاظ وجودی یافته باشد که نشانه درستی اش هستی بخشی است .

۸۴- پس واضح است که عالم غیر عاشق نداریم زیرا همه علوم از مجرای رحمان و رحیم رخ می نمایند که وادی عشق و ایثار و خدمت بی مزد و منت به خلق است .

۸۵- پس علم دارای ذات رحمانی و رحیمی است که خود عالم و پیروان آن علم را به بی نیازی از غیر و غنای روحی می برد . در حالیکه اکثر علوم مدرن عصر ما دارای طبعی کاملاً وارونه هستند همانطور که علمای این علوم هم عموماً از بخیل ترین مردمانند . پس این از علم بغی وعدمی است که کل هنرش تجزیه و ترکیب و تبدیل است .

۸۶- آن علمی که انسان را به حرص و استکبار و بخل و دنیاپرستی و اسارت طاغوت بکشاند علم بغی است یعنی علم ضد علم است .

۸۷- علمای حقیقی از مظاهر اسماءالله هستند در انواع و درجات .

۸۸-علم نبود غیر علم عاشقی   ما بقی تلبیس ابلیس شقی

این سخن شیخ بهائی نیز تصدیق این امر است که علم ظهور نور رحمانی و رحیمی پروردگار از انسان است .

۸۹- ابن عربی نیز می گوید که علم ، وجود است . پس وجود آفرین است . پس هر چه که مخرب و ویرانگر است نه علم است نه علمی . و یا علم بغی است که علم دوزخی است که عدم گراست .

۹۰- علم حقیقی و وجود بخش ذاتاً الهی و دینی و در خدمت معنویت و صلح و هدایت بشر است . پس علم غیر متعهد و بیطرف نداریم .

۹۱- علمی که برای صاحبش ایجاد استکبار و جباریت و ستم کند علم نیست .

۹۲- علم اگر علم وجود است فقط عاشق می تواند وجود را درک کند زیرا وجود سراسر از عشق خدا به انسان است . پس غیر عاشق را علم نیست و عالمان همان علیین هستند در درجات که خادمان بی مزد و منت خلق هستند و دشمنان ستم و استکبار و عاشقان عدالت . زیرا وجود یافتن عین عادل شدن است زیرا عادل شدن همان خود شدن است که وجودیافتن است . و هر که موجب بی وجودی و بی خودی مردم شود ظالم است و خود علوم مدرن و علمای مدرن از ارکان بی خودی خلق و ظلم طاغوت می باشند .

۹۳- امام باقر ع می فرماید :«علمی که صاحبش را اصلاح نکند جهلی است که به دروغ دعوی علم می کند .» و اصلاح شدن به صلح و وحدت رسیدن است با عالم و عالمیان . و این دوستی با خداست در خلقت .

۹۴-علم – عشق – عدل مثلث وجود است و هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند و عناصر ذات پروردگارند .

۹۵- امروزه علوم فنی و تکنولوژی به مثابه فتنه انگیزترین و افسون کننده ترین و شهوت بارترین و گمراه کننده ترین صورت دنیا و دنیا پرستی بشر است . و مقابله و رابطه مؤمنان با این امر همان است که با دنیا می دارند که البته بایستی در اشد تقوا باشد و فقط در حد ارضای حداقل نیازهای واجب و اجتناب ناپذیر از این علوم و فنون استفاده شود . زیرا اگر دنیا تحت فرمان شیطان است تکنولوژی شیطانی ترین وجه آنست و پیشرفته ترین علوم و فنون به مثابه خطرناکترین و گمراه کننده ترین وجه آن می باشد . پس مسابقه تکنولوژیکی یک مسابقه شیطانی است که مهمترین وجه آن در امور ویرانگر تسلیحاتی و تباهی بشریت بکار گرفته می شود . هر چند که این علوم و فنون دارای رگه ها و عناصر حقیقی ورحمانی نیز هستند ولی همین امر است که موجب فریبکاری و افسونگری قرار گرفته است و بشریت را اغفال نموده است همانگونه که سامری با بر گرفتن نکاتی از حکمت موسوی مبادرت به ساختن گوساله ای سخنگو نمود که یک فرآورده تکنولوژیکی بسیار پیشرفته در آن عصر محسوب می شد و کل بنی اسرائیل را اغفال و گمراه نمود . امروزه تکنولوژی گوساله سامری آخرالزمان است در قبال وحی انبیاء و علوم الهی و معارف توحیدی .

۹۶- امروزه مهمترین موضوع اجتهاد علمای مسلمان همین است که میزان استفاده از علوم و فنون مدرن و حد و اندازه و موارد این فرآورده ها را برای جوامع معلوم کنند که فقط در اینصورت است که فقاهت و اجتهاد و علوم اسلامی و علمای اسلامی در آخرالزمان امکان ادامه حیات دارند .

۹۷- بسم الله الرحمن الرحیم ، حق حیات و هستی انسان است که سرلوحه خلقت جهان و عنوان عرش خداست و درب ورود به عرصه علم و وجود . پس هر چیزی که این حق را به مخاطره افکند ناحق و ضد بسم الله الرحمن الرحیم است و امروزه آشکارا از همه سو شاهدیم که تکنولوژی مدرن حیات و هستی بشر بر روی زمین را مواجه با مخاطره ای نابود کننده ساخته است که همه علائمش از همه سو مستمراً آشکار می شود از سوراخ شدن لایه اوزون تا سونامی ها و زلزله های پی در پی گرفته تا انواع امراض مهلکی که عموماً پنهان داشته می شود که مستقیماً حاصل این علوم و فنون است مثل بیماری ایدز و انواع سرطانها و امراض روانی که در تاریخ بی سابقه است .

۹۸- پس میزان علمی بودن علم هم بسم الله الرحمن الرحیم است و میزان هر حق و باطلی .

۹۹- امروزه بسیاری از علوم و فنون برخاسته از شقاوت و بیرحمی نسبت به انسان است و نتایج آنها هم شقاوت بارتر می باشند . رحمت ، میزان تشخیص بین حق و باطل و علم و جهل است و نیز میزان تشخیص بین کفر و ایمان و راست و دروغ است و میزان تفکیک بین شرک و اخلاص و باید و نباید .

۱۰۰- رحمت اساس حیات و هستی جهان و انسان است و میزان رشد و کمال انسان هم رحمت است و لذا انسان کامل یعنی محمد مصطفی در قرآن کریم به عنوان رحمتی برای جهانیان معرفی شده است و اسوه انسانیت گردیده است . یعنی انسان کامل انسان رحمانی و رحیم است که بدین معناست که برای کل جهانیان بخشنده و مهربان است و برای مؤمنان هم عاشق و فدائی است تا آنجا که حتی دل خدایش را به درد می آورد و به او می گوید که : تو داری خودت را به خاطر سعادت و هدایت مردم ، می کشی و کم مانده که قلبت از چشمانت بیرون آید . بیش از این برای کافران دعا مکن و خون دل مخور و آنان را بمن وا گذار .

۱۰۱- انبیاء و اولیای الهی مظهر کلمه رحمان و رحیم هستند همانطور که خداوند صفات خودش را به رسولش نسبت می دهد و او را همچون خود غفور و رئوف و رحیم می خواند .

۱۰۲- پس اگر انبیاء و اولیای الهی اسوه و الگوی رشد و کمال بشرند پس همه ارزشها بسوی رحمت در حرکت هستند و رحمت سمت پیشرفت است و مادر همه ارزشها از جمله علم و عدالت است و حقانیت و راستی هر ارزش و ادعائی بمیزان رحمت موجود در آن است .

۱۰۳- پس بسم الله الرحمن الرحیم همانطور که شعار عرش خداست شعار و الگو و محک انسانیت و حقیقت است .

۱۰۴- پس علم و عالم شقی نداریم . عدل و عادل نامهربان نداریم . دین و ایمان خشن وجبار نداریم . پیشرفت و تکامل غیرمتعهد و خود خواه و بی عاطفه هم نداریم .

۱۰۵- وجود ، مهربان و بخشنده است و لذا هر چه که از وجود بر می تابد چنین است همچون دین ، علم ، رشد ، عدالت ، حقیقت و هر آنچه که تحت لوای بسم الله الرحمن الرحیم است یعنی کل جهان هستی .

۱۰۶- در قرآن کریم می خوانیم که کلمه رحمت پیشتاز همه اسمای الهی از جمله عدالت است پس همه صفات الهی و لاجرم همه ارزشهای دینی انبیای الهی هم از رحمت بر می آید و به رحمت برتر می انجامد . یعنی مبدأ و معاد و بستر دین خدا رحمت است .

۱۰۷- اسلام دین رحمان و رحیم است و بسم الله الرحمن الرحیم ترجیع بند و سلسله اعصاب کتابش قرآن است و پیامبرش نیز حتی به گواه محققین غیر مسلمان مهربانترین انسان تاریخ است که از بطن شقی ترین اقوام بشری ظهور کرده است که دختران خود را زنده بگور می کردند و همه اوصیاء و اهل بیت پیامبر را هم در واقع زنده بگور کردند زیرا اکثر امامان ما اکثر عمرشان را در حبس یا زندان خانگی بودند و بسیاری از آنان بی گور ماندند .

۱۰۸-آزادی انتخاب یکی از ارکان رحمت برای انسان است . و اسلام تنها دینی است که در کتابش با صدای بلند آزادی را میزان رشد اعلان نموده است و کمترین اکراه در دین را طرد نموده است که لااکراه فی الدین !

۱۰۹- در کدام مکتب و مذهب اومانیستی آشکارا انسان در مقام خدا قرار گرفته است و جانشین او در جهان است . آیا این کمال رحمت نیست که کسی کل حیات و هستی و اقتدارش را به دیگری وانهد . پس رحمت چیست ؟ و اسلام این است ! پس بسم الله الرحمن الرحیم یک حقیقت است و نه یک شعار !

۱۱۰- به همین دلیل در هیچ مذهب و مکتبی همچون اسلام ، آدمی تا این حد دارای مسئولیت نیست و تا این حد دارای عظمت نیست زیرا تا این حد مشمول رحمت و کرامت و محبت نیست .

۱۱۱- البته رحمت اسلامی یک رحمت کور مادرانه نسبت به فرزند نیست . و حق دوزخ هم اینست که انسان این رحمت و کرامت و عظمت وجودی خود را بپذیرد و لذا در قرآن کریم می خوانیم که خداوند از

پیامبرش و مؤمنان سئوال می کند که : آیا حیرت نمی کنید که چرا کافران در آتش دوزخ اینقدر صبورند ؟ زیرا کمال رحمت خدا را در آتش او نیز احساس می کنند .

۱۱۲- آنانکه می گویند دین خدا مکتب عشق و عاشقی نیست بلکه مذهب اطاعت و عبودیت و خشوع و ترس و لرز از خداست هیچ بوئی از اطاعت و عبادت و خشوع و ترس و لرز از خدا هم نبرده اند و بکلی کافرند در لباس دین . محبت بین انسان و خدا در قرآن همان عشق است نه دوستی که در لفظ ولایت آمده است .

۱۱۳- همه کاملان در دین و خاصه اسلام در عبودیت خود مست و عاشق و مجنونند . گزارشی که از احوال امامان و عارفان کامل در تاریخ بما رسیده است دال بر این حقیقت است . و البته حدیثی از رسول اکرم می فرماید که : تا مؤمنی در نزد عامه مردمان مجنون ننماید ایمانش کامل نیست . یعنی کافران ، عشق را جنون می دانند .

۱۱۴- اگر تاریخ صدر اسلام مملو از جنگها و خشونتهاست بدان دلیل است که اشد رحمت و محبت و عشق الهی بر اشد شقاوت و قساوت بشری فرود آمده است . و به گواه تاریخ امامان و مخلصین بدست شقی ترین مردم کشته شدند . و این قتل رحمت بدست شقاوت است بهمان میزان قتل علم بدست جهل است . قتل وجود بدست عدم است .

۱۱۵- اگر سرفصل سوره های قرآن بسم الله الرحمن الرحیم است بدین معناست که فقط از درب رحمت می توان بر قرآن وارد شد و علمش را یافت و وجود پیدا کرد و نهایتاً خدا را دیدار نمود . یعنی میزان ورود به قرآن و علم الهی و هستی یابی همان رحمت و مهر و محبت انسان است . یعنی یابندگان علوم قرآنی و حقایق وحی محمدی و درک کننده بطن هفتم حکمت آن جز عاشقان نیستند .

۱۱۶- مگر نه اینست که قرآن کتاب هدایت مؤمنان است . و مگر نه اینست که مؤمنان طبق قول قرآن ، کسانی هستند . که دین را به دل یافته اند . پس اهل دل و زنده به دل هستند یعنی عاشقند . پس قرآن کتاب عشق است و درس عشق . زیرا کتاب بسم الله الرحمن الرحیم است .

۱۱۷- قرآن تنها کتاب آسمانی و زمینی است که دل انسان را محل ایمان و علم و حکمت و یقین و عقل و فقه و شعور و حیات و هستی و بهشت و جهنم و کفر و شقاوت و پلیدی می داند . پس قرآن مکتب اصالت دل است . و واژه «قلب» یکی از فراوانترین الفاظ در این کتاب است .

۱۱۸- پس از منظر قرآن کریم . علم و عقل و حکمت وشعور هم از دل است یعنی از عشق ورحمت دل . همانطور که جهل و جنون وحماقت هم از دل شقی و مرده ومتکبر است .

۱۱۹-پس در مکتب قرآن ، عالمترین انسانها عاشقترین انسانهایند . یعنی مکتب اسلام مکتب وحدت و یگانگی عقل و عشق است . همانطور که محمد ص و علی ع عالمترین و عاشقاترین انسانها بودند .

۱۲۰- همانطور که همه انبیای الهی قبل از بعثت خود هم عاشقان و خدمتگزاران بی مزد و منت مردم بودند . یعنی نبوت و وحی که کمال علم و عقل است حاصل رحمت و عشق است .

۱۲۱-پس بقول حافظ شیرازی ، پشمینه پوش تند خوی کز عشق نشنیدست بوی ، از دین و اسلام هم بوئی نشنیده است و خدا را نمی شناسد و در نمازهایش بر خود سجده می کند .

۱۲۲- پس رحم و مروت و بخشش واضح ترین نشان دین و ایمان و خداشناسی بشر است و برای تشخیص کفر و ایمان نیازی به علم باطن هم نیست . و البته فقط احمقان یعنی کافران هستند که چاپلوسی و ریا را از مهر و رحمت تشخیص نمی دهند زیرا فاقد رحمت هستند و منکرش .

۱۲۳- بنابراین کافر یعنی شقی و بی مروت و خودخواه . چه با نماز و چه بی نماز ! مؤمن هم یعنی مهربان و رئوف و ایثارگر . چه با نماز و چه بی نماز ! اینست میزان مکتب بسم الله الرحمن الرحیم !

۱۲۴- زیرا طبق قول قرآن مؤمنانی هستند که از فرط عشق وجود مستند و اقامه نماز نمی کنند به امر خدا . زیرا دائماً در نماز قلبی هستند . اینان مست رحمت خدایند و خود در میان مردم مظهر رحمت می باشند .

۱۲۵- اهل قرآن اهل رحمت است به همین دلیل محمد مصطفی ص که خود آورنده قرآن است مظهر کمال رحمت است .

۱۲۶- قرآن کتاب علم خدا نیز هست و لذا «حکیم» از القاب قرآن است همانطور که از اسمای خداست . پس حکمت و علم در همان جائی است و از همان منشأ بر می آید که رحمت و کرامت . همانطور که «کریم» هم از القاب قرآن است و از اسمای خدا .

۱۲۷- یعنی انسان نامهربان و شقی و خودخواه از علم و حکمت هم بهره ای ندارد . پس چگونه می شود که دانشمندی شقی و جانی باشد مگر اینکه دانش او جعلی یا نادرست باشد .

۱۲۸- پس می بینیم که بسم الله الرحمن الرحیم براستی میزان و محک ارزشهاست و گنجی بی پایان است که همه اسرار انسان و جهان را با خود داراست .

۱۲۹- حدیثی از رسول اکرم ص می فرماید که : با همان چیزی آغاز کنید که خداوند آغاز کرده است . این آغاز در آن واحد دو چیز است یکی خلقت جهان است و دیگری بسم الله الرحمن الرحیم . و در عین حال کتابش هم با این عنوان آغاز می شود و می دانیم که جهان هستی را هم با کتاب آغاز کرد . پس این دو برداشت از حدیث مذکور از همه سو راست است . ولی آیا چرا خداوند کار خلقتش را با بسم الله الرحمن الرحیم آغاز کرده است همانطور که کتابش را . انسان اگر هر کاری را با این عنوان آغاز می کند بدان دلیل است که خود را به منشأ قدرت رحمت خدا متصل می کند که برتر از اوست تا در کارش رشد و تعالی و پیروزی یابد ولی چرا خداوند چنین کرده و می کند ؟

۱۳۰- اول اینکه خداوند با ذکر بسم الله الرحمن الرحیم که خود اوست به قدرت رحمت خودش متوسل می شود تا از خودش جهان و انسان را بیافریند زیرا جز او نیست . یعنی خداوند با رحمت خویش آفرید و لذا آفرینش تماماً دارای ذات رحمانی و رحیمی است یعنی از عشق است . دوم اینکه خداوند قصد داشت در این خلقت، خودش را هم تعالی و برتری بخشد و دگر کند . آیا او نمی توانست برتر از آنی شود که هست ؟ کمال مطلق ذاتش مانع از دگر و برتر شدن نمی تواند باشد . همانطور که با خلق انسان بخودش مبارک گفت و اقرار نمود که فزونی و برتری یافته است که این همان معنای فتبارک الله احسن الخالقین است . یعنی الله در کار خلقت خود اکبر شد : الله اکبر !

۱۳۱- پس باید اعتراف کنیم که بسم الله الرحمن الرحیم فقط بیان و اقرار به رحمتش نبود که پیشاپیش در او بود بلکه بیان رحمت برتر و دگر و جدیدی بود که قبلاً نبود و اراده کرد که باشد و این اراده در خلق انسان محقق شد :فتبارک الله : فزونی یافت خدا !

۱۳۲- پس بسم الله الرحمن الرحیم هم منشأ و ذات الله اکبر است و هم گوهره انسان بعنوان احسن مخلوقات است و جانشین الله . یعنی خداوند در وجود خلیفه خود انسان است که «اکبر» است . یعنی خدای انسان است که الله اکبر است . الله اکبر از واقعه مقام خلافت اللهی انسان است و آن برخاسته از رحمان و رحیم است . آیا نه اینست ! آیا روشن است !

۱۳۳- پس قصد و گوهره و ذات بسم الله الرحمن الرحیم همانا انسان است در نزد خدا . و خداست در نزد انسان !

۱۳۴- حال یکبار دگر بهتر درک می کنیم آن سخن حیرت آور بای بسم الله یعنی علی مرتضی را که : کل قرآن متمرکز در سوره حمد است و آن متمرکز در بسم الله الرحمن الرحیم است و آن متمرکز در بای بسم الله است که این «با» انسان کامل علی مرتضی است و همه انسانهای کامل پس از او که جمله علوی و علیین هستند .

۱۳۵- پس درک می شود که این «با»ی بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان خدا در لحظه خلق جهان هم علی بود . و بیهوده نیست که از رسول اکرم نقل شده است که خداوند با اسم علی در کار خلقت تجلی کرد و علی نخستین اسم خداست و با همین اسم هم در قیامت تجلی کامل می کند .

۱۳۶- و باز آن شعر معروف منسوب به مولوی بهتر درک می شود که : تا صورت و پیوند جهان بود علی بود . تا بوده علی بوده و تا هست علی بود .

۱۳۷- پس بسم الله الرحمن الرحیم ، عشق انسان کامل و علی در دل و زبان خداست . و خدا به این قصد و عشق بود که قدرت آفرینش یافت و به نیم نظری جهان را آفرید .

۱۳۸-پس این تمثیل عارفانه هم درست است که خدا هم برای شروع کردن به کار خلقت جهان «یا علی» گفت . زیرا باطن بسم الله الرحمن الرحیم همان «یاعلی» است .

۱۳۹- پس علی (انسان کامل – امام) مصداق افزونی خدا (فتبارک الله) می باشد و الله اکبر از زبان و دل و جان علی و علیین بر می خیزد . و اینست که علی می گوید خدا جز در وجود ما(علیین – امامان) شناخته و پرستیده نمی شود . و اوج پرستش الله اکبر است یعنی خدا برتر است . برتر از چه کسی ؟ برتر از خدا ! خدا برتر از خداست ! آیا مفهوم است ؟

۱۴۰- اینک بهتر درک می کنیم معنای راز آن شطح حیرت آور بایزید بسطامی سلطان عارفان را که گفت : من از خدا برترم ! زیرا او دید که خدا در وجودش فتبارک الله شده است . این کفر نیست عشق است ! این باطن و راز بسم الله الرحمن الرحیم است که شاه کلید تأویل و تعیّن همه آیات قرآن و پدیده های جهان است و فهم انسان و یاعلی در عرفان .

۱۴۱- نیت کرده بودم که در زندان یک تأویل و تفسیر دیگر و کاملی از کل آیات قرآن از خداوند رحمان طلب کنم و بنویسم . ولی زندانم بواسطه خونریزی شدید کوتاه شد و در پشت درب زندان به ناگاه به دلم آمد که از این فرصت بهره گیرم و تفسیر کاملی از سوره حمد بنگارم بگونه ای که تفسیر کل اسرار قرآن باشد . آن هم نشد که بناگاه چند شب پیش بسم الله الرحمن الرحیم در مقابل من ایستاد و گفت : من کافی هستم برای کل قرآن . و تا همین جایش می بینم که حق است و براستی بقول قرآن زنده علی ع ، بسم الله الرحمن الرحیم عصاره کل قرآن است بی تعارف و شعار .

۱۴۲- آیابسم الله الرحمن الرحیم چه ربطی به محاکمه و حبس و زندان و اعدام بنده دارد ؟ مگر نه اینست که این اسم قدرت خلق وجود از عدم است . و من در چند قدمی عدم (اعدام) ایستاده ام زیرا من درزندان چند روزی زنده نخواهم ماند همانطور که دفعه قبل در روز سوم زندان بود که از فرط خونریزی بیهوش شدم و اگر عربده های زندانی دیگری در سلول انفرادی همسایه من نبود براستی مرده بودم و در بیمارستان نجات نمی یافتم . پس من در آستانه عدم به بسم الله الرحمن الرحیم رسیده ام که شاه کلید خلق وجود است با علی . پس یا علی !

۱۴۳- پس آدمی باید بداند که در بسم الله الرحمن الرحیم چه قدرت خلّاقی نهفته است تا با این اسم دست به هرکاری که می زند از عدم ، هستی بیافریند و خود را از برزخ عالم برهاند تا به وجود ملحق شود و بر عرش رحمانی حق جلوس نماید و بگوید الله اکبر !

۱۴۴- براستی آدمی چه می داند که وجود چیست؟ فقط از عدم می ترسد آنهم ترسی مهمل و بیهوده است زیرا نبودن که ترسی ندارد این بودن است که سراسر هراس است و گاه از فرط وحشت جنون پدید می آید و جنایت رخ می دهد . عدم یک اسم بی مسما است که مطلقاً قابل تصورهم نیست زیرا اگر قابل تصور باشد دیگر عدم نیست بلکه صورتی دگر از وجود است ولی انسان بیهوده می ترسد از چیزی که وجود ندارد . چرا انسان از وجود نداشتن خود می ترسد؟ و تمام ترس عرصه وجودش در عالم حاصل ترس از نبودن است . لذا مرتب بسم الله می گوید تا نابود نشود ولی بالاخره نابود می شود و می میرد و ناگهان می بیند که عدم هم وجود دارد و وجودی برتر است و اصیل تر و حقیقی تر و بدون هیچ ترسی و اینجاست که انسان رحمت خدا را درک می کند یعنی رحمتی را که در وجود است و لا یزال و جاوید است . زیرا این آستانه بسم الله الرحمن الرحیم است چرا که خود او می گوید آنگاه که یکی از شما می میرد و

همه به دور او جمع می شوید خدا از همه شما به او نزدیکتر است این بدان معناست که کالبد خاکی بین انسان و وجود فاصله انداخته است و به همین دلیل در تمام حیات نیوی در هراس به سر می برد . که این هراس نه از عدم که از بودن خاکی است و انسان بدون بسم الله الرحمن الرحیم که در ذات او سرشته است قادر به تحمل این حیات و هستی برزخی و خاکی نیست . و آنانکه از درب بای بسم الله بر آن وارد شده اند در همین حیات خاکی حیات جاوید یافته اند و از هراس رسته اند ولی رنجشان بیشتر شده است زیرا به حیات پس از مرگ یقین یافته اند و لذا تحمل حبس بدن شاقه تر است .

۱۴۵- در حقیقت تمام رنج آدمی در حیات دنیا نه از مردن و عدم خودش که از عدم کسانی است که دوستشان دارد . کسانی که به آنان رحم و بخشش نموده است : رحم کردن موجب محبت است محبت به کسانی که درباره شان بذل و بخشش و ایثار نموده است . گوئی در وجودشان زندگی می کند و با مرگشان احساس مرگ و نابودی دارد . یعنی رحمت موجب واقعه خلافت و جانشینی است . انسان وقتی از خودش برای دیگری می گذرد گوئی در دیگری حلول می کند و مقیم می شود . یعنی غیر خود می شود . گوئی انسان به واسطه رحمت به دیگران در دیگران توسعه و رشد می کند و تکثیر می شود . آنکه به جامعه ای خدمتی می کند در جامعه جاری و هستی دیگر و برتری می یابد و این واقعه خلافت است که از رحمت است که عین واقعه توسعه و رشد و جهانی شدن است . اینست که در قرآن می خوانیم که خداوند به واسطه رحمتش اشیاء را توسعه می بخشد پس در حقیقت رشد و توسعه ای جز از طریق رحمت ممکن نیست .

۱۴۶- پس در واقع فرد یا جامعه عقب مانده و حقیر فاقد رحمت است که این امر به صورت رشد شقاوت خود نمائی می کند . فقدان رحمت در جامعه ای عین فقدان دین و ایمان است فقدان خدا در قلوب .

۱۴۷- رحمت همانقدر موجب رشد و توسعه و جهانی شدن فرد در بیرون می شود که موجب توسعه آفاق و ظرفیت درونی وجود است . یعنی رحمت هم حدود آفاق را توسعه می بخشد و هم حدود انفس را . هم هویت فردی را هم اجتماعی را رشد می دهد .

۱۴۸- آنچه که بی ظرفیتی و حقارت نفس و بخل نامیده می شود حاصل فقدان رحمت در فرد یا جامعه است . در واقع بیرحمی همان بیرحمی انسان به خودش می باشد . همانطور که قرآن می فرماید که بخل آدمی همان بخل به خودش می باشد و ظلم انسان هم به خودش می باشد هرچند که در رابطه با دیگران بروز می کند .

۱۴۹- و انسانی به رحمت خدا متصل است و رحیم است به خود و دیگران که به بسم الله الرحمن الرحیم متصل باشد و آن مستلزم این امر است که به « با » بسم الله متصل باشد یعنی به یک انسان علی وار که اسوه رحمت خداست .

۱۵۰- انسانها بر روی زمین مظاهر اسمای الهی هستند در انواع و درجات . برخی مظهر رحمت و نعمت و حکمت و کرامت و هدایت اویند و برخی مظهر قهاریت و انتقام و غضب اویند . و این بیان دیگری از مقام خلافت انسان بر جای خداست و البته انسان کامل مظهر کلیه اسمای الهی است که او را خلیفه می گویند .

۱۵۱- ولی رحمت مادر همه اسمای حسنای خداست . یعنی هر درجه از رحمت که در هر انسانی باشد به همان درجه از سائر اسماء هم در او حضور دارد مثل علیم ، حکیم ، کریم ، عظیم ، شفیع ، و غیره .

۱۵۲- اساسی ترین علت بیرحمی ورحمت ناپذیری بشر که همان بی وجودی و وجود ناپذیری اوست جهل است زیرا وجود از علم پروردگار است و خداوند از علمش جهان را آفریده است و به واسطه رحمتش آنرا توسعه و رشد بخشیده است . یعنی بیرحمی و رحمت ناپذیری انسان همان رشد ناپذیری اوست که از وجود ناپذیری و عدم پرستی اوست که از جهل اوست . یعنی وجود به واسطه علم نفس (عرفان) درک و دریافت می شود و رشد هم به واسطه رحمت . از آنجا که رشد در ذات وجود است رحمت هم در ذات علم است .
پس انسان بدون ارتباط با یک عالم نفس (عارف) و تعلیم پذیری بی تردید رشد ناپذیر است یعنی رحمت ناپذیر و این همان اتصال به « با » بسم الله است تا به رحمان و رحیم ملحق شود .

۱۵۳- پس بسم الله الرحمن الرحیم که آیه علم و رحمت است گوهره وجود و رشد است یعنی بودن و شدن !

۱۵۴- همانطور که نشان داده ایم « رحمن » هستی بخشی خدا به انسان است . یعنی گوهره خلاقیت است پس رحمان دارای ذات علم است ولی « رحیم » تربیت و ربوبیت خدا نسبت به انسان است تا هستی اش را بیابد و بپذیرد و این گوهره رشد است و مصداق اسم راشد و رشید می باشد و نیز واسع و وسیع و نیز رافع و رفیع .

۱۵۵- پس « ب» بسم الله بایستی مظهر علم و رشد یافتگی باشد و بتواند به واسطه رحمتش این علم و رشد را به دیگران منتقل کند و آنان را بر وادی الله وارد کند تا از رحمانیت و رحیمیت او برخوردار شوند .

۱۵۶- تعلیم و تربیت نمودن دیگران واقعه هستی بخشی و هستی پذیری است . تعلیم ، رحمانیت اوست و تربیت هم رحیمیت . و این هر دو دارای ذات رحمت است زیرا بخشش و بلکه ایثار است .زیرا بسیاری از آدمها بواسطه شدت کفرشان ، هستی ناپذیرند و هستی بخش را عداوت نموده و بلکه به قتل می رسانند .

۱۵۷- نبوت ها برخاسته از ذات رحمن هستند و امامت ها هم از ذات رحیمی حق می باشند . انبیای الهی مردم را به خود می آورند یعنی به وجود می آورند و اولیاء و امامان هم مردم را در خود حمایت و حراست می کنند تا خود شوند و هستی خودی یابند . اینست که حضرت رسول اکرم ص می فرماید که : من ترساننده ام و علی هدایت کننده است . یعنی نبی مردم را از نابودی می ترساند و بخود می آورد و هستی جاوید می بخشد و امام هم مردم را در این هستی پایدار می کند تا آنرا بپذیرند و مسئولیت آنرا ادا کنند که همان مقام خلافت اللهی است . اینست که امامت در ادامه و تکامل نبوت است و ظاهر و باطن یکدیگرند و هر دو دارای ذات رحمت حق می باشند : رحمن و رحیم !

۱۵۸- رحمانیت ، علم است یعنی معرفت نفس که واقعه بخودآئی می باشد و هستی یابی . ولی رحیمیت ، رشد و توسعه و تعمیق و استقرار هستی در عدم است و آن جریان جهاداکبر می باشد .

۱۵۹- در دوره ختم نبوت که امامان و عارفان واصل اوصیای انبیای الهی هستند گوهره و رسالت رحمانی و رحیمی را توأمان دارا هستند . و اینست که بسم الله الرحمن الرحیم به این معناست : در جستجوی امام (اسم الله) برای دریافت گوهره رحمانی و رحیمی که همان تعلیم و تربیت است یعنی هستی یابی و هستی پذیری .

۱۶۰- بسیاری از انسانها به گوهره رحمانی انبیای الهی هستی می یابند ولی قادر به پذیرش و خودی ساختن آن نیستند و لذا آنرا انکار نموده و کافر می شوند و اسیر عدم می گردند . و سوره توبه این نوع آدمها را مخاطب قرار داده است که در حقیقت رحمانیت و رحیمیت حق را انکار کرده اند با اینکه تصدیق کرده بودند . و اینست که این سوره فاقد بسم الله الرحمن الرحیم است و این بواسطه عمل آگاهانه آنهاست که هستی خود را به دنیا فروختند و از رحمت الهی به اراده خود محروم شدند .

۱۶۱- اینکه خداوند در خلقت آدم همه اسماء و علم خود را در او نهاد همان واقعه رحمانی است زیرا خداوند به علم خود جهان را آفرید که همان نور اسماء هستند . ولی آنگاه که روح خود را در او دمید واقعه رحیمی است زیرا انسان بواسطه روح خداست که هدایت می شود به ذات حق و در ذات مستقر شده و هستی اش جاوید و خودی می شود .

۱۶۲- ولی عامه بشری در مسیر تاریخ و زمانیت دچار نسیان شده و اسماء و علم را از یاد می برد یعنی از هستی اش بیگانه می شود و در دنیا پرستی روحش را از دست می دهد و به دنیا می فروشد . انبیای الهی بشر را از نسیان می رهاند و بخود می آورد ولی فاقد روح و اراده ای است که بتواند در خود بماند و خود شود الا به یاری یک امام زنده که روح الله است . و یا روحی که خداوند مجدداً بر او نازل می کند مثل واقعه شب قدر .

۱۶۳- پس مقوله تعلیم و تربیت جریان هستی یابی و هستی پذیری انسان است در دو بستر نبوت و امامت که همان رحمانیت و رحیمیت است . پس بسم الله الرحمن الرحیم شاه کلید و درب هستی یابی و هستی مندی انسان است و آن واقعه نبوت پذیری و امامت پذیری است . و آن مستلزم پیامبر شناسی و امام شناسی است .

۱۶۴- نبی یعنی مخبر، کسی که انسان را درباره هستی اش با خبر می کند و به هستی اش رجوع می دهد . امام یعنی صاحب امّ وجود یا ذات که انسان را بسوی ذات و امّ وجودش رهنمون می کند که این امر هدایت است .

۱۶۵- انبیای الهی علم وجود یابی را تعلیم می دهند که آن احکام و فضائل دینی و اخلاقی است . ولی اولیاء و امامان آداب وجود پذیری تعلیم می دهند که منجر به وجود شناسی می شود وجود تبدیل به نور معرفت می گردد و به ذات ملحق می شود و خودی می گردد .

۱۶۶- آدمی تا چیزی را نشناسد صاحبش نشده است . و تربیت اولیای الهی که از گوهره رحیمیت است به این امر می پردازد . پس تعلیم و تربیت دو نوع علم و معرفت هستند : علم یافتن و علم شناختن و شدن . یعنی آن یافته را خودی کردن . و این یافته چیزی جز وجود نیست که همان خداست .

۱۶۸- پس تعلیم و تربیت غیر دینی و غیر الهی ممکن نیست الا اینکه به جنون و جنایت می انجامد زیرا آدمی را به اشد گمشدگی وجود می رساند . پس تعلیم و تربیت غیر دینی و الهی بمراتب از فقدان تعلیم و تربیت مهلکتر است . و اینست که چنین انسانی حتی از حیوانات هم پست تر می شود .

۱۶۹- وجود آدمی تمامی محصول رابطه متقابل انسان و خداست و آن واقعه خلافت و جانشینی است . این واقعه برای عامه بشری در رابطه با اولیای الهی و امامان محقق می شود .

۱۷۰- انگشت شماری از انسانها در رابطه مستقیم با خداوند هستی یاب و هستی مند می شوند و مابقی مردم در رابطه با این انگشت شماران هستی می یابند و هستی پذیر می گردند .

۱۷۱- جانشینی دو انسان بر جای یکدیگر همان واقعه عشق است همانطور که جانشینی بین اولیای الهی و خداوند . ولی عشق بین انسان و خدا عشقی قهار و قتال و بسیار شاقه است همانطور که در حدیث قدسی خداوند به عاشقانش وعده می دهد که آنان را به قتل می رساند و آنگاه خود خون بهای آنها می شود . که این خون بها همان وجود الهی این اولیای خداست که وجودی ویژه و منحصر به فرد آنهاست . ولی وجودیابی در رابطه با این اولیای الهی برای مردمان بسیار آسانتر و کم رنج تر است اگر در اطاعت و ارادتی صادقانه باشند و مکر نکنند و شرک نورزند .

۱۷۲-کل زندگی انسان در حیات خاکی دو مرحله کلی دارد : هستی یابی و هستی شناسی (هستی پذیری) . مرحله اولش تلاش است و مرحله دومش تأمل و تفکر . یعنی زندگی انسان نیز دارای دو مرحله رحمانی و رحیمی است که اگر به همراه و یاری «ب» بسم الله باشد با سرعت و عمق بسیار بیشتری طی می شود و ماهیتی صعودی و عروجی و پروازی دارد و در غیر اینصورت مسیری خطی را طی می کند .

۱۷۳- رحمانیت خدا را همگان پذیرایند ولی رحیمیت او مشتریان اندکی دارد که طبیعتی نعمانی دارد که جهاد اکبر و مبارزه با بوالهوسی و دنیا پرستی است .

۱۷۴- رحمانیت در صورت ظاهری هستی بخشیدن و دادن هستی مادی به انسان است ولی رحیمیت صورتی معکوس دارد یعنی باز پس گرفتن هستی مادی از انسان است و بدینگونه است که هستی در انسان خودی می شود یعنی ذاتی و روحانی و معنوی و جاوید .

۱۷۵- بدنیا آمدن آدمی یکی از اساسی ترین جلوه رحمانی خدا بر بشر است و مردن هم واضح ترین جلوه رحیمی اوست . و اندکند کسانی که از مرگ استقبال کنند و آنرا خوش دارند .

۱۷۶- به بیان دیگر جهان طبیعت و هر آنچه که در آنست از محسوسات و مادیات جمله جلوه رحمانیت حق است . ولی جهان ماورای طبیعی و عالم غیب و آخرت ، حیات و هستی رحیمی اوست که منشأ رشد و تربیت و تعالی و روحانیت انسان است .

۱۷۷- رحمان و رحیم یعنی ماده و معنا . یعنی هستی و نیستی . نیستی ای که هستی برتر و نامرئی است .

۱۷۸- انسان تا چیزی را از دست ندهد به دل نمی یابد . و این ملموس ترین معنای هستی پذیری انسان است که امری روحانی و قلبی می باشد که رحیمیت خدا درباره بشر است .

۱۷۹- پس جهان و از جمله انسان دو نوع هستی رحمانی و رحیمی دارد که هستی ظاهری و باطنی است ، دنیوی و اخروی ، مادی و معنوی ، عاریه ای و خودی ، جبری و اختیاری .

۱۸۰- رحیم کسی است که رحمت ذاتی و خودی دارد مثل علیم و حکیم که صاحب علم و حکمت خودجوش و درون زاست به عکس عالم و حاکم و راحم که علم و حکمت و رحمت بیرونی است . بنابراین رحمان منشأ وجود بیرونی است و رحیم منشأ وجود ذاتی و خودی است . بنابراین مسئله امر به رجعت در امر دین و قرآن کریم امر رجوع از رحمانیت به رحیمیت است و این کل امر تربیت و هدایت و سیر الی الله است .

۱۸۱- رب العالمین در سوره حمد نیز اشاره دارد به ربوبیت خداوند در دو وجه رحمانی و رحیمی ، ظاهر و باطن و کل قرآن کریم پلی است بین این دو وجه وجود . و لذا همه سوره ها با بسم الله الرحمن الرحیم آغاز می شود و صراط المستقیم هدایت هم طی طریق از موجودیت رحمانی به سوی موجودیت رحیمی است در کوتاهترین و سریعترین مدت که همان طی راه بین تن و روح خویش است یعنی از خویشتن تا خویشتن ذاتی خویش . که این راه نعمت است که بایستی از من های رحمانی گذشت که همان موجودیت بیرونی و دنیوی است تا به خود رحیمی رسید که خود خدائی است و جاودانه .

۱۸۲- پس دین خدا و کل راه تکامل و تعلیم و تربیت بشری و نیز کل جهان هستی از مبدأ تا معادش تماماً در بسم الله الرحمن الرحیم خلاصه شده است و این فقط یک شعار نیست بلکه راهکار کلان عالم وجود است و قانون واحدی که کل جهان و جهانیان را در بر می گیرد و هدایت می کند . پس براستی عصاره کل قرآن هم هست و نقشه راه از ازل تا ابد است . پس باید هم شعار خدا باشد و سرلوحه عالم وجود .

۱۸۳- پس صد و سیزده بسم الله الرحمن الرحیم در صدر صد و سیزده سوره قرآن به معنای صد و سیزده تفسیر و تأویلی از کل قرآن و جهان و انسان است و یا صد و سیزده راه و روش طی طریق بین رحمان و رحیم که البته برترین و عالیترینش در سوره نخستین یعنی حمد است که طریقه عرفانی و صراط المستقیمی است که مذهب امامیه می باشد .

۱۸۴- حال سئوال اینست که آیا ذکر صرفاً زبانی و ساده و سطحی بسم الله الرحمن الرحیم در امور روزمره زندگی بدون توجه به معارف و اسرار بی پایان باطن آن هم اثری دارد . آری ! همین توجه به سطحی ترین معنای آن که توسل به رحمت خداست اگر سهوی نشده باشد در هر کار و مشکلی کوتاهترین راه را پیش روی می نهد زیرا روش مهر و رحمت کوتاهترین و سریعترین روش برای رسیدن به مقصد است و حتی به عنوان یک ترفند هم روش مهر و رحمت در هرکار و رابطه ای از ضایعات و غضب و گرفتاری ها می کاهد و این از جادوی رحمت است که در هر امری ره صد ساله را یک شبه طی می کند و برنده ترین و خلاقترین روشهاست . براستی راه رحمت صراط المستقیم هدایت به سوی هدف است و راهی آسانتر از این نیست . انسانهای خشمناک در ابتدائی ترین مسائل ونیازهای زندگی خود درمانده اند و جان می کنند . هرچند که مهربانی ورأفت و خوش خلقی از نوع رحمت رحمانی است ولی بسیاری از مشکلات دنیوی بشر را حل و فصل می کند ولی مهر و عطوفت قلبی و روحانی معجزه آسا عمل می کند و آفریننده است که این رحمت رحیمی است که محمد مصطفی اسوه این هردو رحمت بود و لذا از شقی ترین و وحشی ترین و عقب مانده ترین قوم حقیری چون عرب درمدت حدود ربع قرن یک تمدن جهانی آفرید که چنین امری در تاریخ جهان بی سابقه و منحصر به فرد بوده است و این از اعجاز بسم الله الرحمن الرحیم است که امروزه مسلمانان به شدت از آن غافل شده اند و این نسیان اساس همه بدبختیهای آنهاست .

۱۸۵- بسم الله الرحمن الرحیم نوری است که انسان به واسطه آن قلب ظلمت عدم و محالات را میشکافد و به سوی وجود راه می گشاید و بدعت ها و خلقت ها پدید می آورد .

۱۸۶- بسم الله الرحمن الرحیم با همه لطائف و دقایق هزاران تو امری بس ساده و پیش پا افتاده است و در یک کلام معنایش اینست : پیش به سوی مهر و محبت و سهولت و امید وفتح و پیروزی و جاودانگی ! چگونه ؟ باور به رحمت مطلقه خداوند همین و بس ! اینست که یک معنای بسیار ساده و ملموس کفر در قرآن همان یأس از رحمت خداوند است و اصلاً معنای لغت ابلیس همان یأس است یأس از رحمت مطلقه و بی حد وحساب خداوند !

۱۸۷- ما انسانها اگر به این رحمت مطلق و بی چون و چرا و بی حساب و کتاب و بی شرط و قید و بند باور داشته باشیم هیچ مشکلی در زندگی دو دنیا نخواهیم داشت .

۱۸۸- یک شرک بسیار لطیف و ابلیسی همین است که رحمت خدا را مشروط و محدود به چون و چرا و قید و شرط می کنیم و ظاهراً این رحمت را متشرعانه می سازیم و همچون بنی اسرائیل به این باور می رسیم که : دست خدا بسته است و بیش از این نمی تواند به ما رزق دهد . و از این منطق است که راه شقاوت و جنایت هموار می شود آنهم متشرعانه !؟

۱۸۹- و این محدود و محصور و مشروط نمودن رحمت مطلقه خدا برخاسته از خدانشناسی ماست که از خود نشناسی ماست .

۱۹۰- هرکه بسم الله الرحمن الرحیم را درک کند و رحمت مطلقه خدا را باور نماید بر صراط المستقیم هدایت است و در کمال سعادت و انسان کامل جز این نیست .

۱۹۱- آیا براستی در میان دریایی از ادبیات دینی و اسلامی و عرفانی و فقهی و فلسفی و کلامی ما چه مقدار از عمق و اطلاق رحمت الهی سخن رفته است ؟ آیا اصلاً کتابی مستقل در این باب نگاشته شده است ؟ و بلکه تمام هنرها در این است که دین خدا و امر هدایت هرچه سخت تر و شاقه تر و پیچیده تر و محالتر آید و این هنر ابلیس است هرچند که در باب توحید و وحدت وجود باشد .

۱۹۲- هیچ آیه و سخن و پیام و معنایی بیشتر از بسم الله الرحمن الرحیم در قرآن وجود ندارد . ولی آیا به همین اندازه به این امر در تفاسیر متفاوت پرداخته شده است ؟ به یک هزارم کمتر از این هم پرداخته نشده است و این بدان معناست که تا چه حدی از ذات و پیام عریان و محوری قرآن و اسلام بیگانه ایم و از همه مهمتر بیگانه ایم از انسان ارحم الراحمینی کل تاریخ بشر یعنی محمد مصطفی ص که رحمت للعالمین لقب خدائی اوست در قرآن .

۱۹۳- پیامبر اسلام در اذهان جهانیان و سائر مذاهب پیامبر قهر و غضب و جنگ و خون و جبر و قساوت معرفی شده است و این از غفلت و جهل و کفرما مسلمانان است که حتی خود ما را در سراسر جهان به عنوان شقی ترین امّتها معرفی کرده است که چندان هم به دور از واقعیت نیست . زیرا آنچه که به عنوان اسلام و مسلمانی درک شده است شقاوت و جاهلیت عربی است .

۱۹۴- براستی آیا درباره رحمت محمدی حتی یک کتاب نوشته شده است ؟

۱۹۵- خود محمد تجسم نخستین و کمال بسم الله الرحمن الرحیم است . او قامت و قیامت این آیه است . و رحمت مطلقه او محور ختم نبوت نیز هست که با رحمت علوی جاودانه شده است .

۱۹۶- اصلاً خود محمد ص و علی ع تجلی و تجسم کمال رحمانیت و رحیمیت خدایند . یعنی محمد ص تجسم رحمان است و علی ع هم تجسم رحیم است .

۱۹۷- رحمان یعنی همان رحمة للعالمین در حالیکه رحیم به معنای رحمة للمؤمنین است .

۱۹۸- مصداق و تعیّن و تأخیر بسم الله الرحمن الرحیم می شود بسم الله محمد و علی: پیش به سوی خدای محمد وعلی ! که ارحم الراحمین است .

۱۹۹- رحمانیت محمد ص است که او را خاتم انبیاء و مرسلین و پیامبر آخر الزمان برای کل بشریت نموده است همچون هستی عامه که شامل حال کل کائنات است بی هیچ چون و چرا و قید و شرطی .

۲۰۰- برخی از کافرانی که خود را صاحب و وکیل خدا می دانند می گویند اگر رحمت خدا بی پایان و بی حساب و کتاب و قید و شرط باشد سنگ روی سنگ بند نمی شود و کسی خدا راعبادت نمی کند و همه غرق در کفر و فساد می شوند . نتیجه منطقی اینکه بایستی دین خدا را بغایت سخت و محال و شاقه ساخت تا همه برای شفاعت به نزد این آقایان بیایند تا شاید قطعه ای از بهشت هم به آنها برسد . البته خود خدا در کتابش این جماعت را رسوا کرده است و می فرماید کسانی که دین خدا را سخت جلوه می دهند منافقانند یعنی کافرانی که دکان دین بر پا کرده اند و می فرماید اسلام را آورده ایم تا سختی ها را آسان سازیم نه اینکه آسانی را سخت نمائیم .

۲۰۱- پس شاهدیم که بزرگترین دشمنان بسم الله الرحمن الرحیم در خود امّت محمد ص پنهانند که او و خاندانش را قتل عام کردند .

۲۰۲- کسی که رحمت مطلقه خدا را درک و باور کند از ارتکاب به هر گناهی مصون و معصوم می گردد زیرا اساس روانی همه گناهان هراس از نابودی و یأس از وجود و رحمت خداست و کفری اساسی تر از نومیدی و جهل درباره رحمت مطلقه خدا نیست .

۲۰۳- خدائی که از عدم آدم آفریده و کل کائنات لامتناهی را هم برای او خلق نموده و مسخّر وجودش ساخته است آیا نسبت به آدم دارای رحمت لامتناهی و بی چون و چرا نیست ؟

۲۰۴- اگر خلقت جهان و انسان را بتوان با منطق و دلایل علیتی و چون و چرائی فهم کرد رحمت خدا که ذات این خلقت است نیز با منطق و علل حقیر و چون و چراهای ذلیل بشری قابل درک است .

۲۰۵- کل جهان هستی بی کرانه و بی انتها وبی آغاز و پایان تجسم رحمت مطلقه و بی چون و چرائی خدا درباره انسان است فقط کافیست که این خلقت را از خدا بدانیم و همین و بس . فقط کافیست که مقام انسان را در نزد خدا که در کتابش آمده است باور کنیم . پس ناباوری ما درباره رحمت مطلقه و بی چون و چرای خدا نسبت به انسان از ناباوری ما درباره وجود خدا و کل معارف قرآنی است آیا نه اینست ؟ جز این نیست !؟

۲۰۶- براستی که به قول قرآن کریم انسان دشمن آشکار خویشتن و نسبت به خودش بس بخیل و کافر است برای همین است که رحمت مطلقه و نامشروط خدارا در حق خود تصدیق نمی کند و خدا را مجبور به قهر و غضب نسبت به خود می سازد . و اساس قهر و غضب خداوند هم ناباوری و بخل انسان نسبت به به این رحمت مطلق است . بر او قهر و غضب می کند تا رحمت مطلقش را بخواهد و ببیند و باور کند . هرچند که باز فراموش می کند و کفر و بخلش باز می گردد .

۲۰۷- کفر یعنی انکار رحمت مطلق و نا محدود خدا نسبت به انسان و گرنه رحمت محدود و مشروط و مشرکانه را همه مردمان کمابیش تصدیق دارند .

۲۰۸- اصلاً شرک که مذهب عامه بشر است حاصل عدم باور به این رحمت مطلق و بی قید و شرط است که برای ارضای نیازهایش غیر خدا را شریک رحمت خدا می سازد تا کمبود رحمت خدا را جبران کرده باشد . این همان منطق بسته بودن دست خدا در نزد بنی اسرائیل است . و اینست که امروزه این قوم مشرک بر کل جهان فرمان می راند زیرا عامه بشری دچار چنین باوری است و این اساس رباست که اساس قحطی زدگی و بحران و تورم و همه مفاسد در جهان است .

۲۰۹- اگر امروزه بانکها بر کل جان و مال و ناموس و شرف و دین ملل فرمان می رانند عذاب ناباوری رحمت مطلقه خداست که بی قید و شرط در خدمت بشر است و بشر نمی خواهدو برای جبران کمبود این رحمت به بانکها رجوع می کند .

۲۱۰- پس می بینیم که فقدان بسم الله الرحمن الرحیم علت همه بدبختیهای بشر در جهان است به خصوص بدبختی های مسلمانان .

۲۱۱- آیا امری مطلق تر و محالتر از به وجود آوردن از عدم هست ؟ پس این آدمی خودش در نزد خودش حجت و مصداق آشکار این امر مطلق و رحمت مطلق است که از عدم به وجود آمده است و جاوید گشته است پس چرا به رحمت مطلق و نا محدود خدا شک دارد ؟ زیرا به خود نظر نمی کند و در خود تأمل و تفکر نمی کند و اصلاً هیچ توجهی به خودش ندارد .

۲۱۲- انسان خودش مظهر کمال رحمت خداست و لذا هر انسانی مخاطب بسم الله الرحمن الرحیم است و هرکسی ذاتاً بای بسم الله است فقط به دلیل همین وجود فیزیکی که از عدم حاصل کرده است و حس جاودانگی دارد و نه به دلیل مقام خلافت و آن ارزشهای قدسی و ملکوتی و عرشی و الهی .

۲۱۳- پس بنگر که آدمی به چه حدی دچار نسیان نسبت به همین وجود فیزیکی خویشتن است و در غرایز حقیر خود گم گشته و روحش در اشیای بیرون دفن شده است و به راستی کور و کر و مدهوش است و باز نمی گردد به خودش !

۲۱۴- دین خدا در یک کلام درک و باور به رحمت خداست و کمال ایمان نیز باور به رحمت نامشروط و بی پایان اوست و کل عرفان و کشف و شهود روحانی نیز محصول این باور است .

۲۱۵- اگر رحمت خداوند مشروط و مقید به اموری باشد که رحمت نیست و مطلق نیست زیرا رحمت های بشری اینگونه است و هرکه بیشتر اطاعت و پیروی صاحبان دنیا کند غنایم بیشتری می یابد .

۲۱۶- در هدیه ای که قید و شرطی باشد آن هدیه از رحمت نیست بلکه تجارت است . بنابراین رحمت خدا بر بشر مشروط به اطاعت و عبادت نیست بلکه اطاعت و عبادت نیز روشی برای درک و باور این رحمت مطلقه است و نه وجه مصالحه ای برای دریافت رحمت بی پایان خدا.

۲۱۷- پس بیائیم اعتراف کنیم که اکثر ما حتی علما هم رحمت خدارا بدرستی فهم نکرده ایم تا چه رسد به باورش . و بلکه عوام باور سالمتری درباره رحمت خدا دارند زیرا تجارت دین و علم ندارند تا مجبور شوند رحمت خدا را مشروط نمایند و محدود .

۲۱۸- علت العلل اینهمه نسیان و کفر و شقاوت و شرک و هلاکت فقدان معرفت نفس و عرفان است که در طول تاریخ در جهان اسلام متهم به ارتداد و اعدام بوده است . زیرا برای درک و باور رحمت خدا بایستی به سوی او تقرب جست و او از رگ گردن به انسان نزدیکتر است پس کوتاهترین راه رسیدن به او همانا رسیدن به خود است که فرمود : هرکجا که باشید او با شماست !

۲۱۹- پس تنها راه نجات از نسیان و کفر و شقاوت و هلاکت ، عرفان نفس است و عرفان دشمنی جز حامیان شقاوت ندارد تا بتوانند تجارت رحمت کنند آنهم به زبان و آداب عرب که زبان و آداب غایت شقاوت بوده است و لذا محمد ص نور علم و رحمتش را به عجم داد .

۲۲۰- علیکم انفسکم : بخود بپردازید ! این حکم خدا به امر معرفت نفس است و کوتاهترین راه رسیدن به رحمت مطلقه اوست و تحقق بسم الله الرحمن الرحیم است .

۲۲۱- پس بسم الله الرحمن الرحیم همان عرفان نفس است یعنی صراط المستقیم نجات و هدایت و رحمت حق : زیرا سمت و سوی خدای رحمان و رحیم در کوتاهترین فاصله اش همان وجود خود انسان است .

۲۲۲- مگر نه اینست که همه گناهکاران و تبهکاران از شقی ترین مردمانند پس بیرحمی منشأ گناه است و منشأ بیرحمی انسان ناباوری به رحمت مطلق خداست و منشأ این ناباوری نیز بی توجهی به خویشتن است که اشد بیرحمی و کم لطفی با خویشتن است که منجر به ارتکاب گناه می شود که ظلم به خویشتن است زیرا گناه موجب رنجوری و تشنج و عذاب و خواری گناهکار است .

۲۲۳- وجود رحمانی وجودی غیر خداست و لذا اگر عابد نباشد مشرک یا کافر است در وجودش با خدا که اصل وجود است ولی وجود رحیمی وجودی الهی است و فردیت فنای در ذات شده و از آن خدا گردیده است که این توحید است .

۲۲۴- برخی می پندارند که رحمت خدا اینست که به همه امیال و خواسته های بشری فوراً پاسخ دهد در حالیکه رحمت در بی نیازی است نه نیازمندی و بر خورداری . رحمت رحمانی خدا در اجابت بندگان است و رحمت رحیمی او در بی نیازساختن آنهاست از طریق بلا و فقر و فنای در ذات حق .

۲۲۵- بارزترین ظهور رحمت از آدمی بواسطه زبان و بیان است همانطور که ظهور رحمت الهی هم از قرآن است که بیان حق است. و رحمت بیان ، شعر نیست بلکه نثری ساده و روان است که نور رحمت حق را به قلوب همگان برساند ، درست بسان قرآن . همانطور که خود قرآن که منطق و بیان رحمت خداست از شعر و شعرا بیزار است و آنها را از مظاهر ریا و ظلم می داند زیرا موجب گمراهی مردمند . همانطور که مظهر رحمت خدا یعنی محمد مصطفی ص می فرماید: درون آدمی مملو از چرک باشد بهتر از آنست که مملو از شعر باشد .

۲۲۶- اگر حق سخن و بیان همانا تفهیم حقایق است پس رحمت سخن در ساده و زلال و نورانی و قابل فهم بودن برای همگان است . و شقاوت سخن هم ثقیل و پیچیده و غیر قابل فهم برای مردمان است که قلوب مردمان در قبال آن سخت و تیره گردد و شقی و بخیل شود .

۲۲۷- کلام پیچیده و ثقیل فاقد رحمت است و آنچه فاقد رحمت است نمی تواند حامل علم حقیقی باشد که وجود بخش است .

۲۲۸- علم و رحمت دو بال کلام حق است .

۲۲۹- علم ، رحمانی است و رشد هم رحیمی است . پس تعلیم وتربیت حقیقی نمی تواند اجباری و شقیانه باشد .

۲۳۰- کل قرآن کریم تحت الشعاع بسم الله الرحمن الرحیم است پس حتی عذابها و دوزخ نیز در خدمت رحمت خدا بر بشر است زیرا عدم پرستان بر دوزخ وارد می شوند تا از عدم توبه نموده و وجود یابند . زیرا عدم پرستی بشر جاهلانه است و لذا کل دوزخ هم تحت الشعاع رحمت خداست تا آنجا که به قول ابن عربی اهل دوزخ به تدریج طبعی آتشین می یابند و چون سمندر آتش خوار و آتش پرست می شوند و از سوختن لذت می برند .

۲۳۱- در قرآن کریم آمده است که فقط پاکان می توانند قرآن را لمس کنند پس معلوم می شود که حقایق و علوم و اسرار قرآنی نهان و پیچیده و غامض نیستند زیرا « مبین » از القاب و صفات دیگر قرآن است که به معنای ساده و روشن و در دسترس می باشد ولی کسانی می توانند به این خزانه آشکار و نقد الهی دست یابند که پاک باشند . و اما پاکان همانا رحیمان هستند زیرا انسان به میزانی که رحمت مطلقه خدا را درک و باور کرده است از هراس عدم مصون شده و لذا از گناه بدور می شود و اینست که اماما ن معصوم ما که از جمله برترین پاکان هستند برترین مظهر رحمت خدا بر مردم هم هستند زیرا به رحمت مطلقه خدا ملحق شده اند . بنابراین باور رحمت مطلقه خدا امکان دسترسی به کتاب رحمت و کرامت را پدید می آورد نه علوم پیچیده فنی و ادبی . به همین دلیل است که در قرآن آمده است که این کتابی برای توده مردم است و نه فقط برای اهل فن و دانشمندان .

۲۳۲- براستی مسئولیت بودن چیست که آدمی برای فرار از آن به عدم می گریزد ؟ اگر وجود از رحمت مطلقه است پس چرا انسان از خود به غیر (عدم) پناه می برد و چون غیر هم به او پناه ندهد که نمی دهد

به انواع خود کشی روی می کند که گناه آنرا هم به گردن غیر (معشوق) می اندازد و حتی مسئولیت عدم خود را هم نمی پذیرد .

۲۳۳- بسم الله الرحمن الرحیم امر است نه تعارف یا اخبار و اعتبار . امر به وجود آمدن است از رحمت مطلقه خداوند که عین وجود است . همانطور که بسم در لغت یعنی « پیش به سوی » . و اما به وجود آمدن یعنی خود شدن . خود خود شدن جاودانه ! و این عین تعریف عدل است در مکتب علی ع. پس خود شدن یعنی از غیر گذشتن . الّا به قصد گذشتن از خود جهت وجود بخشیدن به غیر . و این یعنی عشق ایثاری ! پس مسئولیت بودن همانا عادل بودن و سپس عاشق بودن است که ظالمان و جاهلان و بخیلان از آن بیزارند .

۲۳۴-پس بسم الله الرحمن الرحیم ، امر به عدالت و عشق هم هست .

۲۳۵-پس درک می کنیم که بسم الله الرحمن الرحیم جامع همه ارزشها و حقوق ممکن و ناممکن است و براستی امری مطلق است و مطلق امور است . امر به خدا شدن و بلکه برتر از خدا شدن تا آنجا که الله افزون و اکبر می شود و الله اکبر شود بواسطه انسان .

۲۳۶-جهان هستی در کل جریان تکوینی و تشریع خود از آغاز تا پایانش چیزی جز اطاعت از امر بسم الله الرحمن الرحیم نیست یعنی پیش به سوی خدای رحمن و رحیم . که کل کائنات تا خدای رحمان به پیش می رود ولی انسان از رحمان هم فراتر رفته به رحیمیت ذات می رسد که همان وجود فی نفسه است که وجودی الهی می باشد . کمال عبودیت مخلوق به رحمان می رسد ولی انسان از عبودیت هم فراتر می رود و به وادی عشق ورزی و محبت با خدا می رسد که وادی رحیم است .

۲۳۷- عبودیت مخلوق نسبت به خالق حاصل بی خودی وجودی مخلوق است یعنی حاصل ثنویت و بیگانگی مخلوق به خالق . و این هستی بی خودی فقط به واسطه عبودیت است که استمرار می یابد و جاودانه می شود و در قیامت جهان نابود نمی گردد که کمال این مقام در ملکوت است که مقام ملائک می باشد که سرسلسله عابدان می باشند . ولی انسان کامل قرار است که از این دو گانگی رها شود و با خدایش یگانه گردد و این از راه محبت است که ورای عبودیت می باشد ولی از عبودیت می گذرد و اینست مصداق این کلام خدا در کتابش که : بزودی گروهی را می آفرینم که خدا را عاشقند و خدا هم آنها را عاشق است که نخستین و کاملترین فرد این گروه همان محمد مصطفی ص است که حبیب الله نامیده شده است و می دانیم که « حبیب » در لغت یک صفت دو گانه و متقابل است و کسی را گویند که هم عاشق است و هم معشوق . در حالیکه « محب » فقط عاشق است و محبوب هم فقط معشوق است و امت محمد نخستین امتی است که بر محبت الهی وارد شده است و نیز بایستی دانست که منظور از امّت محمدی فقط مسلمانان اسمی نیستند بلکه کل بشریت است زیرا محبت دارای طبعی جهانی است که خویش و غیر نمی شناسد .

۲۳۸-پس امر به « بسم الله الرحمن الرحیم » امر به عشق است که پس از رسول اکرم نخستین کسی که به تمام و کمال تن به این امر داد علی مرتضی بود که نهایتاً فاتح و صاحب بسم الله الرحمن الرحیم شد یعنی «با» ی بسم الله گشت و پرده دار این وادی . لذا در عرفان اسلامی ، اسم علی ع مترادف عشق گردید که بانی مذهب واحد جهانی گشت که مذهب عشق است .

۲۳۹- قرآن کتاب عشق است و محمد ص هم رسول عشق است و عشق یعنی توحید وجودی . و اینست راز ختم نبوت و آخر الزمان در اسلام . اینست معنای امامت و جز این هیچ معنای دیگری ندارد و اینست که تفسیر و تبیین منطقی – علیتی این مذهب تقریباً امری محال است و لذا همواره مواجه با اتهام کفر و الحاد بوده است به واسطه علما و فقهایی که عشق رادر نیافته اند و اینست که تقریباً همه امامان و اوصیای محمدی متهم به خروج از دین بوده اند و به همین واسطه شهید شده اند .

۲۴۰- مشهورترین و مجسم ترین حماسه مذهب عشق در صدر اسلام در واقعه نهضت حسینی به وقوع پیوست که تا به امروز متأسفانه هنوز هم به حق درک نشده است و اکثر تفاسیری که درباره این نهضت وجود دارد ناحق است و جاهلانه . قیام حسین به خاطر حکومت امری بغایت نابخردانه و پیشاپیش محکوم به شکست بود و عین خودکشی تلقی می گردد . قیام حسین بدلیل سرباز زدن از بیعت با یزد هم نامعقول

است زیرا برادرش حسن درست در چنین شرایطی قرار داشت و صلح و بیعت نمود . حامیان این نظریه چنین دلیل می آورند که چون یزید علناً شراب می نوشید و شریعت را زیر پا می نهاد قابل بیعت نبود . مگر بیعت فقط یک امر مصلحتی و سیاسی و اجتماعی است ؟ آیا امام حسن نمی دانست که معاویه هم در خفا شراب می نوشد ؟ تفاوت امر آیا فقط در ریاکاری معاویه بود ؟ علاوه بر این مگر معاویه صدها عمل خلاف شرع دیگر مرتکب نمی شد ؟ معاویه به مراتب پلیدتر از پسرش یزید بود و لذا قتل امام حسن بسیار پلیدتر از قتل حسین و یارانش بود که او را بواسطه زنش شهید کردند در زمان معاویه گروههای رقاصه از روم به شام می آمدند و در کاخ خلافت او بساط عشرت و زنای آشکار براه می انداختند آیا گناه این عمل کمتر از میگساری است یا بیشتر از آن . پس قیام حسین ع بدلیل میگساری علنی یزید نبود . اکثر مسلمانان از میگساری امویان با خبر بودند و این امری عجیب و جدید نبود . امام حسین هیچ سپاهی نداشت آنگاه که راهی کربلا شد در حالیکه امام حسن ع در حالیکه قرار داد صلح با معاویه را امضاء می کرد هنوز یک سپاه مسلح چند هزار نفری در اختیار داشت هرچند که سپاهی متزلزل بود که همین را هم حسین ع نداشت آنگاه که از مکه رهسپار کربلا می شد . اصلاً می دانیم که ابومسلم خراسانی پس از قلع و قمع کردن نهایی امویان به نزد امام صادق رفت تا زمام حکومت مسلمانان را به ایشان بسپارد که ایشان نپذیرفت و لاجرم حکومت به بنی عباس رسید که تشنه قدرت بودند و خود ابومسلم اندکی بعد بدست نخستین خلیفه عباسی و در کاخ او به قتل رسید . بدست همان کسی که زمام حکومت را به او اعطا کرده بود . پس قیام حسن ع نه برای حکومت بود و نه برای رسواسازی میگساری یزید که خود یزید به اندازه کافی رسوا بود و به رسوایی خود افتخار می کرد و در مدح خودش شعر می سرود . می گویند قیام حسین برای این امر بود که حداقل اسلام هم در خطر افتاده بود . آیا قیام حسین ع این حداقل را نجات داد ؟ اگر حداقل اسلام نجات یافت پس چرا امام سجاد پس از پدرش در تنهایی و انزوای مطلق زیست و تمام عمرش حبس خانگی بود و در زمان امام سجاد بود که برای نخستین بار در تاریخ اسلام و بلکه تاریخ عرب و تاریخ کعبه ، در کنار خانه کعبه بارها به امر حجّاج و سائر خلفای اموی ، در ملأ عام کنسرت آوازه خوانی زنان و رقاصی فواحش بهمراه میگساری و پایکوبی مردم برگزار شد . یعنی پس از واقعه کربلا آن حداقل اسلام هم از بین رفت و زنان و کودکان علویان هم قتل عام شدند که هزاران بار شدیدتر و هولناکتر از قتل عام کربلا بود . اگر قیام حسین ع موجب احیای اسلام بود پس چرا امامان پس از او مستمراً منزوی تر شدند تا اینکه غیبت امام دوازدهم عین تنهایی مطلق او بود . فقط در فاصله بین امویان و عباسیان بود که چند سالی امام صادق امکان دائر کردن مدرسه ای را یافت که با به قدرت رسیدن عباسیان حدود هفتاد نفر از نخبه ترین شاگردان امام در مسجد مدینه آشکارا سر بریده شدند و بر سر در مسجد آویخته گشتند تا عبرت مردم شوند . پس نهضت حسینی نه برای حکومت بود که امری محال می نمود و عین خود کشی . و نه برای حفظ حداقل اسلام بود و نه برای رسوا کردن امویان . واقعیت تاریخی که متأسفانه همواره تحریف و انکار شده اینست که امام حسین به همراه یارانش قصد خروج از حجاز و عراق را داشت و می خواست به ایران برود و به شیعیانش در ایران ملحق شود پس از آنکه خیانت اهل کوفه عیان شد . همانطور که همسر امام پیشاپیش به ایران رفته و شرایط ورود امام را مهیا کرده بود . ولی سپاهیان ابن زیاد امام و یارانش را از همه سو محاصره کردند و قتل عام نمودند . این را نیز می دانیم که بارها امام حسین اعلان کرد که نه قصد عراق دارد و نه قصد حجاز و نه قصد شام و یمن . می خواهد از میان اعراب برود . این صورت بیرونی واقعه است . و اما صورت باطنی و عرفانی این واقعه نیز همواره انکار شده است که با واقعه نیمه کاره رها کردن مراسم حج و خروج از مکه که با شمشیر عریان آغاز شد که با این عمل امام تعداد همراهیان امام از چهار هزار نفر به چهل نفر رسید . می گویند که خروج امام از مکه به دلیل عدم تأمین جانی ایشان بود و امام برای حفظ حرمت کعبه بود که از مراسم حج خارج شد . که این منطق بسیار جاهلانه است زیرا در صورت کشته شدن امام در مراسم حج یزید به غایت رسوائی و لعن دچار می شد که این طبق تحلیل های مذکور به نفع اهداف امام بود و این بسیار بهتر از کشته شدن در صحرای برهوت نینوا بود که هیچ شاهدی نداشت و بعلاوه اگر قصد اصلی امام امر به معروف و نهی از منکر مسلمانان بود چه جائی بهتر از مکه که کانون تجمع مسلمین بود . امام در بیابان برهوت نینوا چه کسانی را می خواست امر به معروف و نهی از منکر نماید ؟ مار و عقرب را ؟ ماجرای نیمه تمام رها کردن حج به واسطه امام حسین به سرعت در مکه منتشر شد و به کوفه هم رسید و این علت اصلی بیعت شکنی اهل کوفه بود ؟ بعلاوه دلیل ناامنی جانی امام برای خروج از مکه نیز توجیهی وارونه است زیرا می دانیم که امن ترین جای جهان اسلام مکه است که جان و مال همه مسلمانان و حتی غیر مسلمانان در آنجا ایمن است و علاوه بر این شوهر حضرت زینب عبدالله ابن جعفر که عمو زاده امام هم بود از نزد حاکم مکه برای امام تأمین گرفته بود که امری معتبر بود و این امان نامه ای مضاعف بود که کسی در مکه از حاکمش امان نامه بگیرد . چرا در حالیکه دستگاه یزید و تبلیغات او در سراسر جهان اسلام ، امام حسین را خارجی و مرتد اعلان می کرد امام بایستی چنین حربه ای محکم بدست این تبلیغات بدهد و مراسم حج را نیمه تمام رها کند و عملاً این تبلیغات

را بر علیه خود به اثبات برساند که مرتد و خارج شده از دین است تا حاکم شرع هم این بهانه را بیابد که فتوای ارتداد امام را صادر نماید . اینست کل راز نهضت حسینی که چهارده قرن است که انکار و تحریف شده است که این خود ظلمی مضاعف و برتر از کل ستمی است که دستگاه یزید و اهل کوفه و شیعیان مذبذب و جاهل در حق حسین ع مرتکب شدند یعنی انکار و تحریف این نهضت که تا به امروز ادامه دارد و اینست مظلومیت تاریخی حسین نه کشته شدن او و خاندانش که همه امامان ما کمابیش قتل عام شده اند به همراه یارانشان به روش های بمراتب رذیلانه تر. به نظر بنده زندگی و شهادت امام موسی کاظم بمراتب مظلومانه تر و هولناکتر است یا زندگی و شهادت امام جواد . قیام حسین قیام مذهب عشق و ظهور جان امامت و جمال وحدت وجود است که مغز دین محمد ص می باشد و اینست آن جمال جمیلی که زینب در کربلا دیدار می کند و به این واقعه افتخار نموده و آنرا به مثابه کمال نعمت خدا می داند . کمال نعمت خدا در آیه ای از قرآن هم آمده که شأن نزولش واقعه غدیر و سر آغاز امامت است. که این کمال در کربلا به جمال رسید و خورشید در ظهرعاشورا دوتا شد یعنی چه ؟ خون خدا یعنی چه ؟ آیا اینها معنای حقیقی دارد یا فقط شعر و شعار و استعاره و مثال و بازی است .

۲۴۱- علی ع می فرماید :« ای مؤمنان بدانید که هرچیزی را غایتی است پس با ادای حقوق اسلام به غایتش برسید و از آنجا برای خدا خروج کنید .» و این همان کاری بود که حسین در کربلا به انجام رسانید پس حسین برای نجات حداقل اسلام و مسلمانی نبود که خروج کرد بلکه اثبات و تحقق کمال جمال اسلام و دین محمد بود که خروج کرد چه خروجی با کل خاندان و همه یاران مخلص خود . این قیامت زمین بود که حسین بر پایش ساخت و لقاءالله رخ نمود از این جمع عشاق . که خود او در کتابش می فرماید: «هرگاه سه نفر از شما راز در میان نهند چهارمشان خداست و اگر پنج نفر راز در میان نهند ششم آنها خداست ...» آری این محفل راز الهی بود که خدا را از پرده غیب بیرون آورد . پس قیام امام حسین قیام قیامت بود . قیام امامت بود و خروج حسین از مراسم حج آنهم با شمشیر برون از نیام به مثابه خروج او از اسلام بود در کمال اسلام ، آنگونه که علی ع گفت . این وقوع کامل عشق انسان به خدا و تحقق وجودی توحید بود که مغز و اساس و مقصد دین خداست . پس حسین حداقل اسلام را نجات نداد که حداکثر اسلام را محقق نمود و سپس زیر پا نهاد تا هدف و حق اسلام و دین را به تاریخ بنماید . بسیاری از وقایعی که بعد از شهادت حسین ع رخ نمود نیز دال بر بطالت تحلیل های مذکور و حقانیت ادعای ماست از جمله بطالت این ادعا که گوئی امام حسین برای حفظ حداقل اسلام قیام کرد . زیرا با شهادت حسین و یارانش اتفاقاً همان حداقل اسلام نیز از میان رفت و بلکه خانه کعبه که مهمترین رکن شریعت اسلامی هست چندین بار بکلی نابود شد که یکبار بواسطه سپاه یزید به گلوله های منجنیق بسته شد و در آتش سوخت و یکبار هم به امر یکی از امرای اموی از بنیاد بر کنده شد که دوباره این خانه در اندازه و ابعادی کاملاً متفاوت بنا گردید و عجب تر اینکه یکبار هم بدست خود خداوند در جریان یک سیل حیرت آور آنهم در مکه خشک از بیخ برکنده و نابود شد آیا همین یک حجت درباره خانه کعبه که اساس حج و قبله نماز و ستون شریعت است ما را به خود نمی آورد تا بیاندیشیم که آیا این براندازی کعبه در چند نوبت بعد از واقعه کربلا هم بدست مسلمانان و هم بدست خود خدا دال بر حقانیت خروج حسین از مراسم حج است و سرآغاز ظهور امامت در خروج از شریعت . بنابراین ، این حقیقت به لحاظ استناد تاریخ بدیهی است که این کعبه موجود آن کعبه ابراهیمی نیست بلکه کعبه ایست که یکی از خلفای اموی دوباره در ابعادی بسیار بزرگتر بنا نهاد و به روایتی نیز سنگ حجرالاسود در یکی از آن تخریب ها چندین قطعه گردیده و بکلی نابود شد . بنابراین طبیعی است که این حجرالاسود موجود هم پدیده ای بشری و اموی است .

۲۴۲- پس حسین تحقق کامل بسم الله الرحمن الرحیم بود به جمال و نیز ثابت کرد آنکه امام ندارد حداقل مسلمانی هم ندارد و بدون امام خانه کعبه هنوز هم خانه بت است ولی بت نفس . آری با خروج امام حسین از مراسم حج خدای حسین هم بهمراه او خروج کرد و به کربلا رفت و نشان داد که حسین را خدایش کافیست .

۲۴۳- در واقعه کربلا بای بسم الله الرحمن الرحیم از آن جدا شد و لذا شاهدیم که رحمت از اعراب رفت و به مدت یک قرن مشغول قتل عام خودشان بودند مخصوصاً قتل عام کسانی که دعوی تشیع و پیروی از امام داشتند . پس از واقعه کربلا این یزید و امویان نبودند که رسوا شدند که آنها رسوا بودند و اصلاً ابائی نداشتند از رسوائی . بلکه جانماز آبکش ها بخصوص علویان مذبذب و مشرک بودند که رسوا شدند و به مدت حدود نیم قرن گروه گروه به هولناکترین وجهی با خاندانهای خود قتل عام شدند که بمراتب شقی تر از قتل عام کربلا بود .

۲۴۴- واقعه کربلا شناسنامه ابدی امامت است ولی متأسفانه این شناسنامه را در طول تاریخ موش جوید و ما شیعیان هنوز هم فاقد هویت هستیم و حسین را نمی شناسیم تا چه رسد به سائر امامان .

۲۴۵- آری اینک بهتر معنای امر به معروف امام در کربلا را درک می کنیم این معروف خود حسین بود خود امام بود که در نقطه مقابل خانه کعبه که چند سال بعد تبدیل به رقاص خانه و میخانه و عشرتکده شد یعنی واقعه ای که هرگز در تاریخ سابقه نداشت . زیرا در این خانه دگر کسی نبود زیرا این خانه امامت بود و این خانه را نخستین امام تاریخ یعنی ابراهیم بر پا نمود . حق این خانه فقط امام است و امامت و بیهوده نیست که بی امامان پس از زیارت این خانه کافرتر و دنیا پرست تر می شوند .

۲۴۶- وقتی «ب» از بسم الله بیفتد دیگر الله قابل دسترس نیست و رحمتش هم از میان می رود همانطور که پس از واقعه کربلا شد و چندین کربلای چند هزار نفری از مردان و زنان و کودکان مسلمان شیعه دروغین در زیر سمهای اسبهای اموی تکه پاره شدند و سپس بر این مسلخ میگساری کردند در اکثر شهرهای جهان اسلام از جمله کوفه و مدینه و بصره .

۲۴۷- وقایعی که پس از کربلا برای شیعیان رخ نمود هرگز مورد مطالعه قرار نگرفته و حتی ذکری از آن در میان نیست . درست است که مختار و ابومسلم نسل امویان را از روی زمین بر انداختند و قبل از آن کربلاهای بسیاری بر سر مسلمانان کذاب نازل شد که هریک از صد کربلا هولناکتر بود .

۲۴۸- کربلا ظهور جمال کمال بسم الله الرحمن الرحیم است حسین در مکه به قله قاف رحمان رسید و پس از خروج از مکه در کربلا جمال کمال « رحیم » گشت و مقصود خدایش را از خلقت جهان به ثمر رسانید و سفینه عشق شد زیرا کشتی نژادش را در دریای خون کربلا غرق کرد و کشتی نزادش را آشکار ساخت و بر ماسه های داغ کویر نینوا به جریان انداخت .

۲۴۹-آری اکثر این تحلیل ها و فلسفه های حسینی در طول تاریخ تا به امروز کمابیش درست است و بکلی غلط نیست ولی در قبال حق کبریایی موجود در این واقعه به مثابه حاشیه است که در مجموع برای انسان تحلیل گر و خردمند امروز مطلقاً قانع کننده نیست و چه بسا بر شکیات این واقعه می افزاید و گرنه بردن زنان و کودکان به این برهوت چه توجیهی دارد ؟ چرا امام سجاد بیمار را که تنها وصی امامت بود به آن قتلگاه بردند ؟ به خدا که مجموعه این فلسفه ها و تحلیل های رایج از نهضت حسینی هم همه با یکدیگر نه تنها توجیه کننده این نهضت نیست که اصل این واقعه را هم به چنان سوء ظن و شکی می کشاند که کفر حاصل از آن بس خطیر و ایمان سوز است . به همین دلیل است که تحلیل گران مؤمن تر نهایتاً کل این واقعه را به تفسیر عاشقانه و شاعرانه می کشانند بی آنکه حقیقت توحیدی این عشق باز گو شود و معرفتی هدایت بخش حاصل گردد.

۲۵۰- کعبه کلبه هاجر و اسماعیل بود و به روایتی محل دفن هاجر است و بدست ابراهیم و اسماعیل ساخته شد نه بدست خدا . کعبه یادگار نخستین عشق بین انسان و خدا بود و خانه عشق بود ولی چرا بیت الله نامیدش خود خدا ؟ اینست مسأله ! زیرا در عشق انسان و خدا یکی است . حال اگر قرارباشد که حضرت عشق را بر درب این خانه سرببرند تکلیف چیست ؟ می دانیم که اکثر مقدس مآبان منافق که برخی از خاندان علی هم در میان آن بودند (ابوحنیفه و عبدالله جعفر و ..) برای عدم حمایت و یاری حسین که مظهر عشق و یگانگی انسان – خدا بود به این خانه پناهنده شده بودند تا هم از شر یزید مصون بمانند و هم از یاری حسین معاف باشند زیرا آیا خانه خدا مهمتر است یا بنده خدا حسین ؟ عزت و حرمت کعبه از امام است نه بعکس ! اینست واژگونسالاری حاکم بر معرفت دینی و اسلامی و شیعی ما . می دانیم که محمد حنیفه برادر حسین از همسر دیگر علی ع پس از واقعه کربلا دعوی امامت و بلکه دعوی مهدویت نمود و پس از مرگش عده ای تا مدتها در انتظار ظهورش بودند و عبدالله جعفر فرزند جعفر طیار برادر علی ع که همسر حضرت زینب بود در واقعه کربلا انزوا و ریاضت گزید و زینب با وجود پنج فرزند طلاق گرفت و راهی کربلا شد تا با امامش باشد نه با برادرش . زیرا فرزند نزدیکتر از برادر است برای مادر . کسی که از فرزند گذشته است نژادش را طلاق داده است و برادر نمی شناسد بخصوص که به سوی قتلگاه می رود و لذا در کربلا بر سر نیزه با جمال نزادش دیدار می کند و اینست آن جمال جمیلی که از آن سخن گفت و اما سر بریده حسین در مسجد شام چه می گفت ؟ هدفش از این قیام را بیان می کرد که فلسفه کربلا چه بوده است : « هرکه مرا جستجو کرد یافت و هرکه مرا یافت شناخت و هرکه مرا شناخت بر من عاشق شد و

هرکه بر من عاشق شد من هم بر او عاشق می شوم و من بر هرکه عاشق شوم او را می کشم و هرکه را بکشم دیه اش بر من واجب می شود و من خود دیه او هستم .»

۲۵۱- پس این خداست که از زبان حسین سخن می گوید و این سخن اثبات ادعای این سخن است که خود خدا دیه حسین شده است یعنی حسین و خدایش یکی شده اند . یعنی خدا به عنوان خون بهای حسین ، خودش را به او داده است و این تحقق رحیمیت است که تحقق وجود برای انسان است زیرا وجودی جز خدا نیست وجودی که فی ذاته و خود خودش باشد .

۲۵۲- آیا براستی چرا مفسرین و تحلیل گران فلسفه قیام حسینی از این واقعه مذکور سخن نمی گویند . خود خداست و خود حسین است که فلسفه کربلا را بیان می کند . آیا فلسفه های من درآوردی ما بر حق تر از فلسفه خدا و حسین است که خود عامل این واقعه است .

۲۵۳- واقعه کربلا در یک کلام امتحان خداشناسی و امام شناسی برای مسلمانان بود و خاصه شیعیان . سئوالی بود که پاسخش پس از واقعه از زبان خدا و سر بریده امام حسین عرضه شد .

۲۵۴- آیا براستی هفتادو دو بدن تکه پاره شده و سرهای بر نیزه و خیمه های آتش گرفته و کودکان و زنان سر برهنه و آواره در بیابان ، صحنه زیبایی پدید می آورد آنهم آنقدر زیبا و عالی که به مثابه کمال نعمت و لطف خدا باشد ؟ ! پس در این صحرا واقعه دیگری رخ نموده است که جز عارفان واصل را به چشم نمی آید و باور نمی شود . شیر عارفه ای که ابن عربی ها و مولاناها و حافظ ها در محضرش زانو می زنند و شهامت سربلند کردن ندارند شیر عارفه ای که شقی ترین موجود روی زمین یعنی یزید را به گریه می اندازد و به التماسش وا می دارد .

۲۵۵- آری! ماجرای مبارزه با ظلم هست . احیای دین محمد هست امر به معروف و نهی از منکر هم هست و. ..ولی آیا ظلم یعنی چه ؟ دین محمد چیست ؟ معروف کدامست ؟ و...تا معنا و حق امامت درک نشود هیچ یک از این شعارها محتوائی بر حق نمی یابد و بلکه عاقبت در تناقض و پریشانی ، کافر و مجنون می شویم همانطور که شده ایم .

۲۵۶- واقعه کربلا آشکارترین و ماندگارترین دانشگاه تعلیم و تربیت انسان در جهان است و می آموزد که چگونه انسان همانی می شود که باید باشد . متأسفانه وجه سیاسی این واقعه در تحلیل و تفاسیر تاریخی آنقدر غلیظ شده است که اصل حقیقت آن کتمان شده است و برای کتمان این حقیقت الهی ناچار مستمراً بر حوادث و ابعاد این واقعه می افزایند و می کاهند تا با فلسفه های کذائی تطبیق کند . با این همه واقعه کربلا در کل تاریخ اسلام در یک سو قرار دارد و مابقی حوادث در سوی دیگر . و این خود نمایانگر این حقیقت است که حق موجود در این واقعه بسا برتر از آن چیزی است که ما می پنداریم .

۲۵۷- کربلا نشان داد که بدون بای بسم الله ، نماز سجده بر شیطان است و حج عین بت پرستی است و تقوا ، شرک عظیم است و عدالت اشد ظلم است و عرفان ، مالیخولیاست و رحمت عین شقاوت است و قرآن کتاب ضلالت است .

۲۵۸- آیا براستی چرا فلسفه بسم الله الرحمن الرحیم به کربلای حسینی انجامید و در نینوا بار انداخت ؟

۲۵۹- کاروان کربلا کمترین شباهتی به یک گروه جنگی نداشت که قصد میدان نبرد کرده باشد . بلکه کاروانی با کل خانه و کاشانه و زن و بچه قصد هجرت کرده بود که بین راه محاصره شد . حسین وقتی از مکه خروج کرد هنوز کمترین گمانی از جنگ نداشت و گرنه همراهیان خود را همانجا تصفیه و اتمام حجت می کرد تا بیهوده در بیابان سرگردان نشوند . این واقعیتی مسلم است . و گرنه کدام دیوانه ای بچه های شیرخواره را به میدان جنگ می برد .

۲۶۰- حسین قصد هجرت به ایران داشت و زنش شهربانو را پیشاپیش به ایران فرستاد زیرا شیعیان ایرانی تنها کسانی بودند که هنوز بربیعت خود مانده بودند و این شیعیان تحت تربیت سلمان فارسی از بهترین ایمان و معرفت ممکن بر خوردار بودند امام حسن ع نیز پس از صلح با معاویه و خیانت یاران رو به مدائن ایران نهاد و قصد ورود به ایران را داشت که آن نیز ممکن نشد و بدست زنش به قتل رسید .

۲۶۱- اصولاً همه امامان و عارفان و اهالی بسم الله الرحمن الرحیم در میان خاندان و نژاد خود غریب هستند و بلکه اشد شقاوت و عداوت را از نژاد و نزدیکان خود می یابند . و این راز بزرگ د رمحور ماجرای وجود یابی انسان قرار دارد و اینست آن نکته باریکتر از مو که انسان را بین بودن و نبودن سرگردان ابدی می سازد و اکثر آدمی از نزاد خود می گذرد و تسلیم نژاد می شود . ولی حسین از کل نژاد خود گذشت و ترک وطن نمود و آنانکه با وی ماندند نژادش نبودند و جمله نزاد پرست بودند ولی همین ها هم می بایستی در مقابل چشمانش یکایک کشته می شدند و او با خدایش یکه و تنها می شد که شد و آنگاه گفت : اگر دین محمد جز با کشته شدن من زنده نمی ماند پس ای شمشیرها مرا در یابید ! و دین محمد مکتب بسم الله الرحمن الرحیم بود که به واسطه هزاران تن از شقی ترین مردان روی زمین محاصره شده بود تا برای همیشه نابود شود . همانطور که یزید گفته بود که می خواهیم یک بار برای همیشه از شرّ محمد ص نجات یابیم .

۲۶۲- چرا نژاد وجود ناپذیر است یعنی رحمت ناپذیر است الّا با منّت . منّت ، رحمت را به ذلت می کشد و وجود را به حقارت و پستی و عدم می برد زیرا رحمت از خود گذشتگی است و وجود عین ایثار .

۲۶۳- یزید یکی از بی وجود ترین و عدم پرست ترین و ضد رحمت ترین انسان عصر خویش بود که همه مسلمانان را به زور تحت سلطه خود می کشید تا او را مظهر وجود و رحمت بدانند . و حسین زیر بار این ظلم عظیم نرفت و بین وجود و عدم انتخاب کرد وجود را که عین رحمت بود برای این انتخاب موجودیت خاکی خود را فدا کرد بدست عدم و شقاوت .

۲۶۴- یزید دارای موجودیتی تماماً عاریه ای و نژادی بود و از خودش هیچ نبود و در قبال حسین که تماماًخودش بود غایت نابودی و بی خودی وجودش را می دید و لذا می خواست یا حسین را تسلیم نابودی خود کند یا نابودش سازد .

۲۶۵- حسین گفت نه تو را تصدیق می کنم و نه در سیطره حکومت تو می مانم . رهایم کن تا به سرزمین دیگری بروم ولی این مسأله احساس نابودی یزید در مقابل حسین را حل نمی کرد زیرا او این نابودی و بی خودی اش را در وجود حسین ع دیده بود و نمی توانست فراموش کند . این راز شهادت همه امامان و عارفان در تاریخ است و گرنه امامان در زندان هیچ خطر و زحمتی برای خلفای بی وجود نداشتند الا همین مسئله . ولذا می پنداشتند اگر آنها را بکشند این حس نابودی را فراموش می کنند و لذا این اشقیای بی وجود پس از کشتن صاحبان وجود از فرط شدت نابودی دیوانه می شدند تا شاید از این عدم پرستی و شقاوت توبه کرده و طالب رحمت وجود شوند .

۲۶۶- صاحبان وجود پس از مرگشان وسعت و حضور جهانی می یابند و لذا خلق خدا را از رحمت وجود خود بر خوردار می کنند اگر طالبش باشند و اگر نباشند بر شدت حس نابودی مردم افزوده می شود تا بالاخره توبه کنند و طالب رحمت شوند و وجود یابند و از اهالی بسم الله الرحمن الرحیم شوند .

۲۶۷- پس واقعه کربلا که بزرگترین امر به معروف و نهی از منکر تاریخ است همانا امر به وجود و نهی از عدم و عدم پرستان است یعنی امر به بسم الله الرحمن الرحیم است و نهی از شقاوت شیطان رجیم که رانده شده وجود است .

۲۶۸- انسانی که برای حفظ عزت نفس و آزادی و استقلال وجودش تنها و بی کس شود و همه مردم دشمنش گردند بر آستانه الحاق به وجود ذاتی و الهی خویش است . و واقعه کربلا بر حسین و یارانش چنین بود و وجود ذاتی و الهی ممکن شد و رخ نمود .

۲۶۹- همه امامان و عارفان واصل همین رسالت را داشته اند و همین حق را اثبات کرده اند که می شود به وجود ذاتی و خودی رسید و خودشان مظهر حقانیت این وجود بودند و امامت یعنی همین .

۲۷۰- پس امامت یعنی دعوت مردم به خود بودن . و این امر به آزادی و استقلال رحمانی و رحیمی است امر به بسم الله الرحمن الرحیم . و خود مظهر آن بودند و طالبان وجود را هدایت می کردند .

۲۷۱- « اگر دین ندارید آزاده باشید » این سخن حسین در کربلا نیز به نوعی دگر همان امر به وجود است زیرا آزادی از ارکان دین است و انسان برای آزاد بودن تن به ظلم نمی دهد که خصم دین است .

۲۷۲- آزادی برجسته ترین ویژگی دین است و بدینگونه می توان دین دار حقیقی را از منافق تشخیص داد زیرا منافق جبّار و جبر پرست است .

۲۷۳- رفتار حسین با یارانش تا آخرین لحظه چنان بود که هرکسی که کمترین اکراه و بایستی دارد برود زیرا وجود عین آزادی است و لذا بهشت که وعده و غایت دین است قلمرو آزادی کامل اراده است که به فعل می آید .

۲۷۴- اگر واقعه کربلا ماندگارترین حجت گویای انسانیت در تاریخ اسلام است بدان دلیل است که همه ویژگیهای وجود یابی و وجود پذیری انسان رابه تمام و کمال و جمال به عرصه ظهور رسانیده و بسم الله الرحمن الرحیم را به تمام و کمال مجسم ساخت . اینست که این خونبارترین و تراژیکترین واقعه کانون تولید کمال نور رحمانیت و رحیمیت خدا به بشریت است تا انتهای تاریخ . این نور وجود است که از کربلا تا انتهای تاریخ را روشن می سازد و وجود می بخشد .

۲۷۵- حسین ع نشان داد که در شاقه ترین شرایط ظلمت و عدم پرستی و جباریت می توان وجود انسانی – الهی خود را حفظ کرد و بلکه آنرا به اوج کمال رسانید و روش آنرا هم محقق ساخت .

۲۷۶- حسین ع نشان داد که اتفاقاً در شقاوت بارترین شرایط اجتماعی و سیاسی حاکم که وجود الهی در محاق نابودی می افتد می توان از کمال رحمت خدا برخوردار شد و وجود را به ذات حق ملحق نمود و به خدا رسید و این شرایط رحیمی است .

۲۷۷- آنچه که در عصر حسین ع به نسیان رفته بود و در حال نابودی بود نه شریعت محمدی بلکه حقیقت محمدی یعنی امامت بود . و امامت یعنی وجود الهی انسان که رحمت مطلقه خداست و لذا پس از واقعه کربلا تا چند نسل شقاوت کامل بر مسلمانان حاکم بود و اتفاقاً شریعت محمدی به نسیان رفت که در شهری مثل مدینه بسیاری از مردم قبله را نمی دانستند و نماز منقرض شده بود و این بدان دلیل بود که مسلمانان شریعت محمدی را حربه ای بر علیه حقیقت محمدی کرده بودند و امام را انکار نموده و تنها گذاشتند و لذا شریعت را هم از دست دادند . در حقیقت حسین ع با رها کردن مراسم حج شریعت ابزاری و منافقانه را از دست مسلمانان گرفت .

۲۷۸- شریعت وجه رحمانی دین است و امامت هم وجه رحیمی آن است و چون مردم رحمانیت را بر علیه رحیمیت به کار گرفتند از رحمانیت هم ساقط شدند زیرا رحمانیت مقصدی جز رحیمیت ندارد . یعنی امامت مقصود دین است .

۲۷۹- اساسی ترین حقوق وجود همانا رحمت است یعنی رحمت حق الحق وجود است و این حق برای موجود ویژه ای بنام انسان تبدیل به اشد آن یعنی عشق ایثاری می شود . یعنی انسان بدون عشق ایثاری نه قادر به تحمل وجود خویش است نه وجود دیگران .

۲۸۰- پس حیاتی ترین و بر حق ترین حقوق بشر همانا عشق ایثاری است و بدینگونه است که انسان به وجود الهی خود می رسد و امام اسوه این حق است .

۲۸۱- اگر اسم کسی را بدانیم و بخواهیم صدایش کنیم مستقیماً با بر زبان راندن آن اسم خطابش میکنیم مثل علی ، احمد ، حسن ، و غیره . حال اگر بخواهیم این خطاب را شدید و تأکید کنیم می گوئیم یا علی ، یا حسن ، یا احمد و غیره . حال اگر در جمعی دوتا علی باشند صفتی را هم به آن اضافه می کنیم تا آن علی مورد نظر را مخاطب ساخته باشیم مثل یا علی اکبر یا علی اصغر یا علی مهندس یا دکتر علی و غیره هرگز نمی گوئیم اسم علی اکبر ، اسم دکتر علی و غیره . مسلماً نمی گوئیم به اسم علی اکبر یا به اسم دکتر علی و غیره . پس بسم الله الرحمن الرحیم نمی تواند به معنای مخاطب قرار دادن خدای بخشنده و مهربان باشد . مگر اینکه خداوند غایب باشد که در اینصورت می گوئیم بسم هو الله (بنام اوئی که خداست) . تازه خداوند که غایب نیست و سوی خاصی هم ندارد چون خود می فرماید « هرسو روکنید خداست » . تازه

خداوند که غایب نیست و سوی خاصی هم ندارد چون خود می فرماید که «به هر سو که رو کنید خداست».تازه اگر بخواهیم با کسی درباره خدا سخن بگوئیم از ضمیر هو استفاده می کنیم مثل خطاب جبرئیل به رسول خدا که فرمود : قل هو الله احد ولی شخص مخاطب ما نباشد در اینصورت مستقیماً خداوند را مخاطب قرار می دهیم و می گوئیم یا الله الرحمن الرحیم و نه بسم الله الرحمن الرحیم . نتیجه اینکه همانطور که قبلاً نشان دادیم بسم الله راز دیگر دارد و آن امام مبین و خلیفه خداست که کلمه خداست و صراط المستقیم ارتباط با خداست و لذا علی ع می فرماید که صراط المستقیم ما هستیم . پس همه سوره های قرآنی و کل قرآن ارتباط با خداست به واسطه امام. الا سوره توبه که مخاطبانش مؤمنانی هستند که آگاهانه امام یا رسول را انکار کرده اند و لذا با قهر و غضب خدا مستقیماً روبرو هستند و لذا سوره توبه اینگونه آغاز می شود : بیزار است خدا و رسول از مشرکین . یعنی رسول که امام مردم هم بود از مشرکین بیزاری نموده است و حالا رابطه قهارانه ومستقیم خدا با مشرکین است و این نکته هزار بار باریکتر زموست که نمودم .

۲۸۲- ولی امامان و خلفای خدا بر روی زمین بسیارند و فقط یکی نیست که هریک مظهر یک یا چند تا از اسمای الهی هستند مثل حکیم وغفور و عزیز و غیره ولی قرآن به واسطه آن امامی قابل دسترس و ورود است که مظهر اسم رحمن و رحیم است که رحمت خداست که این رحمت بستر هستی بخش خدا به خلق است و عامل رشد و تربیت و ربوبیت او درباره مردم . و قرآن این هردو رسالت را داراست پس بایستی امام رحمت را مورد مخاطب قرار داد یعنی بسم الله الرحمن الرحیم یعنی « به سوی مظهر رحمت خدا » که نخستین آن خود محمد ص است که قرآن بر او نازل شده است و سپس علی .

۲۸۳- یعنی خداوند قرآن را به جبرئیل داد و گفت : ببر بده به کسی که مظهر اسم الله الرحمن الرحیم است یعنی محمد ص و علی ع که نور واحد و ظاهر و باطن یکدیگرند و لذا محمد ص می فرماید که ای علی هرکجا که بودم تو هم بودی و هرچه که دیدم تو هم دیدی و هرچه که شنیدم تو هم شنیدی با این تفاوت که تو نبی نیستی .

۲۸۴- آنچه را که درباره ماهیت بسم الله الرحمن الرحیم گفتیم توضیح واضحات بود زیرا قرآن« مبین » است یعنی واضح و زلال و ساده است ولی توضیح همین امر واضح موجب آشکار شدن صدها حکمت و حقیقت شد .

۲۸۵- مذهب شیعه علوی مکتب اصالت امام است یعنی اصالت انسان . در این مکتب این امام است که به شریعت و شعائر مذهبی معنا و حقیقتی می بخشد و این آداب و عبادات را خلاق و وجود بخش می سازد نه بعکس . اصل تفاوت شیعه و سنی در همین امر است که تشیع مکتب اصالت انسان (امام) است و تسنن هم مکتب اصالت آداب و سنن (فرمالیزم) . اگر انسان اشرف و احسن مخلوقات است و کل کائنات در تسخیر او و ساجد بر اوست شریعت هم که از جمله مخلوقات است (مثل نماز و روزه و حج و ...) برای انسان و در خدمت انسان است یعنی شریعت نمی تواند درباره حقیقت وجود انسان حکم کند بلکه این انسان است که درباره آن حکم می کند و ماهیت آنرا معلوم می سازد و لذا در تشیع بی امام را کافر می خوانند و در تسنن بی نماز را . در حالیکه در تشیع گفته شده است که بی امام را نماز نیست و حج نیست و هیچ حکمی نیست . حسین در واقعه کربلا و خاصه در مسئله رها کردن مراسم حج این تفاوت و حق را معلوم کرد و به میدان آزمون برای شیعیان نهاد تا مرز حقیقی بین کافر و مؤمن عیان شود و دیدیم که معلوم هم شد یعنی آنانکه در کربلا همه فضائل انسانی را زیر پا نهاده و اخلاق دینی را منهدم کردند و اجساد را مثله نمودند و زنان و کودکان را به اسارت بردند و حریمشان را رعایت نکردند و کفر و پلیدی و شیطنت را به تمام و کمال آشکار کردند ولی پس از این جنایت به نماز ایستادند همانطور که قبل از آن مراسم حج را به جا آورده بودند و حسین از میانشان خروج کرده بود و خروج حسین از دین که اصل اتهام او بود از همین مسئله پدید آمده بود و کل واقعه کربلا این حقیقت اسلامی و شیعی را در عمل ثابت کرد که : براستی بی امام کافر و شقی و پست و پلید است و ازانسانیت محروم است و از اسلام خارج و اعمال آنان در قبال حسین ع بود که این حقیقت را که حق اصل اسلام و دین محمد است به اثبات رساند .

۲۸۶- پس اگر چنین است که هست بسم الله الرحمن الرحیم هم بدون وجود امام ، انسان را از شر وسوسه شیطان رجیم محافظت نمی کند و مشمول رحمت خدا نمی سازد زیرا اصلاً آورنده بسم الله الرحمن الرحیم امام و یک انسان رحمانی و رحیمی است .

۲۸۷- بسم الله الرحمن الرحيم یک عبارت و سخن است که بدون وجود امام دارای هیچ خاصیت و نوری نیست و بلکه مدخل ظلمت و عدم است همانطور که قرآن کافران را گمراه می سازد و فقط مؤمنان را هدایت می کند و مؤمنان هم انسانهای با امام هستند . پس بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان یک انسان بی نور و بی امام درب دوزخ و عدم است و ضلالت و شقاوت . همانطور که نماز برای لشکریان ابن زیاد در کربلا همین نقش را ایفا نمود و حج هم برای چند هزار از همراهیان امام در مکه چنین بود که او را تنها گذاشتند و به سوی یزید رفتند که امام ضلالت و شقاوت بود .

۲۸۸- فرمالیزم شرعی در همه مذاهب پایگاهی بوده که بر علیه پیامبران و اولیای الهی و مؤمنان حقیقی فتوای ارتداد صادر کرده است همانطور که فرمالیزم بنی اسرائیلی فتوای قتل مسیح را صادر نمود و دهها تن از پیامبران دیگر رابه قتل رساند و مؤمنان مسیحی را زنده در آتش سوخت . فرمالیزم اسلامی هم قاتل امامان و عارفان در تاریخ بوده است . همانطور که فرمالیزم هندو به قتل عام بودائیان در هند پرداخت . این همان شریعت پرستی است در نقطه مقابل خداپرستی و حق پرستی . آنچه که قتل ناجوانمردانه علی ع را برای ابن ملجم آسان و افتخار آمیز نمود نمازهای شب او وحافظ قرآن بودن و صوت خوش او در تلاوت قرآن که شهرت داشت ، بود .

۲۸۹- شریعت و بخصوص امور عبادی هرگز میزان قضاوت و ارزیابی برای صدور حکم در نزد بشریت نیست زیرا این امور مربوط به رابطه انسان با خداست و گرنه در واقعه کربلا قاتل و مقتول هردو نماز خوان و حاجی بودند و به اسم مسلمان . میزان ارزیابی نه عبادات که رحمت است یعنی از خود گذشتگی و ایثار . و واقعه کربلا چیزی جز رویارویی کمال شقاوت و کمال رحمت نبود . زیرا عبادت و خاصه نماز ، انسان کافر را کافر تر و مؤمن را مؤمن تر می سازد . همانطور که قرآن چنین است به نقل از خود قرآن . و نماز هم آیاتی از قرآن است . یعنی نماز انسان کافر را شقی تر و انسان مؤمن را مهربانتر و انسان منافق را رسواتر می سازد .

۲۹۰- رحمانیت صلوة خداست برانسان . و رحیمیت هم صلوة انسان بر خداست . که صلوة خدا برانسان موجب وجود بخشیدن به انسان است و صلوة انسان بر خدا هم پاسخ به خداست که واقعه وجود پذیری از خداست که سراسر از خود گذشتگی انسان است برای رضای خدا و بسم الله الرحمن الرحیم شرح و تحقق این واقعه متقابل است و لذا رحمانیت شامل حال همه انسانها و بلکه همه موجودات عالم است ولی رحیمیت مختص انسان مؤمن است که محبت الهی را از طریق امام درک و دریافت نموده است پس دارای نور رحیمیت است و صلوة او هم موجب وجود پذیری است و کسی که امام ندارد محبت ندارد پس صلوة هم ندارد و بلکه صلوة او صلوة ضد صلوة است یعنی صلوة بر شیطان است که موجب در یافت شقاوت و قحطی وجود است . پس واقعه کربلا رویاروئی اهل وجود و اهل عدم بود . صلوة کنندگان بر خدا و صلوة کنندگان بر شیطان .

۲۹۱- آنکه رحمت و محبت ندیده و نیافته و نچشیده چگونه می تواند طالبش باشد و بر بسم الله الرحمن الرحیم وارد شود و نیز چگونه می تواند بر قرآن وارد شود که درب ورودش رحمت است . و نیز چگونه می تواند صلوة نماید که درب ورود بر آنهم بسم الله الرحمن الرحیم است . و جز عارف واصل یعنی امام اهل رحمت و محبت نیست و جز در اطاعت و ارادت با او نمی توان نوررحمت و محبت یافت و اهل نماز و قرآن شد . آیا نه اینست !

۲۹۲- ممکن است که گفته شود که رحمت و محبت را هر انسانی به درجه ای کمابیش درک و دریافت کرده و میداند که چیست و از هیچکس که نیافته باشد از مادرش یافته است . چنین نیست و همین ادعا دال بر این حقیقت است که رحمت و محبت درک و چشیده نشده است .

۲۹۳- آیا راز جاذبه وجودی پیامبران و امامان و عارفان چه بوده است که متهم به جادو و طلسم می شدند زیرا کسانی که جرعه ای از شراب رحمت و محبت الهی را از وجود اینان می چشیدند مست و مدهوش و مجذوب می گشتند . چرا کفار مکه در گوشهای خود پنبه می گذاشتند تا مجذوب کلام محمد ع نشوند ؟ زیرا این کلمات حامل نور و رحمت و محبت الهی بود و کفر و شقاوت آنها را از بین می برد و وارد بسم الله الرحمن الرحیم می شدند . واضح ترین ویژگی یک مؤمن حقیقی نور رحمت وجود اوست که هرکسی را آرام و قرار و عزت می بخشد .

۲۹۴- آنچه که در میان افراد خانواده به طور عموم حضوردارد رحمت و محبت به معنای حقیقی نیست بلکه غرایز نژادی و نیازهاست مگر اینکه لااقل یکی از افراد خانواده مؤمن باشد .

۲۹۵- ایمان در یک کلام حضور نور رحمت خدا در دل انسان است و اهل ایمان اهل بسم الله الرحمن الرحیم است و دارای امامی زنده است و یا خود دارای ولایت وجودی است .

۲۹۶- اهل رحمت مستمراً در حال مراقبه نفس و جهاد اکبر و از خود گذشتن است در رابطه با خود ، خدا و مردمان و این جریان وجود پذیری در اوست و این پاسخ وجود و رحمت یابی از جانب خدا با مردم است یعنی صلوة خدا یا امام بر مؤمنان و این رابطه رحمن و رحیم است در وجود انسان .

۲۹۷- رحمت و محبت همانطورقابل توصیف نیست که وجود و خدا . زیرا رحمت و محبت نور اسمای الهی هستند و همه اسماء و صفات الهی غیر قابل توصیف می باشند الا از طریق سلبی یعنی با منطق لااله الاالله .

۲۹۸- کسی که بتواند دیگران را بی هیچ علت و مزد و منتی دوست بدارد او اهل رحمت است و همه کسانی که در ارتباط با او هستند سعادتمند می باشند زیرا در رحمت خدایند یعنی در قحطی وجود نیستند و چنین فردی از اولیای الهی است و از اهالی بسم الله الرحمن الرحیم .

۲۹۹- از رحمت سخن بسیار گفته ایم حال ببینیم که چگونه تعریفی از آن ممکن است تا حداقل هستی از آن حاصل شود زیرا با معقولات ذهنی قابل درک نیست .

۳۰۰- رحمت را همگان می خواهند ولی چون حق آنرا ادا نمی کنند از دستش می دهند و چه بسا آنرا تبدیل به ذلت و عذاب می کنند مثل ثروت و شهرت و مادیات که از نوع رحمت رحمانی هستند. و لذا عموماً این نوع رحمت موجب گمراهی و عذاب دنیا می شود و اینست که چه بسا ثروتمندان در حسرت دوران فقر گذشته زیست می کنند و در فقر رحمت بیشتری درک می کنند و این نوع رحمت را می توان رحمت اکتسابی از غیر نامید که رحمت رحمانی است که مهمترینش حیات و هستی ما در جهان است که از خداوند یافته ایم که گاه چنان با آن به بن بست می رسیم که آرزوی مرگ و نیستی می کنیم و دست به خود کشی می زنیم .

۳۰۱- و اما رحمت دیگری است که در جریان از خود گذشتگی و در از دست دادن حاصل می آید که آن رحمت رحیمی است که نعمت هم نامیده می شود که اساس صراط المستقیم هدایت است و این رحمتی است که خودی و ذاتی است که در واقع رحمت انسان به خویشتن است و موجب نوری شدن رحمت رحمانی و هستی مادی می شود و هستی را در انسان خودی می کند یعنی جاودانه . این مصداق کلام علی ع است که می فرماید : ای فرزند آدم! چرا به خودت رحم نمی کنی ! زیرا انسان چون چیزی را از دست می دهد به دل می آورد و این رحمت به خویشتن است و هستی پذیری ذاتی .

۳۰۲- از این منظر باید گفت : که قیام حسین ع در کربلا به مثابه بزرگترین رحمت انسان به خویشتن است و عالیترین مرتبه از وجود پذیری می باشد تا آن حد که خدادر انسان حاضر و ظاهر می شود که آن ظهور وجود مطلق است و اینست راز ماندگاری واقعه کربلا .

۳۰۳- حدیثی از ائمه اطهار می فرماید : « هرروز عاشورا و هر کجا کربلاست » . این بدان معناست که پس از واقعه کربلا در سرنوشت و هویت بشری بر روی زمین تحول و نقطه عطفی عظیم پدید آمده است چرا که به قول قرآن همه انسانها از نفس واحدی آفریده شده اند پس آنچه که در حسین و یارانش در عاشورا رخ نمود در هویت بشری تا پایان جهان ثبت شده و روح پیامش در انسان جاودانه شده است و زان پس کار حسینی یک وظیفه وجودی و واجب برای همه انسانها شده است که این نیز یکی از علائم وجودی حقیقت آخرالزمان است که روز به روز امکان حفظ حیات و هستی برای انسان سخت تر می شود و وجود یابی و وجود پذیری شاقه تر می گردد و آدمی در انتخاب مطلق بین بودن و نبودن قرار می گیرد .

۳۰۴- مگر نه اینست که انسان مدرن مستمراً در قحطی وجود و فقدان رحمت و محبت غرق می شود و دسته دسته به سوی خود کشی و تخدیر می رود و یأس روح حاکم بر مدرنیزم است . در اینجاست که

معنای کشتی نجات حسین واضح تر می شود . یعنی انسان بایستی از تمامیت وجود رحمانی و داده شده خود در جها ن بگذرد تا وجود یابد و سمت بسم الله الرحمن الرحیم را کشف نماید که وجود امام رحمت است .

۳۰۵- امروزه نظام حاکم بر کل جهان یک نظام دو صد چندان یزیدی تر است از هر حیث . امروزه اکثریت حاکمان جهان اشقیای خونخوار شاعر مسلک و بشر دوست و بلکه عارف مشرب هستند و میمون باز و سگ پرست که در حال مستی و نشئه بر مردمان حکم می رانند و چون دموکرات هستند از هر مسئولیتی هم مبرایند و نهایتاً همه مسئولیتها بر گردن مردم است که رأی داده اند و یزیدها هم مستمراً نامرئی تر می شوند و کل بشریت در بیعت بی قید و شرط بانکها و بیمه ها و صنایع بزرگ و شرکتهای بین المللی و در اطاعت محض سازمانهای اطلاعاتی قرار دارد و اراده اش را رسانه ها و تلویزیونها جهت می دهندکه لحظه ای خارج ازاین شبکه پیچیده امکان حیات ندارد و هیچ دادرسی نیست و حتی غرایز حیوانی هم در خانواده ها نابود و غیر متعهد شده اند و به هیچ کس اعتماد و باوری نیست و این مرگ کامل رحمت است و انهدام وجود و قحطی روح و نابودی انتخاب و اختیار و اینست راز رشد روز افزون اعتیاد و خود کشی و جنایت و امراض روانی و تنهایی فزاینده . در اینجاست که جز سفینه نجات حسین هیچ راهی نیست پس براستی هرروز عاشورا و هرجا کربلاست و هرانسان بیداری یک حسین است و یک زینب و یک علی اصغر و یک علی اکبر و...

۳۰۶- انسان بایداز خودهای بیرونی خود تماماً بگذرد تا در بیعت و اسارت بیرون از خود نباشد و آخرین خود بیرونی همان تن و جان خود است و کسی که از همه خودهایش گذشت مفتاح بسم الله الرحمن الرحیم می شود .

۳۰۷- از جمله نشانه های علم ، رحمت است یعنی آنکه علم دارد رحمت می کند بر کسانی که آن علم را ندارند همانطور که والدین رحمت می کنند بر فرزندان خود از بابت جهلشان . پس آنجا که رحمت نیست علم نیست و عجب از دوران ما که عصر غوغای علم است و قحطی رحمت . پس بدان که این دوران را علم بس اندک است .

۳۰۸- پس اگر محمد ص رحمة للعالمین است پس بدان که اعلم کل خلق هم هست .

۳۰۹- پس بدان که جاهل و احمق را هیچ رحمت و محبتی نیست و مقام محبت مقام عارفان کامل است که خلایق را به نظری می شناسند .

۳۱۰- کمال علم ، عدم شناسی است و عدم در صورت وجود آشکار شده است و لذا علم درباره جهان و جهانیان منجر به شناخت عدم شده و این شناخت مولد رحمت و خلقت است درباره موجوداتی که محکوم به عدم هستند .

۳۱۱- هرکه خود را شناخت همه چیز و همه کس را شناخت و کمال خود شناسی شناخت خدا در خویشتن است و هرکه خدا را در خود شناخت در هرچیز وکسی شناخت و این کمال رحمت در حق خویش و خلق است که نظر بر خدای هرکسی داشته باشی که این نظر عین آفرینش است پس رحمت سراسر از علم و معرفت است و علم و معرفتی برتر از خود شناسی نیست که به عشق به خلق می انجامد که کمال رحمت است . اینست که عارفان ، عاشقانند !

۳۱۲- پس عارفانند شاه کلید درب بسم الله الرحمن الرحیم که مظهر رحمت خدا بر خلق هستند و عدل خدا در حق خود .

۳۱۳- رحمت ، وجود است و برترین رحمت اینست که وجودی جاودانه باشد یعنی الهی باشد . پس خدابینی در موجودات برترین رحمت در حق آنهاست زیرا چون خدای را در هرچیز ببینی آنرا جاودانه ساخته ای و جاودانگیش را به او نمایانده ای پس خداشناسی که حاصل خود شناسی است برترین رحمت است بر خود و دیگران . و انسان خداشناس و خدابین مفتاح رحمت خدا بر خلق است زیرا به خلق وجودی الهی می بخشد با نظرش .

۳۱۴- پس عارفان با نگاه خود به مردم هستی الهی می بخشند و این آفرینش رحیمی است پس عارف کامل رحمتی بر جهانیان است .

۳۱۵- خداوند چون بنده ای را مورد ابتلا و مصیبتی بزرگ قرار می دهد بدان دلیل است که می خواهد رحمت برتری و هستی برتری به او اعطا نماید و آن بلا برای اینست که او طالب رحمت و هستی برتر ی شود و استحقاق رحمت و وجود برتر را کسب نماید پس از هر سختی و قحطی وجودی یک آسانی و وجود برتری است و این وعده خداست و بزرگترین بلایا مرگ است . هستی را جز از طریق نیستی نمی توان یافت .

۳۱۶- پس نه تنها علم منشأ رحمت است و رحمت وجود است . بلکه رحمتی برتر از علم نیست و برترین علم هم علم نفس که انسان را به منشأ معرفت یعنی خدا در خویشتن می رساند . پس عارفان رحیم ترین انسانها هستند زیرا مردم رابه خودشان می شناسانند .

۳۱۷- پس بدین طریق می توان منابع شقاوت را هم شناخت که همان دشمنان علم نفس (عرفان) می باشند که به خداشناسی می رسد . پس دشمنان عرفان ، دشمنان خدا و خلق هستند .

۳۱۸- پس این عارفانند که مردم را وجود پذیر (خداپذیر) می کنند پس عارفان بهترین دوستان مردمند .

۳۱۹- پس بسم الله الرحمن الرحیم یعنی پیش به سوی عارف زمانه که منشأ رحمت خداست .

۳۲۰- محمد ص مظهر رحمت خدا بود و لذا بر جمالش صلوات می کنند که جمال رحمانی خداست . پس او حامل عرش رحمان است . و علی ع مظهر رحمت رحیمی خدا بود و رحیم باطن رحمان است همانطورکه علی ع باطن محمد ص بود و محمد در معراجش خدا را در جمال علی ع دیدار کرد پس بسم الله الرحمن الرحیم یعنی پیش به سوی خدای محمد ص و علی ع.

۳۲۱- پس عارف کامل در آخرالزمان کسی است که مظهر رحمان و رحیم باشد یعنی مظهر محمد و علی . همانطور که از ائمه اطهار ع روایت است که ذکر مؤمنان در آخر الزمان « یا محمدیاعلی » است این همان یا رحمان و یا رحیم در عالم ارض است .

۳۲۲- چه رحمتی برتر از اینکه خداوند عدم را به صورت وروح و علم خود آفرید و عین هستی خود را به او بخشید و این رحمت کبیر برای عدم حاصل نمی آید الا اینکه درباره اش معرفت یابد و به یقین برسد تا وجود خدائی خود رابیابد و بشود پس معرفت نفس برترین رحمت است و جنگ با آن بدترین شقاوت و کفر و عداوت با مردم است و با خدا و کل کائنات . و زیرا انسان مقصود کائنات و خالق است .

۳۲۳- ممکن است که گفته شود که چگونه وجود ، رحمت است و رحمت همان وجود است در حالیکه وجود آدمی سراسر درد و رنج و ذلت و خشم و نفرت و حرص و بخل است . چگونه وجود یک معلول مادرزاد رحمت است . چگونه کسی که تمام عمرش در رنج و بیماری است رحمت را درک می کند . بلکه تعریفی معکوس به واقعیت نزدیکتر است که وجود عذاب است و بلکه وجود ، نابودی است . ولی مسئله اینست که حتی کسی که تمام عمرش در رنج و عذاب است و درد می کشد نیز نمی خواهد بمیرد یا هرگز نمی گوید ای کاش هرگز به وجود نیامده بودم . و اتفاقاً چنین مواردی بیشتر نشان می دهند که براستی وجود چه رحمتی است و عظمت این رحمت به قدری است که هیچ میزانی از عذاب هم نمی تواند آنرا انکار و نفی کند و همه خواهان استمرار آن بعد مرگ هستند و لذا به جاودانگی حیات و هستی می رسند و آنرا باور می کنند . و اتفاقاً آنهایی که در حیات دنیا بیشتر رنج می کشند به جاودانگی وجود باور شدیدتری دارند . یعنی در ذات این رنج هم رحمتی دگر حضور دارد که بسیار برتر از عیش و خوشی است زیرا آدمهایی که سالمتر و خوش ترند باور کمتری به حیات بعد از مرگ دارند یعنی از رحمت کمتری بر خوردارند که جاودانگی حیات را چندان باور ندارند و میل شدیدی هم به آن ندارند . به تجربه می دانیم که آدمهای بیمارتر و فقیرتر به مراتب زندگی را بیشتر دوست دارند و زندگان را .پس وجود در همه حال رحمت است و رحمت آن عذابهایش را نابود می کند و لذا وجود بر عدم پیروز می شود و جاودانگی درک می شود .

۳۲۴- اگر وجود رحمت است همانطور که وجودانسانی حاصل توجه به وجود و معرفت درباره آن است رحمت هم محصول خودآئی و خود شناسی است و این علم هرچه عمیق تر باشد رحمت حاصل از آن عالیتر است و از آنجا که انسان در بیماری و رنج و ناکامی توجه و تأمل بیشتری به خود می کند لذا از رحمت و جاودانگی عمیق تری بر خوردار می شود .

۳۲۵- آیا کدامیک از حتّی مؤمنان و خداشناسان ، خدای را از بابت وجود وخلقت خود شکر وسپاس می گوید که خدایا تو را سپاس از اینکه مرا از عدم آفریدی و وجود جاوید بخشیدی !؟ و این نشانه نسیان انسان نسب به وجود است این نشانه عدم است .

۳۲۶- همانطور که شکر نعمت موجب فزونی نعمت می شود شکر وجود هم موجب فزونی وجود می شود . و بلکه اصلاً یاد وجود عین به وجود آمدن است . یعنی معرفت نفس واقعه خلقت نوین است و این کشف رحمت خداست و آستانه بسم الله الرحمن الرحیم است .

۳۲۷- آیا براستی اگر قرار باشد آدمی خداوند را از بابت وجود بخشیدنش شکر گوید و تلافی نماید چه می کند ؟ براستی که شکر وجود مطلقاً محال است و این شکر محال در انسان ایجاد عشق می کند که مطلق رحمت است یعنی عشق به خدا که عین عشق به وجود است و این عشق است که وجود را به حق خود یعنی خدا می رساند و انسان را صاحب وجودی الهی می کند .

۳۲۸- به این دلیل است که علی ع معرفت نفس را برترین عبادات می خواند . عبادتی که انسان را خلیفه خدا می کند یعنی بر جای خدا می نشاند .

۳۲۹- ولی خدا از انسانی که می خواهد از او بابت وجودش تشکر کند می گوید که نیازی به تشکر نیست بیا با هم دوست باشیم و دوستی کنیم و اما این دوستی انسان با خدا چگونه است و چه تعهداتی به همراه دارد و دارای چه قواعدی است ؟

۳۳۰- خداوند به انسانی که از او به خاطر وجودش تشکر می کند می گوید حال که وجود را دوست می داری پس صبور باش تا کلش را به تو بدهم و از تو آشکار سازم و در این امر مرا یاری کن تا تو را وجود بخشم و اساس این یاری همان صبر است .

۳۳۱- هرکسی که بدنی دارد وجود دارد پس درجه و مراتب و کمال وجود چگونه است ؟ تعمیق وجود تا رسیدن به ذات که خداست و این تعمیق و استغراق به میزانی حاصل می شود که انسان در هویت بیرونی خود شکست می خورد و دچار عذاب و نابودی می شود که فقر و تنهایی و بیماری از مهمترین آنهاست و دوستی با خدا هم چیزی جز دوستی با فقر و تنهایی و بیماری نیست و به بیانی دوستی با فنای خود در جهان است . بخصوص آنگاه که درد و رنج چنان غیر قابل تحمل می شود که انسان آرزوی نابودن می کند این اوج الحاق به ذات است و دوستی با خدا . اینست که انسان کامل را انسان فانی از خود می نامند و باقی به خدا .

۳۳۲- انسان کامل که مظهر وجود و رحمت مطلقه است در اوج فقدان رحمت رخ می نماید . و اینست آغاز دوستی با خدا . خدا به انسان وجود می بخشد و آنگاه به او می گوید که اینک تو به دیگران وجود بخش همچون من . و اینست دوستی با خدا .

۳۳۳- در واقع خداوند به انسان مؤمن می گوید که اگر براستی به من و جاودانگی وجودی که به تو بخشیده ام ایمان داری پس بگذار هرآنچه از وجود که به تو داده ام از تو پس بگیرم تا ببینی که هنوز هم هستی . یعنی هستی رحمانی را پس بده تا هستی رحیمی یابی که خلافت من است و ظهور من از تو . زیرا ایمان به حیات و هستی جاوید جز در مهلکه نیستی به محک نمی خورد و بدینگونه معلوم می شود که آنچه که هستی یافت دیگر نابود شدنی نیست . در حقیقت این امتحان رحمت مطلقه خداست و باور به این رحمت .

۳۳۴- در حقیقت جریان دوستی با خدا دانشگاه هستی و نیستی شناسی است و نیز رحمت شناسی . وطبعاً دانشگاه شناخت خدا در عمل .

۳۳۵- دوستی با خدا عین دوستی با خویشتن خویش است و خود آزمائی تا به اعماق ذات . زیرا خدای هرکسی همان ایمان به آرمانها و ارزش های متعالی و جاوید وجود است که خدا کانون همه این مفاهیم ابدیست . پس خود آزمائی عین خدا آزمایی است و در این دوستی و آزمون است که خود تبدیل به خوداً می شود و خدا عین ذات خویشتن یافته می شود .

۳۳۶- خدای هرکسی کانون و منشأ و مقصد همه خوش بینی ها و امیدها و آرمانهای لامتناهی و ابدیست . و این یعنی رحمت مطلق . و مطلق هر چیزی آنگاه رخ می نماید که به نیستی محک زده شود . پس رحمت مطلقه از اعماق قهر و قحطی ونابودی رخ می نماید همانطور که هستی از نیستی .

۳۳۷- آنگاه که انسان مرد و پوسید و خاک شد و خاکش به باد رفت به ناگاه می بیند که هنوز هم هست و بسا برتر و ناب و زیباتر و بی نیازتر و جاودانه . اطلاق هر امری بدینگونه درک می شود .

۳۳۸- انسان قلمرو دوستی وجود و عدم است و این دوستی خدا با انسان است که خواه و نا خواه جاریست ولی اندکند که این معنا را درک می کنند و به آن متعهد می شوند .

۳۳۹- به قول علی ع هرچیزی به ضد خودش شناخته می شود . همانطور که وجود به عدم شناخته می شود رحمت هم به قهر و غضب شناخته می گردد .

۳۴۰- رحمت با تضاد و تناقض و ابطال سر سازگاری ندارد و در طبیعت و غرایز بشری تضاد منفور است و ضد رحمت محسوب می شود . و لذا رحمت غریزی و طبیعی در بشر با تفکر و معرفت که دارای هویت اضدادی است مخالف است و از آن می گریزد و این علت اصلی اکراه و گریز عامه بشری از تفکر و معرفت و عرفان نفس است زیرا عافیت طلبی و رفاه و راحتی در نقطه مقابل تناقض و تضاد قرار دارد و این از طبیعت رحمت رحمانی در بشر است .

۳۴۱- کسی که از تضاد و تناقض می گریزد از تفکر و معرفت گریزان است و چنین انسانی هرگز به اطلاق و جاودانگی امور نمی رسد و خاصه رحمت مطلقه را درک نمی کند و لذا ایمان و باورهایش سطحی است و همواره دچار ابطال و پوچی می شود .

۳۴۲- از آنجا که هرچیزی که برای آدمی استمرار یابد عادی می شود و از قدر و ارزش وجودی اش در نزد انسان ساقط می شود پس تضاد و تناقض درمتن هر امری لازمه وجودی و حق وجود آن امر است و لذا حضور عدم در وجود و دخالت قهر در رحمت ضروری است . و از این ضرورت بهتر می شود خدا را بعنوان حضور هوش و مسئولیت و رحمت در زندگی انسان درک کرد که این تضاد و تناقض که از اوست عین رحمت برتر اوست که رحمت را تضمین می کند .

۳۴۳- پس واضح است که قهر و غضب و سختی هم رحمت برتر خداست که حق رحمت در انسان است که عنصر عادت و سهویت و نسیان را که عنصر ضد وجود است در هم می شکند .

۳۴۴- پس تضاد و تناقض که عنصر هوشیاری و حضور و تفکر و بر خورداری برتر است به مثابه رحمت رحیمی است که رحمت رحمانی را در انسان فعال و خلاق و مستدام می دارد .

۳۴۵- تضاد همواره قدر وجود را زنده و نقد می دارد و وجود را از رکود و نسیان نجات می دهد و موجب به خود آئی وجود است که همان خودآئی وجود است که وجود پذیری را موجب شده و راز جاودانگی است . پس حضور تضاد و درک و قدر آن عین حضور خداست و براستی که تضاد عرش معرفت و بلکه عرش وجود است و عنصر حضور و شهادت می باشد .

۳۴۶- براستی قدر وجود چیست و قیمت حیات آدمی چه مقدار است ؟

۳۴۷- تعیین قیمت و قدر هر چیزی در نزد انسان از طریق معادل و مترادف قرار دادن معلوم می شود یعنی یک امر نسبی است و در رابطه با چیز دیگری تعیین می گردد . یعنی قدر هرچیزی در تبدیل و جایگزینی

آن چیز با چیز دیگر معلوم می شود . در نزد بشر قدر و قیمت نهایی هرچیزی با طلا سنجیده می شود که هرچیزی معادل چه مقداراز طلاست . آیا براستی معادل حیات و هستی انسان چیست ؟ این سئوال هرگزپاسخی نخواهد داشت و این بدان معناست که خود وجود آدمی قدر مطلق و محک همه ارزشهاست و همه چیزها به وجود آدمی سنجیده می شود ووجود برترین چیزهاست .

۳۴۸- اگر کل کائنات لامتناهی را به اسم کسی سند بزنند و او را صاحب آن کنند و در مقابل وجودش را از او بگیرند آیا می پذیرد ؟ هرگز ؟ پس وجود برآدمی از کل جهان هستی هم برتر است . زیرا جهان هستی به این دلیل هست که انسان هست یعنی جهان مخلوق و معلول وجود انسان است .

۳۴۹- پس وجود آدمی مظهر رحمت مطلقه خداست و دارای قدر و قیمتی مطلق و بیشتر از کل کائنات لامتناهی است پس نمی تواند حتّی گفت که قدر وجود انسان لامتناهی است زیرا جهان هستی هم لامتناهی است. پس وجود آدمی از لامتناهی هم برتر است . اینست معنای رحمت خدا در حق انسان !

۳۵۰- پس وجود بسیار برتر از جمع موجودات جهان است . پس وجود همان موجود بودن نیست و برتر از آن است و اصلاً از جنس آن هم نیست . برای همین هم انسان وجودش را با کل موجودات جهان هستی هم عوض و معامله نمی کند . اینست معنای رحمت !

۳۵۱- پس وجود رحمت است وجود همان قدر است . و این بدان دلیل است که وجود، خداست و انسان خلیفه اوست و خدا در اوست و وجود او همان خداست . آیا نه اینست !

۳۵۲- ولی آیا همین حق و قدر برتر از لامتناهی وجود را چه چیزی تعیین می کند ؟ بی شک معرفت درباره وجود ! پس وجود همان نور معرفت است . آیا نه اینست !

۳۵۳- پس بازهم درک می کنیم که معرفت نفس (خود شناسی) برترین قدر است قدری برتر از کل کائنات و برتر از خود وجود و برتر از خود رحمت . آیا نه اینست !

۳۵۴- پس معرفت نفس، قدر وجود است و قدر القدر است و قدر مطلق است و حق وجود است . آیا نه اینست !

۳۵۵- پس برترین رحمت ، معرفت نفس است که خود رحمت هم معلول آن است و خود وجود هم مخلوق آن است و خود خدا هم حاصل آن است .

۳۵۶- پس خدا نور معرفت نفس است و در اینجا به عینه می بینیم که : براستی هرکه خود را شناخت خدا را شناخت و همین سخن علی ع ثابت می کند که خدا محصول خود شناسی است . یعنی خدا همان خودآ می باشد .

۳۵۷- فقط اینک می توان خدای را باتمام وجود شکر کرد که : خدایا تو را شکر و سپاس از اینکه مرا آفریدی و هستی جاوید بخشیدی !

۳۵۸- از آنجا که وجود خداست و نور معرفت هم خود اوست پس خود خداست که وجود را شکرمی کند و اینست که شکور و شاکر و مشکور هر سه اوست و اینست که می فرماید شکر نمی کنید الا خودتان را !

۳۵۹- انسان به میزانی که خدارا در خود می شناسد قدر و شکر او را هم می داند و اصلاً قدر خود را می داند .

۳۶۰- کسی که خدا را در خود نیابد و نشناسد وجود خود را نیافته و نشناخته است . پس قدر وجود همان خداست یعنی قیمت وجود انسان ، خداست . و لذا انسان وجودش را فقط با او می تواند به معامله بگذارد که ضرر نکند . خود خدا هم در کتابش می فرماید : خودتان را فقط به خدا بفروشید که اینست تجارت نیکو . و بهر چیزی غیر خدا بفروشید خسران است. زیرا آدمی بالاخره خودش را می فروشد ولی به موجودات . و این است خسران آدمی و اساس کفرش .

۳۶۱- پس رحمت خدا اینست که وجودش را به ما بخشیده است و خود ما شده است .

۳۶۲- و باز می گردیم به بسم الله الرحمن الرحیم از وجه تضاد . زیرا درک کردیم که رحمان و رحیم دو رحمت متضاد از جانب پروردگارند پس بسم الله الرحمن الرحیم یک حقیقت شدیداً دیالکتیکی است که توحید و یگانگی یافته است در وجود بای بسم الله که عارف واصل و امام مبین است .

۳۶۳- هرکه حق تضاد را درک و تصدیق کرد عدالت وجود را درک و تصدیق کرده و عادل شده است یعنی در وجود خود مستقر گشته و وجود پذیر شده است یعنی خدا پذیر . یعنی رحمت پذیر زیرا عادل شدن خود شدن است .

۳۶۴- پس شاه کلید درک و دریافت رحمت مطلق خداوند همانا درک و تصدیق هزاران لای تضاد در امر معرفت و علم است .

۳۶۵- اگر بخواهیم حاکمیت و سیطره رحمت را در جهان متصور شویم چگونه خواهد بود ؟ کل جهان هستی لامتناهی خواهد بود زیرا جهان هستی تجلی رحمت خداست زیرا نشان دادیم که رحمت ، وجود است .

۳۶۶- همانطور که حداکثر دید ما از جهان هستی فقط بخشی ناچیز از آسمان دنیا و عرصه افلاک است و شش آسمان و جهان ورای آن در مخیله ما هم نمی گنجد که بسیار برتر است درک و تصور ما از رحمت خدا نیز چنین است و هزاران سال قلم فرسائی می خواهد تا شاید ابعاد و درجات رحمات حق را بتوان تصور نمود .

۳۶۷- ما تا اینجای این رساله فقط توانستیم معنای لغوی رحمت را در محدوده حقیر ذهن خود معین کنیم که اینهم به برکت بسم الله الرحمن الرحیم بود پس تا همین جا تصدیق می کنیم که جهان هستی لامتناهی تجلی و تصویر معنای بسم الله الرحمن الرحیم است که در دو جلوه رحمانی و رحیمی که جلوه ظاهری و باطنی و عینی و غیبی می باشد تعیّن و تکوین یافته است .

۳۶۸- پس بسم الله الرحمن الرحیم عصاره مطلقاً فشرده شده کل جهان هستی در هفت زمین و آسمان است زیرا بسم الله الرحمن الرحیم عصاره قرآن است و قرآن در حقیقت ذاتش همان کتاب وجود است که به امر خدا جهان و جهانیان را از بطن خود آفرید . آیا براستی تا چه حدی این حقایق و اسرار و معارف را باور داریم ؟ اگر به اندازه ارزنی باور کنیم خدای را دیدار می کنیم زیرابه نقل از ائمه اطهار مؤمنان (باور کنندگان) خدای را در قرآن دیدار می کنند و بسم الله الرحمن الرحیم هم عصاره قرآن است . پس برترین رحمت خدا در جهان همین بسم الله الرحمن الرحیم است .

۳۶۹- یعنی بسم الله الرحمن الرحیم شاه کلید رحمت خداست که آدمی به میزان باور به این امر از این رحمت بر خوردار می شود به هنگام ادا کردن آن . آیا رحمتی نقدتر از این ممکن است .

۳۷۰- پیامبران خدا جمله پیام آوران رحمت خدایند در تجلی اسمای گوناگون حق . که محمد مصطفی پیام آور رحمت حق در تجلی کلیه اسمای اوست و لذا مظهر مطلقه رحمت است بر کل بشریت .

۳۷۱- پیامبران رحمت خدا را از آسمان به زمین آوردند و بذرهایش را کشت کردند که از این مزرعه رحمت ، اولیای الهی روئیدند که جمالهای رحمت خدایند که بدون وجودشان خاصه در آخر الزمان مردمان تاب تحمل وجود خود را ندارند و در خود نابود می شوند زیرا اینان نوری هستند که بلاوقفه بر بشریت می تابند .

۳۷۲- اولیای الهی مصداق « نورعلی نور » هستند که به واسطه این نور هرکه بخواهد هدایت می شود . و این نوری که از نور وجودشان بر می تابد همان نور عرفان نفس است که سراسر رحمت است و وجود بخش و امید آفرین .

۳۷۳- هرکه خود را شناخت نور شد و این نور بر بشریت می تابد و بشریت را نیز به خود می آورد که عین به وجود آوردن است و به رحمت آوردن و برخی مردمان گاه صاحبان این نور را به خواب خود می بینند و نمی شناسند و عده قلیلی هم آنها را در بیداری دیدار می کنند که بازهم اکثراً نمی شناسند و انکار می کنند .

۳۷۴- و برخی از این منابع نور علی نور به قدری منورند که از اعماق تاریخ بر همه طالبان رحمت می تابند . چون انبیای صاحب کتاب و امامان و عارفان واصل .

۳۷۵- حتّی نام این اولیای الهی اگر به سهو بر زبان نیاید حامل نور وجود و رحمت است و اعجاز این امر همواره در نزد عامه بشری به اثبات می رسد . یا مسیح ، یامحمد ، یا علی ، و یا حسین از مشهورترین این نامها هستند زیرا اینان کلمه خدا هستند و این نامها را خدا بر آنها نهاده است . اینان« اسم الله» هستند و به واسطه آنهاست که می توان به رحمن و رحیم دست یافت . اینان بای بسم الله هستند .

۳۷۶- و آیا براستی با کدامین روش و ترفند این اولیای الهی توانسته اند وجود خود را نور سازند و رحمتش را بر همگان هدیه کنند ؟ از طریق به عدم افکندن وجود خویش است که نوری می شوند و نور رحمت را از خود می جهانند و به جهانیان می رسانند از طریق بلا پذیری و مصیبت پذیری به خاطر خدمت به وجود جاهلان و کافران و اشقیاء . و اینست که منورترین نور رحمت خدا را از بلاپذیرترین انسانها در تاریخ در می یابیم همچون مسیح و حسین . رحمت خدا از وجودشان به واسطه زحمت و مشقتی که بر خود می گزینند متجلی و منور می شود .

۳۷۷- گفتیم که وجود ، رحمت است و رحمت عین وجود است . و انسان صاحب وجود بر خلق خدا رحیم است و نور رحمتش را به همه می رساند به طور مستقیم و غیر مستقیم . و این امرظالمان و اشقیاء و عدم پرستان و دشمنان وجود مردم را به وحشت می اندازد زیرا اینان از زحمت و زجر و عدم مردم وجود می یابند که وجودی ظلمانی و ضد وجود است . پس این اشقیاء تاب تحمل وجود این مردان خدا را ندارند و آنها را به بند می کشند تا به مردم رحم نکنند . آنان را به زندان و شکنجه و اعدام می برند تا به گمان باطل خود نور رحمت را در آنان نابود کنند در حالیکه بدین طریق این نور هزار چندان منورتر می شود و گاه به خورشیدی مبدل می شود و در تاریخ می ماند و به کل بشریت نور می رساند همچون حسین .

۳۷۸- دوستی با خدا در دوستی با مردم است که محک می خورد بخصوص دوست داشتن و خدمت کردن به دشمنان خود . آنکه ضد خود را دوست می دارد و خدمت می کند به اختیار و برای خدا ، خود می شود و به ذات خود یعنی خدا می رسد که رحمت مطلق است و ذات وجود و لذا منور و متجلی می شود از خویشتن خویش . زیرا هرچیزی به ضد خودش شناخته می شود .

۳۷۹- آنکه وجود دارد دوست دارد که دیگران هم همچون او وجود داشته باشند . همانطور که کسی هم که وجود ندارد دوست ندارد که دیگران هم وجود داشته باشند .

۳۸۰- بزرگترین رحمت بر روی زمین ، دوست داشتن و محبت است . محبت همان نور رحمت وجود است که بر دیگران می تابد و به دیگران وجود می بخشد . و اینست که تمام تلاشهای بشر برای اینست که شاید کسی پیدا شود که دوستش بدارد و از قحطی وجود نجات یابد . که عمده این تلاشها مذبوحانه و بیهوده است و عموماً نتیجه معکوس به بار می آورد .

۳۸۱- دوست داشتن وجود بخشیدن است و دوست داشته شدن هم وجود یافتن است . پس دوست داشتن یک مقام خدائی است و عین آفریدن است به روح . و کسی نمی تواند مردم را بی مزد و منت دوست بدارد و خدمت کند مگر اینکه بواسطه خدا دوست داشته شده باشد و وجودی الهی یافته باشد .

۳۸۲- همه مشکلات و عداوتها و جنگهای روابط بشری بر این منطق نهان استوار است که : چرا مرا دوست نمی داری ! این ذات منطقی هر سوء تفاهم و جنون و جنایتی است چه در روابط خانوادگی و چه در روابط اجتماعی و یا روابط بین المللی و روابط بین ملل و دول و همه جنگهای خونبار جهانی نیز .

۳۸۳- کسی که وجود ندارد رحمت ندارد و لذا نمی تواند دوست بدارد . کسی که دوست ندارد وجود ندارد فقط عدمی در صورت وجود است .

۳۸۴- همه انسانها از کمبود و فقدان یک چیز در خود رنج می برند و بلاوقفه در عطش آنند و آن وجود است همانی که عموماً آنرا عشق و دوستی و محبت می نامند . و سئوال اینست که اگر وجود ندارند پس چه می دانند که چه چیزی ندارند که آنرا طلب کنند . در حقیقت وجود دارند . ولی مثل آبی در اعماق چاهی بی انتها در ذاتشان است که بر بالای این چاه نشسته اند ولی دستشان به آب نمی رسد .

۳۸۵- کسی که تو را برای خودت و نه برای خودش دوست می دارد و صاحب وجود است دست تو را بر آب ذات وجودت می رساند و به خودت مربوط می سازد و تو را وجود پذیر می کند زیرا نظر بر ذات تو می کند بر وجود تو. زیرا وجود را می شناسد و در تو می بیند . این مقام شهادت است یعنی شاهد بر وجود بودن . « ای رسول تو را نفرستادیم الا اینکه شاهد بر خلق باشی و آنان را بشارت دهی و و بترسانی و رحمتی برجهانیان باشی » . قرآن .

۳۸۶- کسی که تمام تلاشش اینست که کسی پیدا شود تا دوستش بدارد بدان دلیل است که خودش خود را دوست نمی دارد زیرا وجودی در خود نمی یابد .

۳۸۷- انسان صاحب وجود از اراده به دوست داشته شدن به واسطه دیگران بی نیاز است زیرا خودش خود را دوست می دارد و لذا دیگران را هم بی مزد و منت دوست می دارد زیرا وجود را در آنها هم می بیند و اینست که جاهلان نسبت به چنین کسی بد گمان می شوند و تهمت ها می زنند الا اینکه این محبت راتصدیق کنند و بوجود آیند و گرنه عدو می شوند و این عداوت عدم است نسبت به وجود .

۳۸۸- انسان یا همه را دوست می دارد یا هیچ کس را . عشق به یک تن از جنس محبت نیست بلکه شهوت و حرص و اراده به تملک و بلعیدن دیگری است که نشان اشد بی وجودی و قحطی وجود است .

۳۸۹- آنکه همه را دوست می دارد گاه به کسی می رسد که او نیز صاحب وجود است و محبت متقابل رخ می دهد که این عشق عرفانی است که وجود بخش ترین واقعه در تاریخ بشر است که البته بس کمیاب است . مثل عشق مولانا و شمس . از چنین عشقی لقاءالله ممکن می شود و قیامتی پدید می آید .

۳۹۰- انسان بی وجود بمانند کوزه ای خالی یا چشمه ای خشک یا آبی شور و تلخ است .

۳۹۱- روابط حریصانه و شهوت بار حاصل بی وجودی و فقدان محبت است که عاقبت به تهمت و عداوت می رسد .

۳۹۲- انسان بی وجود فقط از طریق بستن خود به اشیاء و موجودات بیرونی است که به حداقل احساس وجود می رسد و این بستن و بسته شدن به دنیای بیرون و آدمهایش از جنس حرص و شهوت و جنون است که عشق می نامندش جهت تقدیس این حقارت و اسارت .

۳۹۳- ثروت پرستی و شهرت طلبی معلول بی وجودی انسان است که انسان این بی وجودی را در میان موجودات دیگر گم و گور می کند . اینست که برای چنین انسانی چیزی هولناکتر از تنهایی و بی کسی نیست . زیرا خود را با عدم خود روبرو می بیند و براستی احساس نابودی می کند . مدنیت حاصل گریز انسان از این احساس است و همین امر است که انسانهای بی وجودتر در شهرهای شلوغتر ومتراکم تر بیشتر احساس امنیت می کنند .

۳۹۴- پیدایش شهرهای بزرگ در عصر جدید دال بر اشد بی وجودی انسان مدرن است که این بی وجودی حاصل حاکمیت مطلقه صنعت و تکنولوژی بر روح انسان مدرن است و از خود بیگانگی و تناسخ انسان در اسفلی ترین جلوه از عالم جمادی که همان کالاهای صنعتی است . صنعت که ظهور دوزخ از عالم ماده است عرصه عدمیت است که بر انسان مستولی شده است و احساس نابودی بشر صنعتی موجب تمرکز و تراکم روز افزون شهرها گشته است . در این شهرها همه حواس و هوش آدمی تعطیل و مستهلک است که آدمی در بیهوشی به سر می برد .

۳۹۵- حیات رحمانی ترین جلوه هستی است که درتمدن صنعتی روبه تحلیل و نابودی است و لذا بشر شهر نشین صنعتی در شقیانه ترین شرایط وجودی زیست می کند و برای کتمان و رهایی از این نابودی نیازمند تخدیر و مدهوشی است که هوای آلوده و آلودگی صوتی خود زمینه تخدیر و مدهوشی بلا وقفه است .

۳۹۶- عصر اصالت صنعت و تکنولوژی عصر نبرد با حیات طبیعی است و این همان نبرد بر علیه وجود رحمانی و روحانی است . زیرا ذات رحمت خدا بر بشر در این عصر وارونه گشته است چونکه کل جهان هستی ساجد و مسخر وجود انسان است ولی در عصر حاکمیت تکنولوژی این حق وارونه شده است و انسان خادم و اسیر مخلوق خود یعنی صنعت شده است و تحت فرمان آن آمده است و آنرا می پرستد . و اصلاً کل حیات و طبیعت زمین به پای این حاکمیت قربانی می شود . پس تمدن مدرن صنعتی ، تمدنی ضد رحمانی است و آشکارا عدم را می پرستد و لذا مسلط ترین فلسفه حاکم در این دوران همان نیهیلیزم (نیست انگاری) است .

۳۹۷- امروزه دیگر تکنولوژی حتی در خدمت رفاه حیوانی بشر و توسعه بولهوسی های او نیست بلکه هر تکنولوژی جدیدی در مثبت ترین حالت مترصد حل و فصل مشکلات و دردهائی است که خود تکنولوژی در مرحله قبل برای انسان پدید آورده است آنهم هر آنکه بتواند انسان را به عنوان پرستنده و حافظ خودش زنده نگاه دارد . امروزه تکنولوژی هویتی ضد انسانی یافته است .

۳۹۸- برای انسان تکنولوژی پرست دیگر خدا منشأ رحمت نیست . بلکه خود تکنولوژی خدای رحمان و رحیم بشر شده است . یعنی چشم رحمت بشر به تکنولوژی است یعنی به مخلوق خودش که کانون شقاوت فزاینده است .

۳۹۹-خداوند قرآن را شفا و رحمتی برای مؤمنان خوانده است این بدان معناست که کفر و جهل را بیماری و شقاوت می داند که کانون هر دو دل انسان است و لذا در قرآن علت کفر کافران بیماری دل است . از این رو کافران پنداشتند که منظور از شفا همانا شفای بدن است و لذا آیات قرآن را با آب حل کردند و خوردند و مالیدند یعنی کاغذ و مرکب را همچون گیاه داروئی به کار گرفتند .

۴۰۰- همانطور که خداوند قرآن را موجب هدایت مؤمنان خوانده است موجب شفای آنان هم می نامد شفایش از بابت رحمت آن است که دلها را از شقاوت نجات می دهد زیرا بیماری دل همانا جهل و کفر است و شفا و رحمت قرآن هم از نور علم و معرفت است و این یعنی عرفان درمانی و علم درمانی .

۴۰۱- بازهم معلوم شد که علم موجب رحمت صاحبش می شود در حالیکه یکی از ویژگیهای مشترک اکثر دانشمندان مدرن همانا بی عاطفگی و شقاوت آنهاست و این بدان معناست که اینان فاقد علم هستند و آنچه که دارند جهل مرکب است .

۴۰۲- بخصوص علم طب که مستقیماً با جان آدمی کار دارد بایستی رحیم ترین علوم باشد و اطباء هم مهربانترین انسان باشند . در حالیکه امروزه اکثر اطباء از شقی ترین مردمانند و این بدان معناست که فاقد علم هستند یعنی پزشکی مدرن هم علم نیست و جهل مرکب است .

۴۰۳- علی ع پیامبر اسلام را بزرگترین طبیب تاریخ و قرآن را بهترین نسخه درمان همه امراض بشرمی نامد . این بدان معناست که همه امراض بشری از جهل است که دل را سخت و شقی می سازد و جریان حیات را مختل می سازد . یعنی علم و معرفت حقیقی دارای ذات رحمت و شفاعت و سلامت است و ما این حقیقت رابه تجربه آزموده ایم و به آن ایمان داریم و این نوع شفا و درمان را عرفان درمانی نامیده ایم .

۴۰۴- همانطور که اکثراً داروها ظاهری تلخ دارند علوم و معارف حقیقی هم به ظاهر تلخ می نمایند ولی این تلخی حاصل رحمت و شفاعت است که تقویت کننده وجود هستند .

۴۰۵- شناختن و علم ومعرفت یافتن جریان آفرینش از عدم به وجود است و یا جریان به شهود آوردن پدیده های غیبی می باشد و بدون شک چنین خلاقیتی مستلزم رحمت و عطوفت و بلکه عشق و کرامت است . توجه کنیم که انسانهای بخیل و شقی و نامهربان تا چه حدی از تفکر و تعلیم و معرفت بیزارند .

انسان شقی همانقدر که با دیگران نامهربان است با خودش هم چنین است و لذا نه میلی به فهمیدن و کسب علم دارد و نه میلی به فهماندن و تعلیم دیگران .

۴۰۶- انسان بایستی بخودش رحیم و بلکه عاشق باشد تا بخواهد و آفاق و اعماق وجود خود را توسعه بخشد و وجودی برتر یابد . این امر درباره دیگران هم مصداق دارد . پس علم و رحمت دو روی سکه واحدند و آن وجود است .

۴۰۷- پس آن علمی که با شقاوت قرین است علم نیست بلکه فن تصرّف و استکبار و سلطه بر وجود دیگران است و این علم نابود سازی است که دارای ذاتی متضاد با علم حقیقی است که وجود آفرین می باشد .

۴۰۸- یکی از هولناکترین شقاوتها در طول تاریخ بشری بر خاسته از بخل و عداوت علمای استکباری بر علیه علمای رحمانی بوده است . بخصوص علمای دینی مستکبر و ضد مردم بر علیه علما و عرفای وجود آفرین و مردم دوست با حمایت از حاکمان جور به صدور فتوای ارتداد برعلیه این علمای رحمانی پرداخته اند . ابن عربی از بزرگترین علما و عرفای رحمانی تاریخ اسلامی می گوید که شقی ترین گروهی که در مقابل ظهور امام زمان می ایستند علمای رسمی دین هستند . چرا ؟

۴۰۹-تحصیل علم یا به نیت و احساس رحمانی است که در خدمت احیاء و اعتلای جوهری وجود خویش و دیگران است و یا به نیت برتری جوئی نسبت به دیگران و سلطه است که برخاسته از حس بخل و شقاوت است . در حالت اول علم حقیقی و وجود آفرین حاصل می آید و در حالت دوم هم علم بغی (سلطه) پدید می آید که ابزار تحقیر و تسلط بر دیگران است و مولّد شقاوت و نابودی است . حال این علم اگر دینی باشد در هر دو حالت به اشد نتیجه می رسد یا به اشد خلاقیت و رحمت و محبت می رسد یا به اشد ستم و سلطه و شقاوت و نابود سازی . و این دو نوع علم طبعاً در اشد تضاد با یکدیگر قرار می گیرند که تضاد وجود و عدم است و رحمت و شقاوت و بدون شک علم بغی و حاملانش در خدمت طاغوت زمانه قرار می گیرد که دشمن وجود مردم است .

۴۱۰- بدین ترتیب است که شاهد دو نوع دین هستیم و دو نوع اسلام و دو نوع تشیع . که یکی دین رحمت است و شفاعت و هستی بخشی . و دیگری دین شقاوت و حقارت و نابود کننده است .

۴۱۱- از آنجا که دین و باورها و معارف دینی برخاسته از ذات وجود است و جاودانگی آنرا مد نظر دارد بنابراین از هر دو نوع کافرانه و مؤمنانه اش شدیدترین اثر را بر حیات و هستی انسان بر جای می نهد و براستی سرنوشت آفرین است و بدانیم که دین و اسلام و تشیع کافرانه هم داریم همانطور که در قرآن کریم آمده است که کافران خداوند را در جائی بسیار دور می خوانند ولی خدای مؤمنان از رگ گردن به آنان نزدیکتر است و مقیم دل آنهاست . پس دین کافرانه موجب اشد از خود بیگانگی است که اشد نابودی را پدید می آورد و دین مؤمنانه هم بعکس موجب اشد یگانگی با خویشتن است که وجود یابی و وجود پذیری می باشد و حامیان و حاملان علوم رسمی دین همانا حامیان خدای کفرند که در آسمانهاست و پیروان این دین از خود بیگانه و نابودند و لذا به آسانی تحت تصرف حاکمان جبار در می آیند در حالیکه دین ایمانی و عرفانی موجب وجود است که مولد قدرت آزادی و استقلال عمل است و به آسانی تحت سلطه ستم و حاکمیت طاغوت در نمی آید . پس طبیعی است که عالمان دین رسمی همواره مستقیم و غیر مستقیم حامی سلطه و ستمگران هستند و شقی ترین دشمن عالمان رحمانی – عرفانی می باشند .

۴۱۲- واضح است کسی که خداوند را در درون خود می خواهد و می خواند وصال و رحمت را جستجو می کند و کسی که خدا را در برون از خود و در آسمانهای دست نیافتنی می خواهد قهر و غضب و قحطی را می جوید و می یابد . آن یکی وجود می یابد و این یکی عدم وجود را .

۴۱۳- همه احکام شرع راه و روش نزدیکی به دل خویش است و دوری از گل و دنیا و اهلش . نماز که اصلاً بر نیت تقرب الی الله است و خدا هم که خانه اش در دل مؤمن است و لذا امر نماز هم فقط به مؤمنان است که خدارا در دل خود می خوانند . روزه هم آشکارا دوری از رزق بیرونی و رویکرد به رزق روحانی در خویشتن است و انفاق و زکات هم جدا شدن از دنیاست و آویزه های دنیایی را از خود کاستن است جهاد و حج هم درست همین هدف را داراست . این احکام بهمان شدت که راه رسیدن به خود را تسریع می کند

اگر به قصدی معکوس به کار رود موجب اشد دوری و بیگانگی از خود می شود و همان مذهب ضد مذهب است پس دین به معنای راه هم راه رسیدن به وجود است و هم راه گم شدن از وجود : دین رحمت و دین ذلّت .

۴۱۴- پس دین خدا هم می تواند سبب کمال رحمت و عزّت وجود گردد هم اشدّ شقاوت و ذلّت و ضلالت . و متأسفانه هم طبق کلام خدا و هم تجربه تاریخی بشر ، اکثر مردمان نوع دوم را پیروی می کنند : ای فرزند آدم پس کی می خواهی بخودت رحم کنی !

۴۱۵- آیا براستی چرا آدمیزاد تا این حد بخودش بیرحم و از خود بیزار است ؟ چرا اکثر مردم به راه شقاوت و ذلت و حقارت و نابودی می روند که یا از راه انکار این رسولان است و یا بکارگیری وارونه و منافقانه آن .

۴۱۶- طبق قول قرآن کریم عده ای از مردم دعوی ارتباط مستقیم با خدا دارند و می گویند که به خود ما هم وحی می شود و نیازی به اطاعت از رسولان نداریم . گروه دیگر به تقلید از امامان و رسولان می پردازند و گروه قلیلی هم از رسولان و امامان زنده اطاعت می کنند . گروه اول را کافران گویند و گروه دوم هم مشرکان و منافقانند و گروه سوم مؤمنانند و خداوند در قرآن می فرماید که : آنانکه از رسولان اطاعت می کنند از خدا اطاعت می کنند و اینان اهل رحمت و هدایت هستند . یعنی رسولان و امامان مظهر رحمت خدا بر روی زمین هستند . چرا ؟

۴۱۷- پیروی از خدای ذهنی - آسمانی همان پیروی از خدای عدمی قبل از خلقت انسان و جهان است . اگر اطاعت از رسولان عین اطاعت از خداست پس این رسولان در درجات تجلی مظهر اراده و علم و رحمت و نور وجود و هدایت خداوند هستند و این کمال رحم و لطف خدا به مردم است . و اطاعت از رسولان عین اطاعت از خدای عرصه خلقت و وجود است و لذا موجب وجود یابی و وجود پذیری می شود . زیرا خداوند طبق حدیث قدسی چون قصد داشت که خود را معرفی و آشکار سازد دست به کار خلقت جهان زد . پس رسولان الهی اعم از انبیاء و اولیای او مظاهر حضور و ظهور خدا هستند در درجات تجلی . و آیا این کمال رحمت و لطف خدا به بشر نیست .

۴۱۸- و دوره ختم نبوت در آخرالزمان که دوره ولایت وجودی و امامت است دوره تحقق رحمت مطلقه خدا بر عامه بشر است یعنی همه انسانها تحت الشعاع نور امام قادرند که به خدای وجودی خود برسند و مظهر نور وجود او باشند . و آنان همان مؤمنانی از امت محمد هستند که انبیای سابق به مقامشان در نزد خدا غبطه می خورند طبق حدیثی از رسول اکرم ص . و این همان صراط المستقیم است که به قول علی ع راه معرفت نفس است . و این رحمت مطلقه خدا بر بشر است . آیا نه اینست !

۴۱۹- پس واضح است آنکه از طریق معرفت نفس به حقیقت وجودی خود در خود می رسد که همان حقیقت محمدی است مظهر رحمت مطلقه خدا برای طالبان معرفت است زیرا آنکه مشمول رحمت مطلقه خدا می شود محل ظهور این رحمت هم خواهد بود . یعنی عارفان واصل مظهر رحمت مطلقه خدا در میان مردم هستند .

۴۲۰- اینست که در عصر غوغای حاکمیت شقاوت آهن و بتون و برق و بمب و نفت و تکنولوژی بیش از هر عصری رحمت مطلقه وجود عارفان درک و کشف می شود و اینست راز رویکرد جهانی بشریت به عرفان و عارفان بعنوان آخرین دربهای رحمت خدا بر روی زمین .

۴۲۱- در نقطه مقابل رحمت ، خواری و ذلت و عذاب است که انواع و درجات عدم را تداعی می کند . و عدم البته نابودن مطلق نیست بلکه دارای وجودی موجود و محدود و معین و معروف نبودن است درست مثل خدا . پس ذلّت و عذاب که به ظاهر ضد رحمت است موجب تقرب انسان به کانون و ذات رحمت می شودو لذا پس از هر ذلت و عذابی یک گشایش برتر و غیر قابل تصور رخ می دهد پس هر ذلتی سبب یک رحمت دگر و برتر است . پس در حقیقت چیزی به نام ذلت و عذاب و عدم ، واقعیت وجودی ندارد و وصفی انتقالی است و آنچه که واقعیتی جاوید است رحمت است در درجات . و لذا دوزخ هم امری موقتی است و پلی برای رسیدن به رحمتی برتر است .

۴۲۲- انسان هرگز حتی بواسطه شدیدترین عذابها هم میل ندارد که نابود شود بلکه می خواهد که از شرّ موجودیت محدود و خاکی رها شود و به وجود مطلق لامتناهی ملحق گردد . پس هرعذابی آدمی را به وجود لا متناهی مایل و هدایت می کند .

۴۲۳- انسان برای جهش به درجات برتر وجود بایستی از نردبان عدم بالا رود و از پل صراط بگذرد و خدایش را یعنی وجود لامتناهی نامحدود را دیدار و درک کند . این همان معنای موتهای ارادی در عرفان عملی است .

۴۲۴- حس عدم به مثابه لمس ذات حق در خویشتن است و اینست که به قول قرآن کریم خداوند به میّت بیش از هر زمانی نزدیک است . خیر و ثواب تشییع جنازه از همین بابت است .

۴۲۵- به طور کلی باید گفت که قلمرو قهر و غضب و عذاب در فاصله بین رحمان و رحیم است . یعنی در فاصله بین هر آنچه که به تو داده شده است و آنچه که هنوز داده نشده است و یا بر تو معلوم نیست و خلاق نگشته است . پس بایستی از داده شده ها بگذری تا به چیزی برسی که قراراست داده شود و لذا بلافاصله پس از بسم الله الرحمن الرحیم در سوره حمد ، الحمدلله رب العالمین آمده است یعنی سپاس ربوبیت پرور دگار از بابت رحمت برترش که تا لحظه ای قبل کفرانش می کردیم زیرا هنوز بر ما معلوم نبود و فقط خسران رحمانیت را می دیدیم .

۴۲۶- در حقیقت رحمانیت حق در انسان همان قلمرو دنیا و محسوسات ومعلومات است ولی رحیمیت حق عرصه آخرت است که وجود برتر است و سمت تعالی وجود است .

۴۲۷- در قرآن کریم می خوانیم که خداوند رحمت را بر خود واجب ساخته است . این رحمت همان خلقت است که کمالش ارحم الراحمین است که مقام خلافت اللهی انسان است .

۴۲۸- و هرکسی که علمش به رحمت خدا بیشتر باشد از رحمت بیشتری برخوردار می شود یعنی هرکه بداند که خداوند صاحب رحمت است همان مقدار از رحمت علمش را می یابد که البته به مناسبت معنای رحمت این رحمت یافته شده بسیار بیشتر از علم آنست . پس علم ، مخزن رحمت خداست و علمی که کاشف و درک کننده دربهای رحمت خدا نباشد اصولاً علم نیست .

۴۲۹- از این منظر است که بهتر درک می کنیم که چرا خداوند مؤمنان را بدلیل سوء ظنشان نسبت به خدا عذاب می کند . این عذاب عین تحقق سوء ظنشان است . از این آیه یک قانون کلی حاصل می شود و آن اینکه آدمی بر اساس باورهایش زیست می کند ولی با اینحال خداوند اکثر سوء ظن های بشری را می بخشد و گرنه ناباوری انسان درباره حیات اخروی بایستی مرگ انسان را مترادف نابودی اش سازد ولی باورهای رحمانی و رحیمی انسان جمله محقق می شود و اینست که گفته شده است که انسان بواسطه اندیشه خیرش اجر داده می شود حتی اگر به آن عمل نکند .

۴۳۰- هر اندیشه و گمانی درباره خدا عین باورهای انسان درباره غایت و حق وجود خویشتن است و اینست که می فرماید هرکه خدارا فراموش کند خدا هم او را از یاد خویشتن خودش می برد و هرکه از یاد خودش برود از وجود رفته است و برای خودش وجود ندارد ولی خداوند او را بواسطه بلایا به یادش می آورد و این عین رحمت است .

۴۳۱- بنابراین تفکر درباره ابعاد لامتناهی رحمت خدا ، رحمانی ترین و رحیمی ترین و مفیدترین و خلاق ترین تفکرات بشر است زیرا همان مقدار درک او از رحمت خدا مشمول وجودش می شود و هرچه بر مقدار این رحمت در اندیشه اش بیفزاید وباورکند می یابد و می شود .

۴۳۲- پس اندیشه در رحمت خدا و غایت و مطلق این رحمت عین خلق مختارانه و خدائی خویشتن است به اراده انسان .

۴۳۳- به زبان ساده هرکه خداوند را مهربانتر و بخشنده تر بداند نسبت بخودش چنین می شود یعنی همانقدر از رحمت در او جاری می شود . و این حقیقت اختیار انسان در خلقت و سر نوشت خویش است و

مصداق این آیه که «خداوند در حال خلق انسان وی را شاهد قرار داده است . » تا هر پیشنهادی دارد بدهد و اینست حق مسئولیت انسان درباره اعمال و افکارش .

۴۳۴- پس درک می کنیم که ذهن و قدرت اندیشه و تخیل کانون همه رحمتهای خلاق خداست . به بیان دیگر قدرت اندیشه انسان عملاً همان قدرت خلاقه انسان در خلقت خویشتن است و از آنجا که آفاق خیال در آدمی بی انتها و مطلق است پس انسان این امکان را دارد که خود را بهر گونه که می خواهد بیافریند و اینست معنای دیگری از ارحم الراحمینی خدا به انسان .

۴۳۵- پس ذهن و اندیشه گری انسان درب ورود انسان به قلمرو رحمت مطلقه خداست . همانطور که امام باقر نفس ناطقه (ذهن) را در انسان حضور الوهیت خدا می داند . به بیان دیگر می توان ذهن آدمی را همان عرش رحمان دانست . همانطور که دلش را هم بایستی عرش رحیم دانست .

۴۳۶- پس تفکر شاه کلید گشایش درب رحمت خداست و تفکر درباره رحمت خدا صراط المستقیم رسیدن به رحمت مطلقه خداست . بخصوص که حضور خداوند در وجود خویشتن مخاطب باشد و نه در آسمان . هرچند که خداوند در آسمانها هم حضور دارد و هیچ جا بی حضور او نیست و اینست که تفکر برترین عبادات است و تفکر درباره حضور خدا در خویشتن کمال عبادت است و کمال رحمت .

۴۳۷- پس علمی عالیتر و مفیدتر و خلاق تر از علم به رحمت خدا در خویشتن نیست . این همان علم خلاق است .

۴۳۸- آنچه که به عذاب و ذلتی پایان می بخشد و بلکه آنرا تبدیل به رحمت و محبت الهی می کند کشف و درک رحمت خدا در ماهیت آن عذاب و ذلت است .پس علم رحمت براستی علمی خلاق و دگرگون کننده است و بدین واسطه است که خداوند همه بدیها و گناهان آدمی را تبدیل به حسنات می سازد .

۴۳۹- پس اینک بهتر درک می شود که براستی بواسطه علم و معرفت خاصه علم بر رحمت خدا می توان از عدم ،وجود ساخت پس این علم خدائی در نزد انسان است که انسان را براستی جانشین خدا می سازد یعنی خلاق می سازد .

۴۴۰- بدینگونه است که علوم تکنولوژیکی بشر در پیشرفته ترین مقامش نیز در قیاس با علم نفس (عرفان) بازیچه ای بیش نیست که گاه باعث هلاکت انسان است همانطور که می فرماید : کافرا ن می گویند که ما عالمان هستیم در حالیکه جاهلند و نمی دانند و آنچه که تحت عنوان علم در نزد آنهاست بازیچه ای است که بواسطه آن رسوا و هلاک می شوند .

۴۴۱- اساس هستی شناسی ، شناخت رحمت و کرم خدا در عالم وجود است و این اساس شناخت شناسی نیز می باشد زیرا قلمرو رحمت خدا در بشر همان تفکر و شناخت اوست .

۴۴۲- پس بازهم واضح تر شد که تفکر در باب بسم الله الرحمن الرحیم به مثابه تفکر در کل قرآن است و بلکه تفکر درباره مغز و جان و روح قرآن است و جهان و انسان .

۴۴۳- غایت رحمت ، دیدن وجود در عدم است . پس رحمت شناسی بستر علم توحید است و درجات توحید درجات رحمت خداست و این علم را که عالیترین علوم است بدون درک رحمت مطلقه خدا نمی توان یافت . توحید ظهور عشق است .

۴۴۴- پس بسم الله الرحمن الرحیم براستی حامل همه علوم و حکمت هاست و همه اسمای الهی و نیز کل قدرت خلاقه پروردگار بالقوه و فعل و این مکاشفه از شب بیست و یکم ماه رمضان آغاز شد که به همراه امامم به خون خودم غلطیدم و صبح عاشورای همان سال کامل گردید یعنی شهادت کمال رحمت خدا در انسان و بر انسان است که واقعه توحید است که منطقش سوره حمد است که زبان واحد انسان و خداست .

۴۴۵- « پروردگارا بر علم من بیفزای و مرا بر ظالمان یاری نما » این دعا در کتاب خدا دال بر این حقیقت است که ظالمان دشمن علم و عالم هستند زیرا ظالمان عدم پرست و جهل پرست و تاریکی پرست

هستند و موجودیت خود را در گرو تحقیر و نابودی مردم می بینند و علم موجب احیای حیات و هستی انسان است و انسان به میزان حیات و هستی خود تن به ظلم و تحقیر و اسارت نمی دهد . زیرا علم حقیقی موجب کشف و گشایش رحمت های برتر خدا می شود و رحمت موجب قدرت وجود و شجاعت در قبال عدم است و اینست که ظالمان تحمل علم و عالم را ندارند .

۴۴۶- اگرعلم ، بانی و حامی وجود انسان است پس علم حقیقی موجب خود کفائی و بی نیازی انسان از غیر خود می شود و هر علمی که موجب بستگی و اسارت و نیاز انسان به غیر خود می شود ضد علم است یعنی علم بغی است . علم بغی تحت عنوان ارتقاء و توسعه رفاه به فریب شعور بشری می پردازد . زیرا ظالمان بر نیازها و بستگی های انسان به غیر خودش سلطه می رانند . زیرا انسان به میزان بستگی هایش به دنیای بیرون است که ظلم می پذیرد .

۴۴۷- ذات علم بر احدیت و صمدیت حق استوار است یعنی بر اتکای به نفس و یگانگی و بی نیازی استوار است . این ویژگی و شاخص علم از غیر علم است .

۴۴۸- تجربه حیات و هستی انسان در عالم خاک فقط برای این هدف است که انسان ثابت کند و به این حق برسد که بدون خاک و فراورده های مادی هم می تواند زنده باشد و هستی داشته باشد و علم برای همین امر است و رحمت خدا هم بر همین اساس است که دارای معنائی مطلق می شود .

۴۴۹- « جز خدا همه دشمن من هستند » این سخن ابراهیم ع در قرآن است که هستی ویژه خود را تعریف می کند و هستی همه ابراهیمیان را که وجود را به یقین شناختند و غیر او را خصم یافتند یعنی وجود را یعنی خدارا در خود شناختند و کافی یافتند . این ادعا دال بر علم وجود است وجودی که رحمت مطلق است و ابراهیم نخستین کسی بود که این علم را به تمام و کمال یافت ووجود پذیر گردید یعنی امام شد . چون از همه موجودیت های بیرونی خود گذشت و در ماجرای ذبح اسماعیل حتی از نبوت و رسالت خود هم گذشت همانطور که حسین ع در خروج از مراسم حج از امامت خود در بیرون گذشت.

۴۵۰- پیامبر اسلام در آخرالزمان که عصر ختم نبوت است علماء را ورثه انبیاء خوانده است که فقدان پیامبران را جبران می کنند . این بدان معناست که در آخرالزمان نبوت در اهالی معرفت تبدیل به علم می شود . و برخی پنداشته اند که این علمی که جایگزین نبوت است همین علوم اروپائی مثل فیزیک و شیمی و زیست شناسی و روان شناسی و اقتصاد و امثالهم می باشد که مرحوم مطهری از پیروان این نظریه بغایت خطرناک بود که از استادش علامه طباطبایی و او از ملاصدرا به ارث برده بود همانطور که ملاصدرا آموزش فلسفی را مترادف ایمان می دانست و مرحوم علامه طباطبایی هم حکمت را همان فلسفه می دانست و اندیشه ای خطرناکتر از این در معرفت دینی دوران ما پدید نیامده است که نهایتاً به مکتب اصالت تکنولوژی می رسد که حاکمیت کفر آشکار است که امروزه همه ملل و دول اسلامی به آن مبتلایند .

۴۵۱- در آخرالزمان اشد شقاوت و نابودی از بطن علوم فنی و تکنولوژی به عرصه ظهور رسیده است : شقاوت علمی !!

۴۵۲- آن علم و علمائی که ورثه و جانشین انبیای الهی در آخرالزمان هستند عرفان و عرفای حقه هستند که مظاهر علم و رحمت خدایند.

۴۵۳- البته به بسیاری از مسائل شرعی و فقهی می توان از طریق علوم فنی دست یافت یعنی آن بخش از احکام دنیوی دین که در فقه سنتی و خبری پاسخی ندارد و یا مشکوک است در علوم تجربی قابل حل و فصل می باشد بشرط آنکه متکی به عقل دینی و معرفت توحیدی باشد . ولی آن علمی که در آخرالزمان جایگزین نبوت می شود این علوم نیستند زیرا نبوت فقط احکام شرع نیست بلکه احکام وجود است . احکام طریقت و حقیقت اساس نبوت است که بدون آن احکام شرع هم مسخ و بی ارزش می شوند

۴۵۴- یقین علمی و رحمت وجودی مردان خدا در میان مردم است که مردم را به دین خدا و شریعت مشتاق می کند و گرنه شریعت بدون وجود این علما و اولیای الهی به سرعت از محتوا و روح هدایت تهی شده و به نفاق می گراید .

۴۵۵- این رحمت وجودی محمد مصطفی بود که در مدتی کمتر از ربع قرن نیمی از جهان را فرا گرفت و شقی ترین و وحشی ترین اقوام بشری یعنی اعراب را متمدن ساخت و نه فقط احکام شریعت که در نیمه دوم رسالت نازل شدند . این آن حقیقتی است که متأسفانه در نزد علمای رسمی و روحانیون ما به نسیان رفته است لذا فقاهت هم در میان مردم ما در حال فراموشی است و خود علما هم با آن به بن بست رسیده اند و علوم مدرن جای آنرا گرفته اند و لذا فقهای ما بدون مشورت با یک گردان دانشمند قادر به صدور هیچ فتوا و حکمی نیستند و این پایان عمر تاریخی فقاهت خبری و علوم رسمی دین است .

۴۵۶- اگر قرآن کتاب مسلمانان است که کتاب رحمان و رحیم است پس دین و فقاهت هم بدون انسانهای رحمانی و رحیمی قادر به ادامه حیات نخواهد بود و اینست که دین و خاصه اسلام در نظام فقهی و حکومتی خود به سوی شقاوت و جباریت می رود و این پایان عمر تاریخی اسلام منهای رحمت است زیرا اسلام دین رحمت مطلقه خداست که پیامبرش هم مظهر رحمت خدا بر بشریت است .

۴۵۷- رحمت مطلقه خداوند چون به عالم مخلص روی می کند بمانند تیری از عالم غیب ذاتش را نشانه می گیرد و او را تا قلب عدم می کشاند و آنگاه او را به هستی برتری بالا می کشد و باید دانست که این عدم نابودن نیست زیرا نابودی فقط یک ایده محال است بلکه این عدم همان ذات حق است که لمس می شود .

۴۵۸- البته عارفان واصل و عالمان کامل همواره بلاوقفه مماس بر ذات خدایند که این همان مقام بقای در فناست که مقام رحمت مطلقه اوست .

۴۵۹- این رحمت مطلقه در همه انسانها حضور دارد و تفاوت فقط در درک و عدم درک آن است . وقتی می فرماید که از رگ گردن به انسان نزدیکتر است یعنی اینکه از خود انسان به انسان نزدیکتر است . درک این معنا عین درک رحمت مطلقه است .

۴۶۰- انسان وقتی در خود نظر و تأمل می کند در می یابد که حقیقت وجودی او بسیار برتر از آن چیزی است که هست و می پندارد که هست و می تواند باشد و در هر درجه ای از تکامل عرفانی و جودی اش بازهم این وجود برتر در اندرون او حاضر است و آن همان خداست که از انسان به خود او نزدیکتر است و اینست معنای سخن علی ع که : خدا همان خود خود انسان است و این خود خود هرگز قابل حصول ووقوع نیست زیرا الله اکبر ! و این بیان دیگری از رحمت مطلقه اوست که وجود آدمی را لامتناهی و مطلق کرده است و از وجود خودش به انسان وجود بخشیده و او را جانشین کرده است .

۴۶۱- پس بازهم بهتر درک می کنیم که انسان به میزانی که خود را می شناسد وجود می یابد و می پذیرد و می بیند که این خود همان خداست. و یک خود در پی خود دیگر و برتری روانست تا به او ملحق شود و این سیروسلوک الی الله است. و هرگاه این الحاق صورت گرفت توحید رخ نموده است و اینست انسان کامل و مقام بقای در فنا. فنای خود در خود خود (خدا). و این مقام شهادت است. شهید شدن خود در خویشتن خویش.

۴۶۲- این احساس دوگانگی وجودی (خود و خود خود) بدان معناست که انسان هرگز تنها نیست همانطور که آشکار می فرماید:«هر کجا که باشید او با شماست.» آنهائی که احساس تنهائی و بیکسی و هراس دارند او را در خود فراموش کرده اند که در واقع خود خودشان را فراموش کرده اند همانطور که می فرماید:هرکه خدا را فراموش کند خدا هم خود او را از یاد خودش می برد. این همان غفلت و کفر است.

۴۶۳- آیا چه رحمتی برتر از اینکه خداوند همواره با انسان است و در حالیکه انسان خوابش می برد او بیدار و حافظ اوست. و چه گناه و کفری برتر از اینکه آدمی او را در خود از یاد ببرد و بنده غیر خدا در بیرون شود.

۴۶۴- باز هم بهتر درک می کنیم حقیقت این سخن را که : هر که خود را شناخت خدا را شناخت. و هر که او را شناخت وجود را شناخت و وجود یافت.

۴۶۵- بی تردید خدا فروشان دربازار دین دشمن این خدای وجودی افرادند یعنی خصم معرفت نفس هستند زیرا در اینصورت دکان دین تعطیل می شود.

۴۶۶-این «خود» نقد و محسوس هر کسی رحمانیت وجود است و آن «خودِ خود» هم رحیمیت وجود است که هر دو از اوست و اوست . پس بسم الله الرحمن الرحیم ، یعنی پیش بسوی وجود خویشتن ! رجعتی بخویشتن خویش ! پس بسم الله الرحمن الرحیم تفسیر وجود انسان است . و انسان هم تعیّن بسم الله الرحمن الرحیم است .

۴۶۷- «هر کجا که باشید او با شماست» - این معیّت خدا با بشر است که رحمانیت اوست که آنرا در معنای خود یا من درک می کنیم . «ما از رگ گردن به او نزدیکتریم » که این همان خود خود یا ضمیر ناخودآگاه و من برتر است که رحیمیت اوست . که در اینجا از ضمیر ما استفاده شده است زیرا «خویشتن خویش» جمع است و رویاروئی من و خودم می باشد . پس منی جز خدا نیست . و خدا منان است یعنی من کننده انسان است .

۴۶۸- پس درک می کنیم که هم خود یا من هر فردی خداست و هم خویشتن خویش او خداست . پس انسان کدامست و کجاست ؟ آن فرد سومی است که این حقیقت وجودی را درک می کند و بدینگونه وجود می یابد . پس هر که خود را شناخت وجود یافت و هر که خود را نشناخت نابود است .

۴۶۹-پس می بینیم که وجود یافتن واقعه شاهد بودن است و لذا می فرماید که انسان را در حال خلقش شاهد بر خلقش گرفته است . پس در خلقتش هیچ جبری نیست و انسان در لحظه به لحظه خلقش شاهد و ناظر و حاضر است و خدا به نظر انسان است که او را می آفریند هر گونه که بخواهد و لذا مسئول وجود خویش است . این نیز بیان دیگری از رحمت مطلقه است .

۴۷۰-پس وجود خدا نیازی به اثبات ندارد کافیست که آدمی در خود نظر کند و ببیند . و لذا می فرماید : پس چرا در خود نگاه نمی کنید ! قرآن –

۴۷۱- پس انسان بی خدا نداریم فقط انسان آگاه و ناخودآگاه داریم .

۴۷۲- کسی که خود را می شناسد می داند که خود نیست بلکه اوست . و این هویت انسان است . پس انسان با هویت یعنی انسان با خدا در خویشتن .

۴۷۳- همه شقاوتها و مظالم بشری حاصل این امر است که وجود را از خود می داند و من است . این من هم منشأ همه دروغهاست زیرا دروغ است و هم منبع شقاوت و ظلم است الا اینکه خدا را در خود بشناسد و هو شود و با هویت گردد که در اینصورت رحمان و رحیم می شود .

۴۷۴- و هو الظاهر و الباطن – و اوست ظاهر و باطن . این ظاهر و باطن که هر دو خداست همان خود و خویشتن خویش است – آن من ظاهری و بیرونی و محسوس و آن من باطنی و نهان : من رحمانی و من رحیمی ! یا من هو : ای منی که اوئی !

۴۷۵- و رحمتی برتر از این نیست که انسان سرچشمه رحمت را در خودش بیابد . و آن جز بواسطه معرفت نفس نیست . پس معرفت نفس و عرفان تنها علم رحمانی و رحیمی است و لذا صاحبان این علم جمله منشأ رحمت خدا بر خلق هستند و فاقد هر حرص و بخل و حسدی می باشند به عکس علوم اکتسابی و عاریه ای که وجود را دچار قحطی نموده و لذا از برجسته ترین ویژه گی این علما همانا بخل و حسد و حرص و سلطه و ظلم است زیرا علم خودی نیست و به وجودشان غنا و قدرت نمی بخشد . و لذا این علما حامیان درجه یک سلاطین و مستکبرین هستند . و اتفاقاً قحطی زاترین و بخل آورترین این علوم اکتسابی و عاریه ای همانا عرفان نظری و مدرسه ای است که به اشد شقاوت می انجامد . زیرا هر چه که غذا و شرابی نابتر و لذیذتر باشد که دم دست آید ولی به دهان نرسد ایجاد قحطی و عطش و حرص و بخل و شهوت شدیدتری می کند و فرد را به جنون و جنایت می کشاند . این خطر بزرگ عرفان نظری بی عمل و بی پیر است .

۴۷۶- جامعه ای که عارفی را که از مظاهر رحمت خدا بر مردم است طرد و لعن می کند و یا می کشد بناگاه به اشد شقاوت و ذلت دچار می گردد . مثل بلائی که پس از واقعه کربلا بر سر اعراب آمد .

۴۷۷- هر خدمتی که به نیت مستقل ساختن دیگری از خود باشد رحمت است و در غیر اینصورت شقاوت و خیانت است . یعنی هر علمی که موجب غنای وجودی و استقلال و عزت و آزادی و هویت خود یا دیگران شود رحمت است . هر اندیشه و علمی هم که موجب چنین خاصیتی باشد رحمت است و حق است .

۴۷۸- اگر محمد مصطفی مظهر رحمت خدا بر جهانیان است بدین دلیل است که بر فقر خود فخر می کند و این صمدیت وجود است .

۴۷۹- آدمی دو نوع هستی دارد یکی هستی مادرزادی و رحمی است که هستی از غیر ولی برای خویشتن است و این هستی بخیل است . و دیگری هستی از خویشتن است ولی برای غیر . که این هستی عرفانی است و رحمانی و رحیمی که بخشنده و مهربان است .

۴۸۰- هستی عرفانی نیز از هستی مادرزادی سر بر می آورد ولی مستقل و احد و صمد می شود . و لذا همواره بین هستی نژادی و هستی نزادی در بشر نزاع و عداوت است . و آنچه کمال و انسانیت نامیده می شود خلق هستی نزادی از هستی نژادی است . آن هستی دنیوی و اولیه است و این هستی اخروی و ثانویه است . آن میراست و این ابدی . آن رحمانی و این رحیمی است . آن جبری و این اختیاری است .

۴۸۱- سوره توحید سوره وجود انسان کامل است و بیهوده نیست که در نماز پس از سوره حمد بهترین سوره های قرآنی تلقی شده است . بنابراین ارکان وجود که در بستر رحمت مطلقه خدا بنا می شود همان چهار رکن سوره توحید است که پیامبر اکرم ص هم این سوره را تبیین وجودی علی ع دانسته است که انسان کامل است . و آن چهار رکن عبارتند از : احدیت که همان یگانگی وجود است پس از دوگانگی ها. صمدیت که خودکفائی و بی نیازی وجود است . لم یلد و لم یولد که مقام نزادی و فوق علیتی وجود است و لم یکن له کفواً احد که بی تائی وجود است که همان استقلال مطلق است همانطور که مقام نزادی همان آزادی مطلق است از زمان و مکان . و در حقیقت این چهار رکن رحمت نیز می باشد زیرا وجود همان رحمت است و بلعکس .

۴۸۲- رحمت هم منشأ و بستر وجود است و هم غایت و مقصدش . همانطور که پیامبر اسلام بعنوان انسان کامل مظهر رحمت خدا بر بشریت است و رحمت هدف رسالت و نبوت هم می باشد که خود فرموده است که : تو را به رسالت نفرستادیم مگر آنکه رحمتی بر جهانیان باشی . پس در واقع درجات کمال آدمی همان درجات رحمت است که بر چهار رکن مذکور استوار است که چهار رکن کمال انسان است همانطور که ارکان وجود خداست و سوره توحید در حقیقت تعریف وجود خداست و انسان هم بعنوان خلیفه خدا بایستی همچون خدا شود همانطور که در حدیث قدسی فرموده که از من اطاعت کنید تا همچون من شوید !

۴۸۳- از آنجا که انسان در ذات خلقتش خلیفه خدا و صاحب وجود است پس ذاتاً دارای ارکان وجود که همان رحمت است نیز می باشد ولی آدمی برای دریافت و پذیرش وجودش و شدن آنچه که هست بایستی بر این گوهره های رحمت وجودی خود آگاهی یابد و شعور و اراده و هوش و حواس و اعمالش را به این گوهره ها متصل سازد و آن جز از طریق معرفت نفس ممکن نیست . یعنی معرفت نفس شرط لازم و واجب دریافت رحمت مطلقه خداست . یعنی هر که خود را نمی شناسد از رحمت خدا بی بهره است و یا بهره اش بس اندک و سطحی و بی بنیاد است .

۴۸۴- پس در حقیقت باید گفت که رحمت ، معرفت است و معرفت عین رحمت است . همانطور که انسان همواره بواسطه بی معرفتی در حق خودش رحمت های وجودش را از دست می دهد یا می فروشد و تباه می سازد . همانطور که انسان بی معرفت بهمان میزان شقی هم هست بخصوص در حق خودش . و چه بسا شاهد کسانی هستیم که در تمام عمرشان چنان زندگی می کنند گوئی خصم خویشتن هستند و آن بواسطه بی معرفتی در حق رحمت های وجودی خویش است که ارکان اصلی این رحمت همان چهار رکن سوره توحید است .

۴۸۵- انسان جاهل کسی است که رحمت را نمی شناسد و انواع و درجاتش را تشخیص نمی دهد و تنها رحمت ممکنه در حیات را پول می پندارد که بواسطه آن می توان وجود خرید . و این جاهلانه ترین نوع رحمت شناسی و وجودشناسی است . و چنین انسانی در حقیقت اصلاً وجود را نمی شناسد و در حقیقت جز پول وجودی نمی شناسد . و این انسان عدمی و معدوم است که حتی از موجودیت حیوانی هم ساقط می باشد . و این غایت شقاوت است و ضلالت و نسیان نسبت بخویشتن .

۴۸۶- محسوس ترین قلمرو درک آدمی از رحمت همانا قلمرو رزق است اعم از مادی و عاطفی . معیشت فراوان و آسان و روابط با محبت و صفا دو تا از اساسی ترین قلمرو رحمت در حیات دنیاست . و عامه بشری در همین دو عرصه است که رحمت های وجودی خویش را از دست می دهند و مابقی عمر حسرتش را می خورند : معیشت و محبت !

۴۸۷- در محور معیشت همانا شکم قرار دارد و در محور محبت هم ارضای جنسی . پس پائین تنه آدمی اساس درک و دریافت رحمت وجودی اوست همچنین شقاوت وجودی . یعنی اساس درک و دریافت وجود و عدم ، پائین تنه است .

۴۸۸- درست است که اساس دریافت رحمت و شقاوت و وجود و عدم در پائین تنه بشر است ولی درک و فهم این دریافت در بالا تنه است یعنی در دل و اندیشه . یعنی تفسیر و قضاوت درباره رحمت یا شقاوت و احساس وجود یا نابودی با احساس و اندیشه بشر است . چه بسا انسان ثروتمندی که غرق در شکم باره گی و شهوت رانی است احساس بدبختی می کند و انسان فقیر و ناکامی احساس خوشبختی دارد و خدای را بخاطر رحمتش شکر می کند . پس کانون نهائی درک رحمت و شقاوت و وجود و عدم همانا علم و معرفت است .

۴۸۹-درک وجود و رحمت مستلزم شکر خداست و شکر واضح ترین نشانه درک رحمت و وجود است . ولی بسیار بعید است که افراد ثروتمند و غرق در عیش و شهوت اهل شکر باشند و بلکه اکثر شاکران در طبقات پائین و مستضعف جامعه حضور دارند . و این بدان معناست که میزان مصرف و برخورداری مادی انسان در حیات دنیا رابطه معکوس دارد با میزان رحمت وجودی . یعنی هر فقیر و مستضعفی لزوماً صاحب رحمت و شکر نیست ولی اکثریت قریب به اتفاق اهل رحمت و شکر در فقرائی هستند که حق فقر و استضعاف را درک کرده و بلکه آنرا انتخاب کرده اند . و لذا صاحب وجودی ترین و رحیم ترین انسانها چون محمد ص و علی ع هستند که به فقر خود افتخار می کنند و آنرا بر گزیده اند . و این دال بر حق صمدیت (بی نیازی) است که یکی از ارکان رحمت وجودی است .

۴۹۰- در قرآن کریم می خوانیم که خداوند رزق بشر را از آسمان وارد می کند نه از زمین و جهان مادی . و این یکی از اسرار قرآنی است که تبیین معقول و عارفانه نشده است تا آنجا که می دانم .

۴۹۱- آری خداوند می فرماید که رزق هر کسی از آسمان و از سمتی که نمی داند به او می رسد . یا منظور از رزق در این آیه رزق مادی نیست و یا نکته ای دگر در میان است . بقول شاعر ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت مخوری . و این عین واقعیت علمی نیز هست که همین رزق مادی بشر لااقل یک سرش در آسمانهاست همانطور که عوامل رزق در شعر مذکور هم جملگی آسمانی هستند . می دانیم که فقط همین نور خورشید نباشد اصلاً حیات بر روی زمین منقرض می گردد . و یا رزق اصلی و بلاوقفه آدمی هواست که بدون آن لحظه ای زنده نمی ماند و آنهم آسمانی است . گوئی زمین و خاک فقط سفره ای است که انسان رزقش را از روی آن بر می دارد . پس براستی منبع رزق آدمی از آسمان است و طبق علوم جدید هم ثابت شده که برای رشد یک بذر از زمین صدها عامل دخیل است که فقدان فقط یکی از آنها این رویش را ناممکن و نارسا می سازد . و بیهوده نیست که آدمی برای دریافت رحمت الهی روی به آسمان می کند . و همواره سخن از آسمان رحمت است . اصلاً خود کره زمین و انسانی که مقیم آن است در آغوش آسمان آرمیده و در گردش است و فضای لامتناهی مثل آغوش رحمت خداست که همه ذرات و کرات و جانداران در آن بسر می برند و اصلاً فضا یا آسمان که همان مکان است امکان وجود یافتن جهان و جهانیان است و همچون رَحِم است که همه را در آن می پرورد و چون کامل شدند به جهانی برتر و دگر وارد می شوند که جهان آخرت است . و رَحِم اساس رحمت است همانطور که به لحاظ لغت هم از یک ریشه اند . پس همین فضا یا آسمان مهد و بستر رحمت است زیرا امکان وجود یافتن انسان است . پس براستی رزق انسان و اساس رحمت خدا از آسمان است و از سمتی می آید که ما

نمی بینیم زیرا از هزاران سو می آید و هزاران عامل در کارند و در واقع کل کائنات به یک لحاظ فقط کارخانه تولید رزق برای انسان است که رزق شکمی فقط یکی از آنهاست . حالات و حواس و احساسات و اندیشه ها نیز انواع دیگر رزق هستند و امروزه نیز معلوم شده است که کواکب چه اثری بر روحیات و سرنوشت انسان دارند که رزق معنوی بشرند .

۴۹۲- آیا براستی می توان حتی تعداد رحمت ها و نعمات الهی را در حق بشر لیست کرد ؟ آیا این رحمت مطلقه نیست ؟ آیا این محبت الهی در حق انسان نیست ؟ آیا به این ترتیب می توان گفت که بقول خود خداوند : آیا پنداشتید که شما را به عبث و بازی آفریده ایم !

۴۹۳- نگاه کنید چند سالی که والدین برای فرزندان خود زحمتی می کشند و از رحمت وجودی فرزند هم متقابلاً برخوردار هستند با این حال تا پایان عمر و بلکه تا ابد فرزندان را مدیون خود می دانند و از آنان چه توقعاتی که ندارند که بسیاری از آنها ظالمانه اند . پس اگر والدین بخاطر این زحمات چه برنامه ها و پروژه هائی که برای فرزندان خود در سر می پرورانند آیا خداوند که انسان و جهان را از عدم آفریده و همه چیز را بخدمت انسان گرفته است آیا برای انسان هیچ فکر و هدف و آرمانی ندارد ؟ مگر می شود که اینهمه عظمت لا متناهی و رحمت و نعمات بیشمار فقط برای عیاشی بشر باشد ! هر چند که بسیاری از انسانها فقط برای عیش و بازی زیست می کنند و با اینحال باز هم خداوند رزقشان را قطع نمی کند و بلکه بیشتر هم می کند تا مپندارند که خداوند از آنها طلبکار است و منت نهاده است . آیا می توان غایت همین یک رحمت خدا را درک و هضم نمود .ولی رحمت او از این هم فراتر است و آن اینکه قصد کرده است که هر انسانی که بخواهد می تواند جانشین خدا باشد و همچون او گردد و بلکه محبوبش شود . پس بهتر است درباره واژه «مطلق» رحمتش تأمل کنیم زیرا درک رحمتش موجب برخورداری از رحمتش می باشد هر چند که بسیاری از انسانها هیچ درکی از رحمتش ندارند و باز هم از آن برخوردارند . این هم رحمتی دگر و برتر که مطلقاً نا مشروط و غیر متعهد است .

۴۹۴-آیا براستی اگر بوجود نیامده بودید چه می شد و چه می کردید ؟ هیچکاری ! اگر اندکی به این مسئله فکر کنید بهتر می توانید رحمت بوجود آمدن خود را دریابید . و آنگاه همه مشکلات شما برطرف می شد بواسطه درک رحمت بوجود آمدن : رحمت وجود و وجود رحمت !

۴۹۵- براستی که همه بدبختی های آدمی از اینست که قدر وجودش را نمی داند و خالقش را در نمی یابد و گوئی که بخودی خود از ازل بوده و تا ابد خواهد بود . هر چند که این احساس و اندیشه نیز بی هیچ تأمل و تفکری در انسان خود دال بر رحمتی دگر است و حامل حقیقتی حیرت آور است زیرا براستی هم آدمی از ازل در ذهن خدا بوده است و تا ابد خواهد بود . و بقول علی ع تا بوده آدم هم بوده است . و این بود خداست و بدان معناست که وجودی جز او نیست که به انسان بخشیده است و لذا انسان هم احساس خدائی دارد یعنی احساس وجود ! ولی جهلش موجب کفران وجود می شود و وجودش را به عذابها می اندازد . بهمین دلیل وجود شناسان و رحمت شناسان و خداشناسان کاری جز عبادت و پرستش او برای خود نمی شناسند . و بیهوده نیست که خود او هم فرموده که نیافریدم انس و جن را الا اینکه مرا بپرستند ! زیرا پرستش در ذات وجود مخلوقات است و امری وجودی است همانطور که خود او هم عاشق بر انسان است و بر انسان صلوة می کند . یعنی عشق و رحمت و لطف و کرم و ایثار عناصر ذاتی وجودند و هر که هست اینگونه است در درجات وجودش . و آنکه اینگونه نیست ، نیست .

۴۹۶- پس درک می کنیم که درک انواع و ابعاد و اعماق و وسعت رحمت مطلقه خدا به مثابه درک و دریافت کل علم و عرفان و حکمت است و اصلاً علم یعنی علم رحمت . و لذا برترین رحمت همان علم است و رحمت ، علم است و علم ، رحمت است و جز این نه علمی است و نه رحمتی . و نه وجودی .

۴۹۷- پس وجود ، علم است و علم ، رحمت است و رحمت ، وجود است .

۴۹۸- و این بدان معناست که همه اسماء و صفات الهی یکی است . و این بدان معناست که همه صفات ذاتی وجودند و وجود عین ماهیت است و بلعکس .

۴۹۹- آیه بسم الله الرحمن الرحیم در صدر سوره های قرآنی و تکرار آن در نمازهای یومیه و سرآغاز هر کاری به معنای این حقیقت است که رحمن و رحیم فراوانترین اسماء و صفات الهی است و از جمله اندک

اسمائی در قرآن است که با اسم الله آمده است در حالیکه اکثر اسمای الهی در قرآن با ضمیر «هو» می باشد مثل هوالعلی، هوالغفور ، هوالعلیم و امثالهم . و الله اسم ذات ظهور حق است که با رحمتش ظهور کرده است و رحمتش عین خلقت اوست پس اسم رحمن و رحیم ظاهرترین و همه جائی ترین اسم اوست . و علاوه بر این خود انسان هم رحمت را در محور کل زندگی و همه اعمال و لحظاتش جستجو می کند . پس خداوند بواسطه این اسم است که در همه جا بلاوقفه با انسان است که فرموده « هر کجا که باشید او با شماست» . پس اسم رحمت اسم حضور و ظهور اوست در همه حال و هر کجا . یعنی رحمت او نزدیکترین اسم و صفت او به انسان است و اینست معنای سبقت کلمه رحمت از هر کلمه و اسم دیگری که در قرآن مذکور است .

۵۰۰- «ما انسان را آفریدیم و می دانیم که هر آن دچار چه وسوسه ای است و شک دارد به خلقت جدید .... و ما از رگ گردن به او نزدیکتریم» این سخن خداوند سندی آشکار بر ادعای ما در خلقت جدید عرفانی است و وجود یافتن به اراده و معرفت خویش در حال شهادت بر خویشتن . همانطور که قبلاً نشان دادیم که آن خویشتن خویش و آن من اندرونی که شناختش موجب شناخت خداست همان خود خداست که از رگ گردن به انسان نزدیکتر است یعنی در درون اوست که بین ظاهر و باطنش حائل است . همانطور که این امر هم در قرآن مذکور است که : خداوند بین انسان و دلش حائل است . این آیات در تصدیق و روشن تر شدن این کلام علی ع است که : هر که خود را شناخت خدا را شناخت و هر که خود را نشناخت نابود است . پس بواسطه خود شناسی یعنی شناخت آن من نهان درونی ، خلقت و هستی جدید پدید می آید که اینست آن هستی خاص انسانی که خلیفه خداست . حال آیا این امکان خلقتی جدید رحمتی مطلقه نیست یعنی امکان هستی دیگری با سرنوشتی دگر که خود بخواهیم . آن خلقت اولیه رحمانی است و این خلقت عرفانی هم رحیمی است . آیا اختیاری برتر از این ممکن است !

۵۰۱- در حقیقت وقتی انسان با حضور و شعورش می گوید بسم الله الرحمن الرحیم دست در دست خداست و در آن حال هر چه که به جد از او بخواهد همان می شود زیرا او سمیع و مجیب است و قریب . و مسئله اینست که اکثر ما این حقایق را باور نداریم و لذا از رحمت مطلق او بی بهره ایم .

۵۰۲- پس اگر او در همه حال از درون و برون با ماست که این حدّ از قرب و رحمت بواسطه پیامبر رحمت مطلقه او محمد مصطفی است پس چرا همچون رسولش طالب دیدارش نیستیم . منظور معراج نیست زیرا برای دیدن او نیازی به رفتن به آسمان هفتم نیست زیرا او در کنار ماست کافیست که جداً بخواهیم تا دیدارش کنیم . زیرا معراج همانطور که در قرآن کریم است برای دیدن آیات و نشانه های برتر اوست نه خود او . زیرا او با ماست این مائیم که با او نیستیم . این دعوی شعار نیست بلکه شهود است .

۵۰۳- پس باید اعتراف کرد که از فرط مطلق رحمت اوست که اینقدر متکبر و کور و کر و دیوانه ایم . اینست که اهل معرفت از او طلب بلا می کنند تا از این کوری و جنون بیرون آیند تا بتوانند از رحمتش برخورداری بیشتری یابند .

۵۰۴- آیا براستی با این اوصاف ، برترین رحمت او چیست که از او بخواهیم ؟ بی تردید خود اوست و دیدار با جمال او که جمال مطلق رحمت است و مطلق وجود . رحمتی که ما را از هر رحمت دیگری بی نیاز می کند . آیا براستی باور داریم که او در همه حال با ماست در درون و برون ؟

۵۰۵- حال اگر مشتاق دیدار اوئید بروید و در آئینه بنگرید !

۵۰۶- آیا دیدار کردید؟ آری آنچه که دیدید هموست هر چند در پس طوفانی از غبار ! این غبار چشمان شماست . پس چشمان خود را با آب عشق و ایمان بشوئید تا بینا شوید .

۵۰۷- همو مستقیماً به ما می گوید که : مرا بخواهید تا اجابت کنم . نه اینکه از من بخواهید تا اجابت کنم . و لذا عمری چیزهائی از او می خواهیم و اجابت نمی کند پس به او کافر می شویم که گوئی بد قولی کرده است . او بدقولی نکرده است بلکه از جانب و زبان او بدگوئی کرده اند و زبانش را بد ترجمه کرده اند . او ارحم الراحمین است مگر می شود قولی دهد و به قولش وفا نکند .

۵۰۸- تصورش را بکنید که اگر انسان هر چه که از خدا بخواهد اجابت شود چه می شود؟ تا کنون کل جهان هستی برافتاده بود . آیا نه اینست ؟

۵۰۹- آدمی اکثراً از بابت آرزوهائی که عمری برایشان زحمت کشیده و به آنها رسیده ، پشیمان می شود تا چه رسد به کامیابی های بی زحمت و آنی . پس اجابت نکردنهای دنیوی و دمدمی ما هم از رحمت اوست .

۵۱۰- در قرآن کریم می خوانیم که خداوند به مؤمنانش می فرماید که به نزد رسول بروند تا برایشان دعا کند و چیزی برای آنها از خدا بخواهد . یعنی خودشان مستقیماً از خدا چیزی نخواهند . چرا ؟ زیرا آدمی نسبت بخودش بخیل و شقی است و از خدا چیزهای حقیر می خواهد و یا چه بسا از خدا چیزی می خواهد که موجب افزایش شقاوت و حقارت وجودش شود . اکثر آدمها از خداوند چیزهائی می خواهند که نیازهای آنی آنها را ارضاء کرده و سپس بر شدت نیازشان می افزاید و حریص تر و حقیرتر می شوند ولی رسول برای مؤمنان بی نیازی می خواهد نه ارضای نیاز .

۵۱۱- رحمت که اساس وجود و توسعه و تکامل آنست بی نیازی است یعنی صمدیت . و اینست اساس آزادی و استقلال که دو رکن دیگر از رحمت وجودی است . پس براستی انسان رحمت را نمی شناسد و درکش از آن عین شقاوت و حقارت و ذلت است و نابوده گی .

۵۱۲- مگر نه اینست که اکثر بچه هائی که در ناز و نعمت بار آمده اند و والدین همه امیالشان را ارضاء نموده اند تبدیل به شقی ترین و بی وجود ترین آدمها می شوند .

۵۱۳- رحمت شناسی عین خداشناسی است همانگونه که در سوره توحید وصفش رفت . زیرا خدا مظهر رحمت مطلق است .

۵۱۴- از واضح ترین نشانه کفر آنست که آدمی از رحمت و محبت رنج می برد و فقط در سختی و زجر و شقاوت و عذاب احساس وجود می نماید . یعنی در عدمیت ، وجود می یابد . ولی بنگر که چه رحمتی در این کفر نهفته است از جانب خدا برای انسانی که با او دشمن است .

۵۱۵- «آیا تعجب نمی کنی که چگونه دوزخیان بر آتش دوزخ صبورانه می سوزند» این کلام خدا دال بر حاکمیت رحمتی ویژه بر اهل دوزخ است . ابن عربی می فرماید که اهل دوزخ بتدریج چون سمندر آتش خوار و آتش پرست می شوند و از آتش لذت می برند .

۵۱۶- انسان کافر دل در قبال رحمت احساس حقارت می کند و در قبال محبت حس نابودی دارد و از کسانی که به او رحمت و محبت دارند انتقام می ستاند و با دشمنانش دوستی می کند . کسی که دلش سنگ است رفتارهای شقیانه را بر می تابد و می پسندد و در می یابد و با رحمت بیگانه است .

۵۱۷- پس می بینیم که در نزد انسان قصی القلب جایگاه وجود و عدم عوض می شود و دچار واژگونسالاری ارزشهاست و لذا چنین آدمی خصم خدا و انبیاء و مؤمنان است که مظاهر رحمت و وجودند .

۵۱۸- اینست که اکثر انبیاء و اولیای الهی بدست کسانی کشته شده اند که عمری درباره شان رحمت و محبت نموده اند . این عداوت و انتقام شقاوت بر علیه رحمت است .

۵۱۹- در یک کلمه باید گفت که انسان کافر خصم محبت و رحمت و کرامت وجودی جامعه است و از تماشای محبت در روابط دیگران زجر می کشد و بر علیه آن دسیسه و عداوت می کند .

۵۲۰- انسان کافر چون به قدرت برسد مردم را هم بسوی عداوت با همدیگر می کشاند و خصم صلح و آزادی و سعادت مردم است و فقط در شرایط خشونت و ناامنی و شقاوت و جنگ احساس وجود و قدرت می کند .

۵۲۱- پس رحمت و محبت میزان دین خداست خاصه دین اسلام که دین بسم الله الرحمن الرحیم است . علی ع می فرماید که میزان خدا در محاسبه خلق در قیامت کبرا هم نهایتاً محبت است .

۵۲۲- دین اسلام محمدی تنها دینی است که در آن خداوند به اهل رحمت و محبت (مؤمنان) نهایتاً اجازه جنگ و قتال با اشقیاء را داده است پس از آنکه همه راه و روش های رحمانی و صالحانه به بن بست رسید و هنوز هم اشقیاء دست از نابود سازی اهل رحمت نمی کشند . و لذا پیامبر اسلام تنها پیامبری است که با اینکه پیامبر رحمت و مظهر رحمت خدا بر خلق است با اشقیاء نبرد کرده است . و این بزرگترین ویژه گی اسلام از سائر مذاهب است .

۵۲۳- باید درک کرد که اسلام با کفر صرفاً اعتقادی هیچ جنگی ندارد و با آن از درب علم و رحمت بر می آید بلکه با کفر رفتاری که همان شقاوت و ستم و بیرحمی است جنگ دارد اگر دست از تجاوز و عداوت با مؤمنان نکشند .

۵۲۴- جنگ رحمت با شقاوت به مثابه کمال رحمت است در حق اشقیاء که آنان را از شقاوتشان می رهاند . ماجرای حیرت آور نبرد علی ع با عمر عبدود حجتی بزرگ بر این ادعاست که مولوی بخوبی آنرا مورد بحث و تفسیر قرار داده است که چگونه نهایتاً این پهلوان کافر و شقی در حین نبرد با علی ، ایمان می آورد . و این غلبه رحمت بر شقاوت است زیرا علی از فرط رحمت شمشیر می زند و نه از قهر و غضب .

۵۲۵- انسان قصی القلب و و شقی اسیر دل چون سنگ خویش است که رحمت ناپذیر است و از این بابت زجر می کشد و لذا با خودش بلاوقفه در جنگ است .

۵۲۶- آری ، رحمت و محبت پیش از آنکه مربوط به صورت ظاهری رفتار باشد مربوط به ماهیت و نیت عمل است . همانطور که تنبیه والدین نسبت به رفتار شقیانه فرزند از غایت رحمت و محبت آنها به فرزند است و بی تفاوتی آنها عین شقاوت به فرزند است .

۵۲۷- ولی بهر حال غایت جهان بشری به رحمت مطلقه خداوند منتهی می شود همانطور که خود او در کتابش وعده داده است که خداوند ارحم الراحمین است و همه گناهان بشر را یکجا عفو می کند پس نومید مباشند . یعنی بالاخره رحمت بر شقاوت و وجود بر عدم فائق می آید .

۵۲۸-و اما میزان برخورداری از رحمت خدا پس از معرفت و ایمان در حق آن که انسان از برون و درون با رحمت مطلقه او محیط و محاط است زیرا خدا از برون و درون با انسان است ، چیست ؟ ادب !

۵۲۹- و ادب چیست ؟ مظهر رحمت خدا محمد مصطفی می فرماید « خدایم مرا ادب کرد چه ادب کردنی» و بواسطه این ادب او در حضور خداست که رحمت این حضور از او آشکار شده است و او را رحمتی بر جهانیان نموده است .

۵۳۰- وقتی انسان ایمان آرد که خدا با اوست در درون و برون ، بی شک به کمال ادب در می آید . یعنی فقدان ادب حاصل این ایمان است و اگر کافران بی ادب ترین مردمند بدان دلیل است که خدای را در دورترین مکان می خوانند یعنی در آسمانها .

۵۳۱- آدمی حتی در حضور یک فرد دیگر هر چند که از او پست تر باشد با ادب تر از تنهائی خویش است مگر در حضور همسر خویش که مظهر نفس خود اوست . حال اگر این فرد خود خداوند باشد چه ادبی رخ می نماید ؟ براستی کمال ادب چیست ؟

۵۳۲- ادب حاصل درک و توجه است به کسی که در حضور اوست . و کمالش اینست که کمال درک و توجه نسبت به آن فرد باشد و تمام هوش و حواس و اعضاء و جوارح در خدمت توجه به او باشد و تحت فرمان او . و این همان ارادت است در باطن و ظاهر !

۵۳۳- اگر خداوند رحمت مطلقه است پس بمیزانی که آدمی به او متوجه و متصل باشد و تحت اراده او باشد از رحمت او برخوردار می شود . یعنی میزان برخورداری از کس یا چیزی همانا ادب در رابطه با اوست که همان ارادت هوش و حواس و اعمال نسبت به اوست .

۵۳۴- سائر جزئیات رفتاری ادب معلول طبیعی این ارادت روحانی و جسمانی است .

۵۳۵- از آنجا که خداوند ظاهر و باطن انسان است و از صورت و روح خود به انسان جمال و هویت بخشیده است پس ادب آدمی با او عین ادب انسان با خویشتن است . همانطور که یاد خدا هم عین یاد خویشتن است طبق کلام خدا . و توجه به او عین توجه به خویشتن است . پس رجعت بخویشتن و معرفت نفس کل ظرف و بستر و سمت و سوی ادب است .

۵۳۶-از این دیدگاه بهتر می توان راز نظافت و پاکیزه گی خارق العاده پیامبر اسلام ص را دریافت و اینکه بعنوان یک مرد عرب تا چه حدی حیرت آور بخود می پرداخت و خود را خاصه به هنگام نماز زیبا می کرد و می آراست و محاسن و زلفهایش را روغن می مالید و انواع عطرها را بکار می برد و عطاریهای مکه همواره بهترین و گرانبها ترین عطر خود را برای ایشان نگه می داشتند زیرا می دانستند که برای آن هر بهائی را می پردازد . اینها نشانه هائی از ادب است .

۵۳۷- در نظم و انضباط هم بهمین گونه بود . و بدین ترتیب محمد ص فقیرترین و زیباترین مرد مکه بود و خانه اش نیز فقیرانه ترین و ساده ترین و تمیزترین و زیباترین خانه ها بود .

۵۳۸- از یک منظر ادب در نزد خدا عین ادب با خود است و خود را خدائی نمودن و رفتار الهی با خود داشتن و وجود خود را تقدیس کردن . زیرا این وجود حریم حق و بیت الله است .

۵۳۹-در حقیقت کمال ادب در بیان همانا آداب با خود بودن بعنوان با خدا بودن است . هر که خود را بشناسد با خود در کمال رحمت و محبت و قداست و عظمت و عزّت و لطف و کرامت و سلامت است و این همان ادب است . و هر که با خود چنین با ادب باشد با دیگران کمتر از این نیست و اینست کلام خدا درباره رسولش که اسوه حسنه و خلق عظیم و رحمت للعالمین می نامدش . و اینست معنای سخن خود رسول که : خدایم مرا ادب کرد چه ادب کردنی !

۵۴۰- کسی که خدای را در خود می شناسد در دیگران هم می شناسد زیرا انسانها جمله از نفس واحده اند و آن واحد وجود هموست . پس با دیگران هم در کمال ادب است .

۵۴۱- هر صفتی از ظرف ویژه و خلق و رفتار خاص از انسان بارز می گردد و ظرف ظهور رحمت در انسان همان ادب است . یعنی ادب آن شرایط وجودی و فیزیکی خاصی است که به رحمت امکان جاری شدن می دهد . که نخست در وجود خود فرد جاری و لبریز می شود و سپس بسوی دیگران روان می گردد.

۵۴۲-حضور رحمانی و رحیمی خداوند با انسان و در انسان مستلزم دو نوع ادب رحمانی و رحیمی می باشد که کمال ادب رحمانی همان وضعیت سجده است . ولی ادب رحیمی همان وضعی است که حالت سر در گریبان گفته می شود که سر آویزان و بسوی قلب و سمت چپ بدن است . که کمال این دو ادب توأمان شدن این دو وضع مذکور است . یعنی به قصد سجده نشستن و در وضع سر در گریبان بودن . که البته این ادبی تصنعی نیست و بر آمده از حضور و معرفت قلبی است . و این مقام حضور است .

۵۴۳- در معنای نهائی نماز همان ادب کامل محمدی است و لذا آن حضرت می فرماید که چنان بر نماز باش که گوئی پروردگارت را مشاهده می کنی .

۵۴۴- و اما آغاز و کمال رحمت در انسان چیست؟ حداقل رحمت همان ترحم است که رحمت نمائی است به قصد رحمت و نه بقصد تحقیر و تزویر . زیرا رسول اکرم ص می فرماید که در همه حال تظاهر به دین بهتر است از تظاهر به بی دینی . و اما کمال رحمت همان محبت و عشق ایثاری است .

۵۴۵- انسان بمیزانی که مشمول رحمت خداست قادر به ادای رحمت درباره مردمان است و محبت به دیگران حاصل محبت خدا به انسان است که این بالاترین رابطه انسان و خداست . و انسانی که در محبت الهی قرار دارد به مقام بی نیازی از خلق رسیده است و بیواسطه از نزد خداوند رزق می برد . او حتی از اراده کردن بی نیاز است زیرا اراده اش نزد خداست و او برای خود زندگی نمی کند زیرا خود او فنای در خداست و خداوند اراده و افعالش را از وجود او بر خلق بارز می کند و او دارای رسالت عرفانی در نزد خلق است که البته این خلق را هم خدا معین می کند و از نوع رسالت پیامبران نیست ولی حقایق دین را بر می تاباند و اثبات می کند . و خداوند او را از هر مسئولیت دنیوی مبرا کرده است و برای خودش بر گزیده است . و بی تردید این حبّ متقابل است و حاصل دیدار جلوه ای از جمال حق است که کمال این جمال بصورت خویشتن بشری است در هیکل نوری و آسمانی که موجب کمال عشق است و کمال رحمت . که کمال ایمان هم هست و چنین کسی در نزد عامه مردم متهم به جنون یا بلاهت است .

۵۴۶- محبّ الهی درب رحمت خدا را بسوی خلق گشوده است و مصداق بای بسم الله است و تجسم بسم الله الرحمن الرحیم می باشد . و فقط محبت او به مردم محبتی حقیقی و ایثاری و خالص است و خداوند او را بسوی شقی ترین مردمان می فرستد تا آنان را از شقاوت برهاند و حجت رحمانی حق را بر آنان تمام کند . محبّ الهی پیامبر قلوب است .

۵۴۷- مقام محبت ، مقام عدم است در حضور وجود . محبّ الهی چون بر «خود»(من) نظر کند هیچ نیابد الا او را . و این مقام عصمت است که از راه اکتساب حاصل آمده است که عین جانشینی خدا در انسان است و انسان بر جای او .

۵۴۸- محبّ الهی از رحمت برای خود هیچ نمی خواهد الا اینکه خدا بخواهد . و هر گاه هم که به دلیل عادت و خطور قدیم چیزی برای خود بخواهد باطل می گردد .

۵۴۹- پس کمال رحمت ، گذشتن از رحمت برای خود است و خواستن آن برای هر که خدا بخواهد . و این مقام رحیمیت حق است .

۵۵۰- محبّ الهی ، یکی از حاملان عرش رحمان است و محبّ مطلق (امام مبین) خود عرش رحمان است .

۵۵۱- رحمت ، وجود است پس اگر رحم کنی در حقیقت وجود یافته ای پس رحم شده ای . و اینست مصداق سخن علی ع که : رحم کن تا رحم شوی !

۵۵۲- و اما اگر رحم کردی و محبت و ایثار نمودی ولی شقاوت و عداوت یافتی به رحمت برتری سوق داده می شوی که ارحم الراحمین است و سرچشمه رحمت مطلقه است که در توست . زیرا آنگاه که رحمت و محبت تو مورد خیانت قرار می گیرد راهی جز رجوع به خویشتن خویش نداری که خداست و ارحم الراحمین است . یعنی عرفان نفس حاصل رحمت به مردم است رحمت بی مزد و منت به شقی ترین مردم .

۵۵۳- هر که با خود رحیم باشد خدا هم رحیم است و خلق هم . و آن دیدن لیاقت رحمت در حق خویشتن است . و این لیاقت حاصل شناخت مقام خویش در نزد خداست بعنوان خلیفه . پس رحمت حاصل معرفت نفس است . آنکه درباره هر امری جز وجود خودش می اندیشد بخودش بی رحم و کم لطف است .

۵۵۴- در قرآن کریم می خوانیم که رحمت خدا همه چیزها را فرا گرفته است . یعنی همانطور که هر چیزی در جهان غرق در هوای محیط است غرق در رحمت خداست . و آدمی از کمال این رحمت برخوردار است ولی چرا اکثر آدمها از رحمت خدا مأیوس شده و شقی شده اند و خود را به حقارت و نابودی کشانیده اند . آنها خود را لایق این رحمت مطلقه و همه سوی خدا نمی دانند زیرا رحمت خود را از دیگران دریغ نموده اند و چون وجود امری واحد است پس نمی توانند رحمت را در حق خود بخواهند .

۵۵۵- آنکه دیگران را حرمت و رحمت و محبت نمی نهد نمی تواند خود را قدر نهد و این قانون وجود است زیرا وجود امر واحدی است همانطور که در قرآن کریم می خوانیم خداوند همه مردم را از نفس واحدی آفریده است و بلکه کل جهان هستی از نفس واحده ای است و آن واحد خداست . یعنی آنکه دیگران

را همچون خود بداند یعنی عادل باشد می تواند صاحب رحمت باشد و از رحمت خدا که او را در همه سو از درون و برون فرا گرفته است برخوردار باشد .

۵۵۶- با نگاهی به سیر رحمت در رفتار بشری در طول تاریخ درک می کنیم که رفتار اجتماعی انسان بتدریج صالحانه تر و آرامتر و رحمانی تر شده است و از شقاوت علنی و خشونت کاسته شده است و گوئی بشر در طول تاریخ بتدریج مهربانتر شده است و این مربوط به روابط خصوصی افراد بشری می باشد که تحت تأثیر تعلیم و تربیت اجباری و آموزش همگانی ممکن شده است . یعنی بشر در عصر جدید بواسطه آموزش آموخته است که اراده به سلطه و تجاوز و ستم را تلطیف نموده و از روشهای رحمانی به اهداف ظالمانه اش برسد و لذا مدنیت مترادف با سر بریدن با پنبه و بلکه با عشق و فلسفه است .

۵۵۷- ولی با روند کاهش شقاوت و خشونت در رفتار ظاهری افراد بشری در سراسر جهان که همان روند مدنیت است شاهد رشد انفجاری شقاوت و خشونت از جانب حکومتها در سراسر جهان می باشیم . به گونه ای که تعداد انسانهائی که در طی این قرن اخیر در جنگهای حکومتی کشته شده اند بسیار بیشتر از کل افرادی است که در کل تاریخ کشته شده اند و این بواسطه تسلیحات پیچیده جدید است . یعنی علوم و فنون و آموزش مدرن از یکسو مردم را آرامتر و مهربانتر ساخته است و از سوی دیگر حکومتها را خشن تر و شقی تر نموده است و امکان نابودی بشر را به روش غیر مستقیم و گله ای فراهم ساخته است .

۵۵۸- این بدان معناست که در عصر جدید که عصر پیدایش شهرهای بزرگ و تکنولوژی پیشرفته است خشونت و شقاوت متمرکز در حکومتها و طبقات برتر اقتصادی شده است . یعنی شقاوت فردی تبدیل به شقاوت جمعی و حکومتی شده است و برای خودش فلسفه هم دارد که توجیهی رحمانی و بشر دوستانه دارد . این امر در عصر دموکراسی به شیوه ای پیچیده تر عمل می کند و گوئی نمایندگان مردم از جانب مردم وظیفه دارند تا شقاوت و نابودی را قانونی و مقدس و فلسفی سازند و از بالا به پائین اجرا کنند . گوئی نمایندگان منتخب مردم نمایندگان شقاوت و خشونت آنها هستند .

۵۵۹- بشر در طول تاریخ بتدریج آموخته است که شقاوت و خشونت و سلطه گری خود را علمی و فلسفی و فنی و ایدئولوژیکی و غیر مستقیم و نامرئی و متمرکز و کامل و نابود کننده سازد . بجای فحش و مشت و لگد و چوب و چماق از بمب های اتمی و میکروبی و شیمیائی و تبلیغاتی و هنری استفاده کند . بدینگونه همه آحاد بشری مهربان و عاشق و نیکوکار می نمایند و فاعل و عامل شقاوت نامرئی می ماند .

۵۶۰- عصر دموکراسی عصر تلطیف شقاوت و نابود سازی است و عصر نامرئی شدن انسانهای شقی و عدم پرست است و مأمورین حکومتی مجری نابود سازی هم قانوناً از هر مسئولیتی مبرایند زیرا منتخب مردمند . و این غایت شیطنت و حکومت ابلیس بر جوامع بشری می باشد .

۵۶۱- این رحمانیت ابلیسی در آخرالزمان در نقطه مقابل رحمانیت الهی قرار دارد که رویاروئی دموکراسی و تکنولوژی است با مظهر رحمت الهی یعنی امام مبین .

۵۶۲- با لطیف و نامرئی و علمی و فلسفی و دموکراتیک شدن شقاوت و ظلم و جهل و فرافکنی این توحش در قالب علم و هنر و تکنولوژی و فلسفه و ایدئولوژیها شاهد بازگشت این مکر بسوی بشر شقی هستیم و آنهم ابتلای جهانی بشر به این شقاوت لطیف و علمی است بعنوان ایدز و اعتیاد و انواع امراض حیرت آور جسمی و روانی . که جریان نامرئی و لطیف شدن و مسری گشتن این شقاوت در رجعت به بشریت شقی است . و هر کسی می داند که این عذاب از کجاست که بر سرش آمده است – قرآن – در جریان این عذاب است که فردیت و مسئولیت انکار شده آحاد بشری به سویش باز می گردد . فردیت و مسئولیتی که در دموکراسی ها انکار و فرافکنی شده است .

۵۶۳- بشر جاهل و کافر ، شقاوت نفس فردی خود را بسوی جامعه فرافکنی نمود تا به گمان باطل خویش ، رحمت را برای خودش مصادره کند . ولی این شقاوت فرا فکنی شده بسوی جامعه به اشکال حیرت آوری بسوی افراد بازگشته است که به هیچ گونه از آن رهائی ندارند و آن انواع امراض و بدبختی های مسری است مثل ایدز و اعتیاد و تورم و تروریزم و خفقان و امثالهم که نهایتاً به خودکشی می رسد که تلاش برای نابودی فردیت خویش است برای نجات از جمعیتی که صورت فرافکنی شده شقاوت فردی می باشد ، شقاوت دموکراتیک !

۵۶۴- آنچه که قهر و غضب و عدل و انتقام الهی نامیده می شود و از جمله صفات قهری برخاسته از ذات رحمانی و رحیمی اوست در حقیقت نـه بـه معنـای انتقام و قصاص از وجود بشر شقی کـه دفـاع از رحمت وجودی بشر است که عین دفاع از حق وجود اوست که او بدلیل حماقت خویش آنرا به خطر هلاکت انداختـه است . مثلاً ایدز که رجعت شقاوت عاطفی و جنسی بشر در حق خودش می باشد به ممانعت از این شقاوت می پردازد و آخرین محافظت از وجود است نه نابودی وجود .

۵۶۵- خداوند از وجود آدمی انتقام نمی ستاند بلکه از عدم پرستی او انتقام می گیرد و آنرا به پس می راند تا انسان وجودپذیر یعنی رحمت پذیر شود .

۵۶۶- «غیر» آئینه خویش است . آنکه رحمت را برای غیر خود می خواهد برای خود هم می خواهد و این یک قانون بدیهی است . «غیر» ظرف درک وجود «من» است آنکه غیر را دوست نمی دارد نمی تواند خود را دوست بدارد . و این نخستین اصل و قانون رحمت در جامعه است . آدمی حتی در عرصـه خلقت مادی اش هم مخلوق غیر است مخلوق طبیعت و جامعه و خاندان خویش است هر چند کـه در خلقت جدید عرفانی هم «غیر» آئینه بخودآئی فرد است اینست کـه ظلم و شقاوت و یـا بی تفـاوتی در حق غیر خـویش اصل حماقت بشر است و همه بدبختی هایش .

۵۶۷- اینست کـه حرمت و رحمت در حق والـدین از اهمّ واجبـات است زیـرا والـدین مهد اصلی و دنیوی خلقت رحمانی می باشند . همـانطور کـه ارادت بـه امـام بـه عنـوان مهد خلقت رحیمـی و عرفـانی هم از اهم واجبات است . و این دو حق رحمت وجود است : حق والدین و حق امام !

۵۶۸-پس بسم الله الرحمن الرحیم دو منشأ و درب وجودی در حیات دنیا دارد : والدین و امام ! و حق اولی مقدم بر حق دومی است آنکه حق والدین خود را ادا نکرده باشد نمی تواند حق امامش را ادا کند .

۵۶۹- رحمت همواره برتر از تصور انسان از رحمت است . مثلاً یک انسان اهل وجود و رحمت (امـام) در پاسخگوئی به دیگران همواره بسیار بخشنده تر و وجود بخش تر و مهربانتر از تصور رجوع کننده است . او حجت رحمت است .

۵۷۰- انسان اهل رحمت و رحیم همواره برتر از خویشتن است و در هر دیدار و رابطـه ای انسـانی برتـر و بخشنده تر است . زیرا رشد و توسعه از ویژه گی رحمت است . انسـان اهل رحمت هرگز لحظـاتش تکـرار نمی شود .

۵۷۱- اگر رحمت ، وجود است پس قوانین و درجات رحمت همـان قوانین و درجـات وجود است . و اصل اول رحمت پس از وجود ، از خود گذشتن است برای دیگران . یعنی آنکه از خود می گذرد می ماند و آنکـه در خود می ماند می رود .

۵۷۲- آنکه از خود می گذرد از دنیا و ظاهر وجودش می گذرد و روی به باطن و آخرت و مـاورای طبیعت وجود می کند و رهرو وادی فنا می شود که وادی ابدیت و حقایق مـاندگار است . و چنین کسی در اعتقـادات غیبی و اخروی و متافیزیکی ریشه می دواند و صاحب باورهائی عمیق و وجودی است . در حالیکـه انسـان خود پرست با دریائی از معارف فلسفی و عرفانی محض هم کمترین ریشه ای در باورهای غیبی ندارد و لذا انسـانی بـی وفـا و خـودفروش و غیـر قابـل اعتمـاد اسـت و دانـش او فقـط بـرای بـازار و بـالا بـردن نـرخ خودفروشی اوست .

۵۷۳- علوم نظری و اکتسابی هم فقط بکار انسان اهل رحمت و از خود گذشته می آید و وجودش را تقویت می کند و انسان خودپرست را منافق و متزلزلتر می سازد .

۵۷۴- اینست که عارفان حقیقی فقط عاشقانند و فقط عاشق می تواند عارف باشد .

۵۷۵- فرد یا جامعـه ای کـه وجود بـاطنی و رحیمـی خود را مـی فروشد تـا وجود دنیوی و رحمـانی اش را تغذیه و تقویت کند نـهایتاً وجود دنیوی اش را هم حراج می کند و یا بواسطه عذاب الهی بغـارت مـی رود و

او را مبتلا به یک فرد یا حکومت ظالمی می سازد و بدینگونه وجود دنیوی و اخرویش هر دو تباه شده و بسم الله الرحمن الرحیم از او جدا گشته است .

۵۷۶- اولیای الهی دربهای ورود به حیات و هستی جاویدند و کلامشان هر یک به مثابه طنابی است که بسوی وجود مطلق بالا می رود و طالبان صادق وجود را از عرصه شقاوت و هلاکت بسوی رحمت و عزت هدایت می کند و به نور بسم الله الرحمن الرحیم متصل می سازد .

۵۷۷- اجرای اصل اول وجود یعنی از خود گذشتگی در دنیا دارای دو دشمن درجه یک است یکی شیطان نفس است و دیگری مردمان شقی و حکام جور هستند که مظاهر رحمت را مورد تهمت و آزار و تهدید قرار می دهند یعنی همان کاری که با امامان و عارفان در هر دورانی کرده اند که شقی ترین و جدی ترین دشمنان رحمت ، نفاق دینی و دین رسمی و حامیان و رهبرانش می باشند .

۵۷۸-از آنجا که عدالت یعنی یکی دیدن خود با دیگری امری ذاتی است و ایثار و از خودگذشتگی هم یک کرامت و قداست فطری در همه انسانهاست لذا انسانهای خودپرست خودبخود مجبور به دروغ و ریا و فریبکاری می شوند تا خودپرستی و ظلم و تجاوز خود را ایثار و عشق جلوه دهند . ولی دروغگوئی و خشم حاصل از این فریبکاری موجب رسوائی می شود .

۵۷۹- کسی که وجود خود را رحمت و ایثار الهی می بیند و رحمت مطلقه را درک می کند انسانی بخشنده و سخی است و حتی در از خودگذشتگی و ایثارگری خود احساس منت بر کسی ندارد و اصلاً آنرا ایثار نمی داند زیرا می داند در قبال آنچه که از دست می دهد وجودی برتر می یابد . ولی آنکه این معرفت را ندارد حتی از بابت وجود داشتن خود بر عالم و آدمیان منت دارد و این اساس ظلم و شقاوت است .

۵۸۰- اهل معرفت آنست که ایثارگری خود درباره دیگران را ایثاری از جانب دیگران نسبت بخودش می داند اگر این ایثار را بپذیرند . لذا با منت کشی از دیگران است که ایثار می کند .

۵۸۱- در حیات و هستی خاکی سعادت و احساس رضایت و وجود جز از طریق ایثار حاصل نمی آید .

۵۸۲- کسی که ایثار را نمی شناسد وجود را نمی شناسد و اصولاً چیزی را فهم نمی کند و از جاهلان است .

۵۸۳-وجود ، رحمت است و رحمت ، عین وجود است . و رحمت دو جلوه دارد : بخشش و محبت ! و این کاملترین و ملموس ترین تعریفی است که از وجود ارائه شده است .

۵۸۴- و این بخشش و محبت بمیزانی دریافت می شود که درک می شود . پس وجود سراسر معرفت نفس است که جز در جریان ایثار ممکن نمی شود .

۵۸۵- پس وجود از ایثار است و بواسطه ایثار هم دریافت می شود . یعنی وجود آدمی به او ایثار شده است و آنکه آنچه را که هست ایثار می کند می یابدش . این کل پیام و حقیقت فلسفه و عرفان و دین است .

۵۸۶- بدترین آفت ایثار همانا منت در ایثار است . یعنی بزرگترین خصم وجود ، منت و منیت است . پس ایثار با منت همان ایثار ضد ایثار است .

۵۸۷- واضح ترین تعریف شرک در قرآن کریم همان بت پرستی است زیرا طبق قول قرآن منطق بت پرستان است که عین شرک است زیرا می گویند که «ما بت ها را برای تقرب الی الله می پرستیم» و این عین واقعیت است زیرا آدمیزاد در طول تاریخ همواره خداوند یگانه و خالق را می شناخته است و این شناختی فطری بوده است و در ورای همه بت های طبیعی و مصنوعی یک خدای برتر وجود داشته است . ولی خداوند شرک را ظلم عظیم خوانده است که منشأ آن خدای ذهنی و خیالی است که در آسمانهاست و لذا بدون واسطه قابل پرستش و ارتباط نیست . و این شرک حاصل انکار اطاعت از رسولان و امامان و ادعای رابطه مستقیم با خداست که عملاً دروغ است زیرا مشرکان این بتان را واسطه رحمت خدا قرار می دهند .

۵۸۸- در قدیم عالیترین حد صنعت و هنر در بت تراشی مجسم می شد و امروزه در انواع کثیری از مصنوعات پیشرفته خودنمائی می کند . در حقیقت آنچه که در بت ها پرستیده می شود نه خود جسمانیت آنها که صنعت و هنر و خلاقیت بشری موجود در آنهاست . و امروزه تکنولوژی پرستی بیان نهائی کل بت پرستی بشر در تاریخ است و توجیه مذهبی این بت پرستی همان منطق مشرکان در قرآن است که ذکرش رفت . یعنی علم و تکنولوژی پرستی واسطه فیض و رحمت الهی است !؟

۸۹-پس در حقیقت آن فلسفه ای که علوم و فنون بشری را ظهور جهانی و همگانی همان علم لدنی انبیاء و اولیای خدا می داند آشکارا فلسفه شرک و شرک فلسفی است که تکنولوژی را که ظهور شقاوت و دوزخ است ظهور رحمت الهی می خواند . و این کافرانه ترین فلسفه ای است که لباس توجیه دین بر تن کرده است که عملاً با اشقیای جهانی همسو و همکار شده و بلکه گوی سبقت را در شقاوت و ظلم از کافران آشکار ربوده است و قصد ربودن این قدرت استکباری را از استکبار غربی دارد و این نبرد جهانی بین کفر و نفاق در آخرالزمان است که هر دو را نابود می سازد و این رحمتی برای مؤمنان موحد است که مصداقی از سوره روم می باشد .

۵۹۰- همانطور که در آخرالزمان ، شقاوت در قلمرو فرهنگ لباس عشق بر تن کرده است در قلمرو معیشت هم لباس تکنولوژی پرستی به تن کرده است .

۵۹۱- برای انسان مشرک هر مصنوع بشری یک بت است که بت اعظم آن تکنولوژی است .

۵۹۲- ولی برای اهل معرفت جهان هستی لامتناهی نه واسطه فیض و رحمت الهی که ظهور آنست در سلسله مراتب ظهورش که کمال این ظهور انسان است و کاملتر آن هم امام یا عارف واصل است . بنابراین برای کسی که به امامت اعتقاد دارد شرکی جز خدای ذهنی و آسمانی نیست که در قرآن کریم مذکور است بدین مضمون که :« خداوند از شما سئوالی می کند آیا پیروی از خدا به حق و هدایت نزدیکتر است یا اطاعت از کسی که خود خدا هدایتش کرده است ؟» که در آیات بعد پاسخ این سئوال آمده است بدین مضمون که : ولی اکثر مردم خدای ذهنی خود را پیروی می کنند که این پیروی از هوای نفس است و این شرک و ظلم عظیم است که خداوند هرگز نمی بخشد .

۵۹۳- در آیات مذکور خداوند برای مؤمنان خطر شرک خدای ذهنی را در قبال امام هدایت گوشزد نموده است . این خطر در همان صدر اسلام رخ نمود که بصورت این شعار مشهور خودنمائی کرد «حکم فقط از آن خداست» و ماجرای قرآن پرستی برای انکار امامان !

۵۹۴- کل جهان هستی ظهور سلسله مراتب رحمت خداست و وجود امام هم ظهور کمال رحمت یعنی ارحم الراحمین است .

۵۹۵- پس امام حی واسطه رحمت خدا نیست بلکه ظهور کمال رحمت اوست . زیرا او مظهر وجود فی نفسه و انسان کامل است بمعنای وجود کامل .

۵۹۶- این بمعنای تجسد خدا در بشر نیست بلکه تجلی خداست از بشر ! و آنکه تجلی را درک نکند از شرک رهائی ندارد . چگونه است که خداوند از درخت زیتون یا از کوهی تجلی کند و از انسان که اشرف مخلوقات است تجلی نکند . و اسلام دین تجلی خدا از بشر است و این معنای امامت است .

۵۹۷-بنابراین فقط و فقط کسی از شرک پاک است که دارای امام حی و حاضر بر حقی باشد که در ارادت و اطاعت او بسر می برد و در غیر اینصورت شرک اجتناب ناپذیر است و آدمی دستش از رحمت مطلقه خداوند کوتاست یعنی از نور ارحم الراحمینی او بی نصیب می ماند . « و خداوند رحمت خاص خود را به هر کسی که خواهد اعطا می کند که او دارای فضل عظیم است» قرآن –

۵۹۸- ارادت به عارفی واصل و امام هدایت از جنس عشق عرفانی است زیرا نور ارحم الراحمینی او نور عشق است که مطلق رحمت است زیرا حیات و هستی رحمانی را به کمال رسانیده و در وجود رحیمی به ایثار کامل می کشاند و وجود فی نفسه در وادی بقای در فنا رخ می دهد .

۵۹۹- رحمت خدا از وجود محمدی چنان است که گاه امت و مؤمنانش در قدرت وجود همطراز خود او می شوند و بلکه پیشی می گیرند همانطور که در حدیثی آمده است که رسول خدا به بلال گفت : ای بلال تو چه کرده ای که در هر بهشتی که وارد شدم پیشاپیش تو را در آنجا دیدم و ... . اینست معنای رحمت مطلقه حق که در دین محمد ص به کمالش بروز کرده است .

۶۰۰- طبق احادیث نبوی عالیترین فیض و رحمت و کرم و محبت خداوند بر اهل بهشت اینست که در همه حال و در همه سو با اهالی بهشت به کمال جلال و جمال همنشین است و اینست آن شور و مستی و رحمت مطلقی که پایان و حدی ندارد . او در همین دنیا هم در همه جا و همه سو با ماست همانطور که خودش در کتابش فرموده است ولی اکثر ما این حضور را در نمی یابیم ولی این رحمت مطلقه را در آخرت در می یابیم زیرا همو وعده داده است که بالاخره همه گناهان را می بخشد پس مأیوس مباشیم و به یاد آن روز تلخی ها و مشقت این زندگی را تحمل کنیم و خود را برای آن همنشینی ابدی مهیا سازیم . و این مقصد بسم الله الرحمن الرحیم است .